

اقدح الفلدرح

جلد ۲

عبدالحمید اشراق خاوری

موسسه ملی مطبوعات امری

۱۳۲ بدیع

به اهتمام ولی الہ کفاشی

فهرست مندرجات

صفحه	عنوان
۱	ده بيد - كتاب بهائی از كجا و چگونه پيدا شد
۳	آيه من يحزن احدا فله ان ينفق تسعة عشر مثقالاً من الذهب
۷	آيه شريفه قرآن لا يؤاخذكم الله باللغو فى ايمانكم
۹	آيه انه يجد عرف الرحمن من شطر السجن
۱۳	آيه انا لما سمعنا ضجيج الذريات
۱۹	اذا مرضتم فارجعوا الى الحذاق من الاطباء
۲۰	آيه شريفه فاغسلوا ارجلكم
۲۱	آيه شريفه كتب عليكم تجديد اسباب البيت
۲۲	ان اول ما كتب الله على العباد عرفان مشرق وحيه و مطلع امره
۲۵	نفوذ شريعت الله در جميع اقطار عالم
۲۷	تلفيق پاره‌ای از جملات مهمله به وسيله معترضان
۲۹	حكم محوكل كتب
۳۲	مطالب مهمله بعضی كتب اسلاميه
۳۷	اياكم ان تدخلوا بيتاً عند فقدان صاحبه

رساله اعترافات دالگورکی و کیفیت تهیه و نشر آن	۳۸
مطالبی در باره شعر حافظ	۴۳
عالم گیر نشدن امر مبارک	۵۰
آبادیه - عباس آباد	۵۲
گفتگو با یکی از پیروان غلام احمد قادیانی	۵۸
تربت قبر امام حسین در ایقان	۶۷
مذاکره با یکی از پیروان احمد کسروی	۶۹
لایحه‌ی دفاعیه	۷۷
مصائب وارده بر اولیاء الهی مطابق اخبار و احادیث و استقامت ایشان	۷۸
استقامت انبیاء در مقابل بلایا	۸۰
منع مداخله در سیاست	۸۳
توضیح کلمه فاسد العقیده	۸۴
نبذه‌ای از اصول عقائد بهائیان	۸۶
نظر دکتر فورال و برخی از بزرگان در باره امر بهائی	۹۴
دین و معنی آن	۹۷
معنی خاتم النبیین	۱۰۲
دلیل تقریر	۱۰۸
رسمیت دیانت بهائی در بعضی از ممالک جهان	۱۱۵

- مخالفت مردم با هر امر تازه‌ای ۱۲۱
- پیروان همه ادیان آئین خود را دوی سریع التأثير دردهای عالم معرفی می نمایند ۱۲۳
- وحدت کلمه در آئین بهائی ۱۳۴
- ابتلای مدعیان باطل به ساعقه قهر الهی ۱۳۶
- رد ادعای الوهیت حضرت بهاءالله در لوح هیکل الدین ۱۳۹
- رد ادعای الوهیت حضرت بهاءالله در قصیده عز و ورقائیه ۱۴۰
- مفهوم لا اله الا انا الغریب المسجون ۱۴۸
- مفهوم آیه بشعرا تک الی تتحرک علی صفحات الوجه ۱۵۲
- نسخ کتب آسمانی ۱۵۸
- مظلومیت حضرت بهاءالله ۱۶۳
- ردّ اتهامات سیاسی ۱۷۱
- لقب سر ۱۷۶

دهبید - کتاب بهائی از کجا و چگونه پیدا شده

از اصفهان عزم سفر کردیم و با یاران با وفا وداع نمودیم و با اتوبوس به جانب شیراز راه افتادیم قصد ما آن بود که در بین راه در قریه ده بید توقف کنیم و از احبای آنجا که در نهایت روحانیت هستند ملاقاتی به عمل آوریم نزدیک غروب به ده بید رسیدیم و وارد آبادی شدیم و سراغ آقای اف... را گرفتیم و او را پیدا کردیم ما را به منزل خود برد و نهایت محبت و احترام را مجری داشت شب به ملاقات چند تن از احبای الهی گذشت و موقع استراحت رسید.

بامداد پس از برگزاری شئون لازمه‌ی روحانیت بالآخره چند نفر از یاران الهی تشریف آوردند و از هر دری سخن گفته شد

آقای اف... فرمود چند روز است که یکی از آشنایان من از طهران برگشته و کتابی با خود آورده و اغلب به دیدن ما می‌آید و مندرجات آن کتاب را که ردّ بر امر مبارکست برای ما می‌خواند و جواب می‌طلبد و در این کار اصرار دارد مندرجات این کتاب که تازه به طبع رسیده بقدری وقیحانه نوشته شده که به وصف نمی‌آید و آن مرد هم دست بردار نیست اگر امروز هم بیاید خواستم مطلع باشید در این گفتار بودیم

که مرد مورد بحث تشریف آورد و نشست و بلافاصله کتاب را باز کرد و شروع به خواندن قسمتی از آن کرد چند سطر که خواند دانستم چه کتابی است و مؤلف آن کیست نام این کتاب اینست "بهائی از کجا و چگونه پیدا شده" و مؤلف آن هم در ظاهر مردی است که نظر به خیالاتی مدتها در مشهد کوس بهائی بودن می‌زد و در باطن مقاصدی داشت و چون خیالاتش تحقق نیافت برای او عقده‌ها ایجاد کرد و علاج آن عقده‌ها را تالیف کتابی چنین پنداشت چند نفر هم از نفوس معلوم الحال با او مساعدت کردند و بالآخره این کتاب که سراپا فحش و وقاحت

است تألیف شد و به طبع رسید من مؤلف او را در اوقات اظهار ایمانش خوب می‌شناختم و از سیمایش که فرمود "يَعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ" (رحمن ۴۱) پی به حقیقتش برده بودم به مفاد "اتَّقُوا مِنْ فِرَاسَةِ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ يَنْوَرُ اللَّهُ..." ("بصائر الدرجات) باری چون بطلان مندرجات آن کتاب واضح بود خاطر من آسوده شد

و از آن مرد که یک سره می‌خواند و با همز و لمز ادای الفاظ می‌کرد درخواست کردم که لختی بیاساید و به سخنان نامه نگار گوش فرا دارد او به ناچار کتاب را بست و منتظر شد عرض کردم آقای محترم مسئله نقد و بحث از امور مفیده است به شرط آنکه در هر مورد رعایت ادب و انصاف و امانت بشود. اینطور نیست؟

فرمود آری همینطور است

عرض کردم شما مؤلف این کتاب را می‌شناسید و دیده‌اید؟

فرمود نه او را نمی‌شناسم ولی مطالب کتابش جالبست

عرض کردم از چه جهت جالبست

فرمود حقایقی را بیان کرده و مرد بی‌طرفی بوده

عرض کردم اگر بی‌طرف بود که هیچ وقت به چنین کاری دست نمی‌زد و همین اقدام به تألیف چنین کتابی دلیل است که بی‌طرف نیست و سبک نگارش کتاب هم دلیل است که دارای بغض و تعصب بوده و از همین جهت است که همه صفحات کتابش مملو از کلمات قبیحه و جملات نارواست انسان اگر آلوده به غرض نباشد که به کسی اعم از دوست یا دشمن هرگز

فحاشی نمی‌کند نفس کلمات و جملات این کتاب دلیل بر غرض مرض مؤلف است به قول عاشق اصفهانی:

این همه سعی نیست بی غرضی هست البته در دلش مرضی

این مرد می‌توانست با کمال ادب کلمات خود بنگارد حضرت مسیح (ع) می‌فرماید زبان ترجمان قلب است. اگر قلبی آلوده به غرض و مرض نباشد هرگز الفاظ زشت و جملات وقیح از لسانش جاری نمی‌شود قدر و قیمت این مرد از سندی که نوشته و به دست همه داده آشکار است حال بفرمائید اگر کسی در کتابی که رد بر کسی نوشته در ضمن کتاب به او تهمت بزند و سخنی را که نگفته به او نسبت بدهد و جملات و کلمات حریف خود را کم و زیاد کند و به نام او در ردیه خود بنویسد چنین مردی چطور آدمی است؟

فرمود اگر چنین کاری از کسی سر بزند انسان نیست قابل اعتماد نیست و نباید به او و گفته‌هایش اعتنا کرد ولی این مطلب چه ربطی به موضوع ما دارد؟

آیه من یحزن احدا فله ان ینفق تسعة عشر مثقالاً من الذهب

عرض کردم صبر کنید عنقریب برای شما واضح می‌شود بعد کتاب را از او گرفتم و صفحه (۱۵۸) را باز کردم و به او دادم و تقاضا کردم بخواند او هم چنین خواند "دل شکستن با طلا جبران شود" ص ۳۹ سطر ۱۹ "قَدْ مُنِعْتُمْ فِي الْكِتَابِ عَنِ الْجِدَالِ وَالنِّزَاعِ وَالضَّرْبِ وَ أَمْثَالِهَا عَمَّا تَحْزَنُ بِهِ الْأَفْئِدَةُ وَالْقُلُوبُ مَنْ يَحْزَنُ أَحَدًا فَلَهُ أَنْ يَنْفِقَ تِسْعَةَ عَشَرَ مِثْقَالًا مِنَ الذَّهَبِ هَذَا مَا حَكَمَ بِهِ مَوْلَى الْعَالَمِينَ..." در ابتکار این حکم نمی‌توان تردید نمود زیرا جمال‌قدم بسکه به موضوع اخلاق اجتماعی اهمیت می‌داده خواسته است به وسیله شدت جزا، فحش و ناسزا را که منجر به حزن و شکستن دل می‌شود ریشه کن و نابود سازد ولی حساب اجرای آن

را نکرده و شاید هم لازم ندانسته که وقت شریف را صرف نماید چون هر چه بگوید اغنام بی چون و چرا عمل خواهند کرد حزن و تأثر موضوعی است وجدانی و برای تشخیص، میزان الحزن در دست نیست... هستند اشخاصی که به هزاران فحش و ناسزا کوچکترین ترتیب اثر نمی دهند ... الی آخر کلماته عافاه الله ،

گفتم آقا کافی است... ملاحظه کنید که چه تهمتی به جمال قدم و کتاب اقدس زده،

گفت چطور

گفتم الان واضح می شود کتاب اقدس را باز کردم و چنین خواندم قوله تعالی "قَدْ مُنِعْتُمْ فِي الْكِتَابِ عَنِ الْجِدَالِ وَالنِّزَاعِ وَالضَّرْبِ وَأَمْثَالِهَا عَمَّا تَحْزَنُ بِهِ الْأَفئِدَةُ وَالْقُلُوبُ مَنْ يَحْزَنُ أَحَدًا فَلَهُ أَنْ يَنْفِقَ تِسْعَةَ عَشَرَ مِثْقَالًا مِنْ الذَّهَبِ هَذَا مَا حَكَمَ بِهِ مَوْلَى الْعَالَمِينَ إِنَّهُ قَدْ عَفَا ذَلِكَ عَنْكُمْ فِي هَذَا الظُّهُورِ وَيُوصِيكُمْ بِالْبِرِّ وَالتَّقْوَى أَمْرًا مِنْ عِنْدِهِ فِي هَذَا أَلْلُوحِ الْمُنِيرِ لَا تَرْضَوْا لِأَحَدٍ مَا لَا تَرْضَوْنَهُ لِأَنْفُسِكُمْ اتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُتَكَبِّرِينَ..."

ملاحظه بفرمائید که این مرد فقط مقدمه حکم را بیان کرده و آن را مورد حمله قرار داده و تتمه حکم را ابداً ذکر نکرده زیرا با نقل تتمه حکم مجالی برای حمله او باقی نمی ماند درست مثل داستان معروفست که گفته اند:

کلوا و اشربوا را در گوش کرد ولا تسرفوا را فراموش کرد

حکم ادای نوزده مثقال طلا در مقابل محزون کردن نفسی از احکام موقتی شریعت بیان است که برای رعایت احوال حضرت من یظهره الله که می بایست در سنه تسع بیان ظاهر شود در بیان تشریع شده و مبادا مردم ناشناخته به حضرت من یظهره الله غم و اندوهی روا دارند چون قبل از

اظهار امرش او را نمی شناسند و لهذا این حکم شدید را بطور موقت تشریع فرمود و جنبه عمومی به آن داد تا شامل احوال همه و از جمله من یظهره الله که در میانه مردم بطور ناشناخت به سر می برد بشود فرموده که چون من یظهره الله ظاهر شود می تواند احکام موقت بیان را تغییر بدهد و نسخ فرماید یا قبول کند و تصدیق فرماید و این حکم که ذکر شد در بیان فارسی باب ۱۹ از واحد دوم مندرجست (آنچه در بیان متکون شود از شئون محبوبه تحفه است از قبل نقطه بیان به سوی من یظهره الله که ظهور اخرای نقطه بیان باشد و همین عز و فخر کل را بس است که او قبول کند نفسی را یا شیئی را به ذکر انتساب به خود) و مقصود از بیان جمال قدم در کتاب اقدس که فرموده اند "قد منعتم فی الکتاب عن الجدال والنزاع..." کتاب مستطاب بیان است و الف و لام الکتاب بنا به قرینه موجوده مذکوره در چند مقام از کتاب اقدس الف و لام عهد ذهنی است و مقصود کتاب بیان است. و بعد از ذکر حکم کتاب بیان می فرمایند "انه قد عفی ذلک عنکم" یعنی این حکم بیان در این ظهور مبارک که ظهور جمال قدم حضرت من یظهره الله موعود بیانست بخشیده شده و نباید اجرا شود و بعد تاکید شدید درباره محبت و مساعدت نفوس نسبت به یکدیگر فرموده چنانچه ملاحظه می فرمائید آری این مرد قسمت اول حکم را ذکر کرده و تتمه را ذکر نکرده تا مردم را اغفال کند و به دورغ این حکم را به کتاب اقدس و جمال قدم جل جلاله منتسب داشته است و بعد حمله ها کرده و قصه ها از پیر مشهدی و غیره آورده و بقدری قلم فرسائی کرده که بیا و ببین با آنکه مبنای همه این حمله و هجوم بر اساس نسبتی دروغ و بی اصل است آقای محترم شیوه این گونه معرضین بر همین منوال است در چندی قبل یکی از همین نمونه مردم جزوه ای ردّ بر امر الله نوشته و نشر کرد به اسم بخوانید و بخندید و در آنجا از کلمات مکنونه چند جمله ذکر کرده بود و از جمله این بود که فرموده "کور شو تا جمالم بینی و کر شو تا لحن ملیحم شنوی و جاهل شو تا از علمم نصیب بری" بیان

مبارک را تا همین جا نوشته بود و بعد اسب وقاحت را در میدان جهالت رانده و گفته بود که ببینید چه می‌گویند کورشو تا جمالم بینی آیا کسی که کور بشود می‌تواند دیگر جائی را ببیند و اگر کسی کور بشود می‌تواند چیزی را بشنود و ...؟ و حمله‌ها کرده بود این مرد جمله اول را ذکر کرده و بقیه را نیاورده بود و مانند همان کلوا و اشربوا نوشته بود. با آنکه در کلمات مکنونه دنباله بیان مبارک اینست: کورشو یعنی از مشاهده غیر جمال من و کورشو یعنی از استماع کلام غیر من و جاهل شو یعنی از سوای علم من... "و مقصود آنکه انسان تا چشم و گوش و ذهن و روح را از نقوش اوهام و ظنون پاک نکند هرگز به عرفان حق و حقیقت فائز نشود مولوی می‌فرماید:

هست مطلق کار ساز نیستی است	کارگاه هست کن جز نیست چیست
بر نوشته هیچ بنویسد کسی؟	یا نهالی کار داند مغرسی؟
کاغذی جوید که آن بنوشته نیست	تخم کارد موضعی که کشته نیست
ای برادر موضع ناکشته باش	کاغذ اسپید نا بنوشته باش
تا مشرف گردی از نون و القلم	تا بکارد در تو تخم آن ذوالکرم

(مجلد پنجم)

آقای محترم ملاحظه می‌فرمائید که عناد بغض و حسد چه می‌کند؟ چه تهمت‌ها می‌زنند و چه دروغ‌ها که می‌گویند ولی عاقبت جز رسوائی خودشان نتیجه‌ای حاصل نمی‌شود الا آن نظر شما نسبت به این مرد که چنین تهمتی در این کتاب زده است چگونه است آیا این مرد را قابل اعتنا و اطمینان می‌دانید؟

فرمود حقیقتاً همینطور است من حالا متوجه شدم که جمیع مندرجات این کتاب همه از همین قرار است زیرا که تهمت و افتراء علامت عداوت فطری و حمیت جاهلانه است این مرد در اینجا که چنین تهمتی زده از کجا که سایر گفته‌هایش همه از همین قبیل نباشد؟

عرض کردم آقای محترم به سایر گفته‌های او هم می‌رسیم و در اطرافش بحث می‌کنیم تا بالعیان عناد بغض فطری جاهلانه او را دریابید اما قبلاً داستانی برای سرکار بگویم

آیه شریفه قرآن لا یؤاخذکم الله باللغو فی ایمانکم

در سال هزار و سیصد و هشت هجری شمسی در همدان بودم مردی کشیش بنام بارون عوض که از مسیحیان سبتی بود برای تبلیغ به همدان آمده بود و در مجلسی با او اتفاق ملاقات افتاد در اول گفتار کشیش مزبور حسب العادة همه کشیشان حمله به حضرت محمد (ص) و قرآن مجید کرد و سخنانی گفت مانند سخنانی که مؤلف این کتاب درباره امرالله گفته و از جمله گفت محمد (ص) در قرآن اجازه داده به مسلمین قولی بدهند و سوگندی یاد کنند ولی به قول خود وفا نکنند و برخلاف سوگند خود رفتار کنند و خدای محمد انسانی را که برخلاف عهد و سوگند خود رفتار کنند مؤاخذه نمی‌کند بعد گفت ببینید چنین حکمی چقدر مردم را بد تربیت می‌کند و بازار دروغگوئی را رواج می‌دهد و ...

گفتم جناب کشیش بفرمائید ببینم این حکم عجیب در کجای قرآن مجید ذکر شده است دفتر یادداشت خود را بیرون آورد و گفت در سوره بقره ۲۲۵ و مائده این آیه هست که می‌گوید "لا یؤاخذکم الله باللغو فی ایمانکم" یعنی اگر برخلاف سوگندی که خورده‌اید رفتار کنید خدا از شما مؤاخذه نمی‌کند نامه نگار فوراً قرآن مجید را باز کردم و آیه را چنانکه هست برای حاضرین محفل که مرکب از بهائیان و مسلمین و مسیحیان بودند به صدای بلند خواندم

که می‌فرماید قوله تعالى "لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ..." "گفتم آقایان مکر این کشیش را مشاهده فرمائید که چگونه بر قرآن مجید تهمت می‌زند نصف اول آیه را می‌خواند بقیه را نمی‌خواند مانند آن مغرض متعصب که گفته خدا در قرآن نماز گذاران را تهدید به عذاب کرده آنجا که فرموده "فويل للمصلين" یعنی وای بر حال کسی که نماز بخواند و دنباله آیه را که فرموده "الذين هم عن صلاتهم ساهون" را ذکر نکرده یعنی نماز کسی که در حین ادای نماز حواسش به جای دیگر باشد و حضور قلب نداشته باشد مقبول درگاه الهی نیست زیرا شرط اول قبول صلوٰة حضور قلب نمازگذار است در حدیث است که رسول الله (ص) فرمودند: "لا صلاة تمت الا بحضور القلب" این آقای کشیش هم همین رویه را گرفته و با مکر و حيله مردم را گمراه می‌کند خدا در سوره مائده و بقره فرموده که خدا از شما مؤاخذه نمی‌کند فی المثل اگر استادی شاگرد خود را برای آوردن آب از چشمه بفرستد و آن شاگرد کوزه را بشکند استاد او را مؤاخذه می‌کند می‌گوید من از این جهت که کوزه را شکسته‌ای تو را تنبیه و مجازات نمی‌کنم بلکه از آن جهت تو را مجازات می‌کنم که در کار خود دقت نمی‌کنی و در انجام کارها سهل انگاری می‌نمائی... حال اگر در این مثل فقط قسمت اول را ذکر کنیم و بگوئیم که استاد به شاگرد گفت من او را برای شکستن کوزه مجازات نمی‌کنم و بقیه را نگوئیم ببینید چه حالی خواهد داشت و چگونه اصل مقصود از بین خواهد رفت. عرض کردم جناب کشیش هم همین طور کرده و به قرآن مجید صریحاً تهمت می‌زند قرآن را به همه نشان دادم و تمام حضار از هر ملت و دین همه او را نکوهش کردند و با تحقیر شدید او از آن محفل بیرون رفت آقای محترم این مرد هم در کتاب خود همین عمل ننگین را انجام داده اینک این گفته‌های او که خواندید و این هم کتاب اقدس که مشاهده فرمودید آیا دیگر برای چنین شخصی ارزش می‌توان قائل شد؟ لا والله حال

برای وضوح مطلب به چند نکته دیگر این کتاب توجه کنیم تا حقیقت احوالش به خوبی آشکار شود.

این مرد چیز تازه‌ای در این کتاب ننوشته و آنچه گفته از سایر کتب ردیه، نوشته‌ی آواره و نیکو و صبحی و ... گرفته و تکرار کرده به مفاد ناریان مر ناریان را جاذبند همه جا از آنها تعریف کرده و تا توانسته از احبای الهی که مدت‌ها در مشهد از او پذیرائی‌ها کرده و محبت نموده‌اند تکذیب کرده و تهمت زده و افترا بسته و از آنان به کلمات نالایقه که لایق خود مؤلف کتابست تعبیر کرده است کذلک یعذبهم الله بذنوبهم و یخربون بیوتهم بایدیهم..."

آیه انه یجد عرف الرحمن من شطر السجن

از جمله در ص ۱۴۳ گفته: (بوی خدا در زندان) و بعد این آیه را مغلوطاً ذکر کرده: "و الذى تفکر فی هذه الآيات و اطلع بما ستر فیهن من اللئالی المخزونة تالله انه یجد عرف الرحمن من شطر السجن.... الخ

حمله ایشان به جمله "یجد عرف الرحمن من شطر السجن" است که از روی عناد و غلط آن را به جمله (بوی خدا در زندان) ترجمه کرده است می‌فرمایند "یجد عرف الرحمن من شطر السجن" یعنی رائحه الهیه را از طرف سجن اعظم استشمام می‌کند و این سخن بی‌نهایت لطیف است در قرآن مجید فرموده در باره یعقوب که فرمود " وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُونِ" (یوسف ۹۴) یعقوب ریح یوسف را از فرسنگ‌ها راه استشمام کرد حال اگر کسی از اهل ایمان رائحه الهیه و عرف رحمن را از جهت و طرف سجن اعظم استشمام کند آیا تعجبی دارد.

در احادیث وارده از حضرت رسول (ص) وارد شده که در باره او یس قرنی مکرر فرمودند.

"انی لاجد رائحة الرحمن من قِبَلِ الْقَرْنِ" این حدیث را مرحوم مجلسی در بحار الانوار و علمای سنت در کتب معتبره خود و مرحوم محدث قمی شیخ عباس علیه الرحمه در سفینه البحار نقل کرده اند آیا می شود به رسول الله ایراد گرفت که چرا بوی او پس قرن را استشمام کرده چه فرق می کند که رسول الله بوی او پس را از راه دور استشمام کند و مؤمن واقعی عرف قمیص را از شطر زندان استشمام کند کجای این موضوع قابل انتقاد است که این مرد در کتاب خود آن جملات عجیبه را از روی تعصب جاهلانه نگاشته است این اصطلاح است و در عرف ادبا و فضلا بسیار معروفست که بوی معشوق را استشمام می کنند و لطائف بسیار در این خصوص گفته اند. حافظ فرموده:

از یار آشنا سخن آشنا شنید

بوی خوش تو هر که ز باد صبا شنید

شیخ سعدی فرموده:

که ای روشن روان پیر خردمند

یکی پرسید از آن گم کرده فرزند

چرا در چاه کنعانش ندیدی

ز مصرش بوی پیراهن شنیدی

مولوی فرموده: (مثنوی جلد دوم)

تا بگوشت آید از گردون خروش

پنبه و سواس بیرون کن ز گوش

تا ببینی باغ و سروستان غیب

پاک کن دو چشم را از موی عیب

تا که ریح الله در آید در مشام

دفع کن از مغزو از بینی ز کام

تا بیابی از جهان طعم شکر

هیچ مگذار از تب و صفرا اثر

نمی دانم اگر جمله "لاجد ریح یوسف" که در قرآن مجید است به سماع و مشام این مرد عجیب می رسید آن وقت چه می گفت و چه سخنانی عجیب تر از آنچه که گفته می گفت حال که جمله عرف الرحمن است این همه حرف ها زده وای اگر مفاد ریح یوسف به مشام او می رسید چه می کرد.

آقای محترم حضرت بهاء الله فرموده مؤمن عرف الرحمن را یا عرف قمیص را از ناحیه سجن استشمام می کند و حضرت رسول (ص) فرموده "من از ناحیه قَرَن رائحه الرحمن را استشمام می کنم این ها با هم چه فرقی دارند که این مرد به گفته بهاء الله چنان حمله عنیفی کرده و از فرمایش پیغمبر چیزی نگفته با آنکه هر دو یک معنی دارد رائحة الرحمن با عرف قمیص الرحمن چه فرقی دارد؟

عرض کردم که این اصطلاح است که در بین شعرا و ادبا و فضلا مصطلح و معروف است بیائید قدری در مثنوی مولوی سیر و تماشا کنیم که چه تعبیرات لطیفه فرموده از جمله در داستان ملاقات رسول الله با هلال در مجلس کثیف تغییر اوضاع آن محل به ورود پیغمبر در مجلد فرموده

رفت پیغمبر بر غبت بهر او اندر آخور و آمد اندر جستجو

بود آخور مظلوم و زشت و پلید این همه برخاست چون سید رسید

بوی پیغمبر ببرد آن شیر نر هم چنانکه بوی یوسف را پدر

موجب ایمان نباشد معجزات بوی جنسیت کند جذب صفات

و در جلد دوم در ضمن داستان جوینده شتر فرموده:

پیروی تو کنم ای راست گو؟ بوی بردی زاشترم بنما که کو؟

و در جلد سوم فرموده:

بوی پیراهان یوسف را ندید زانکه بویش چشم روشن می کند

و پیش دیدیم که فرموده:

بوی پیغمبر برد آن شیر نر همچنانکه بوی یوسف از پدر

(جلد ششم)

در این بیت جمله بوی پیغمبر با جمله عرف قمیص الرحمن یا رائحة القمیص چه فرقی دارد که مؤلف کتاب را تا آن درجه غضبناک و خشمگین ساخته است؟ و نیز در مجلد ششم این بیت آمده که فرموده است:

بوی جانی سوی جانم می رسد بوی یار مهربانم می رسد

و در مجلد چهارم از بوی رامین که به مشام ویس می رسد سخن گفت:

بوی رامین می رسد از جان ویس بوی یزدان می رسد هم از اویس

از اویس و از قرن بوی عجب مر نبی را مست کرد و پر طرب

چون اویس از خویش فانی گشته بود آن زمینی آسمانی گشته بود

گفت بوی بوالعجب آید بمن همچنانکه مر نبی را از یمن

که محمد گفته بردست صبا از یمن می آیدم بوی خدا

ملاحظه بفرمائید که مطلب چقدر واضحست ولی این مرد از روی تعصب جاهلانه کلمه شطر سجن را غلط معنی کرده و گفته "بوی خدا در زندان" با آنکه معنی آنست که بوی خدا و رائحه‌ی الهیه را از شطر و از طرف سجن استشمام می‌کند همانطور که رسول الله (ص) فرمود "بوی خدا را از طرف یمن می‌شنوم" پناه بر خدا تعصب جاهلانه چه می‌کند من اگر بخواهم هزاران مثال حاضر دارم که در این موضوع عرض کنم ولی برای آنکه اطناب مقال حاصل نشود به همین قدر اکتفا می‌کنم و این داستان را به انصاف شما وامی‌گذارم.

آیه اَنَا لَمَّا سَمِعْنَا ضَجِيجَ الذَّرِّيَّاتِ

مسئله دیگر قضیه ضجیج ذریات در اصلاست که در موضوع ارث فرموده‌اند که چون ضجیج و ناله ذریات را در اصلاست شنیدیم سهمیه آنان را در ارث دو برابر آنچه در کتاب بیان تشریع شده قرار دادیم و این مرد پس از آنکه این موضوع را مطرح می‌کند شروع می‌کند به گفتن سخنانی عجیب و این عنوان را پیش می‌کشد: (شیون اولاد در پشت پدران) و بعد از یاهو سرائی‌ها می‌گوید:

ناله و شیون میکروب‌ها یا نطفه‌های ذره‌بینی را که هنوز در کتم عدم هستند می‌شنود.

و بعد لب به نصیحت مردم می‌گشاید و دم از فلسفه و دانش می‌زند که نقل آنها مفید فایده‌ای نیست چون اساس حمله او به همان ضجیج الذریات فی الاصلاست که آنها را میکروب و نطفه ذره‌بینی نامیده و استماع ندای آنان را محال ممتنع شمرده است نمی‌دانم این مرد درباره اسلام و قرآن مجید چه عقیده دارد از قرار اعتراف خودش به اسلام و قرآن مؤمن است و العلم عندالله... بنده از ایشان می‌پرسم آقای فیلسوف این ایراد شما به استماع ضجیج ذریات در اصلاست بی شباهت به ایراد منکرین اسلام به قرآن مجید که شما خود را از پیروان آن

می‌دانید نیست در قرآن مجید می‌فرماید که خداوند از اصلاّب، ذریات آدم را بیرون آورد و به آنها خطاب کرد که الست بریکم، گفتند: بلی، و این (را) عالم ذر و روز عهّد الست می‌گویند. آیا ذریات مستخرجه از اصلاّب در آن روز همین میکروب‌ها و نطفه‌های ذره‌بینی که آقای مزبور آنان را در عدم و کتم نیستی قرار داده است نبودند آنها چه بودند و چطور طرف خطاب واقع شدند و اگر در کتم عدم به قول آقای مزبور بودند چطور کلمه بلی را گفتند و چگونه پاسخ آنان شنیده شد و در کتاب آسمانی که وحی الهیست درج گردید. آقای محترم هرطور درباره این مطلب که به صراحت در قرآن مندرجست درباره قول ذریات جواب بدهید همان را از ایراد شما به ضجیج ذریات در اصلاّب و استماع آن ضجیج جواب می‌دهیم همانطور که حق در آن روز جواب آن ذریات مستخرجه از اصلاّب را شنید و بین آنها تشخیص داد و جهنمی را از بهشتی جدا کرد و به شکل مورچه‌های سیاه و سفید بودند و فرمود "هولاء خلقتهم للنار ولا ابالی و هولاء خلقتهم للجنة ولا ابالی" که به تفصیل در حدیث عالم ذر آمده است همانطور هم حق تعالی در این ظهور اعظم خود ضجیج همان ذریات عالم ذر را شنید و مسئول آنان را اجابت فرمود ایشان نمی‌توانند منکر این موضوع بشوند زیرا اصل آیه در قرآن مجید موجود و تفسیر مفسران اسلامی اعم از سنی و شیعه در کتب تفسیر موجود است و اگر انکار کند علامت عجز در جواب و حیرت و سرگردانی اوست که ایرادش به کتاب اقدس وارد نیست و مستقیماً به قرآن مجید که وحی الهیست وارد است بیچاره می‌خواهد کتاب اقدس را رد کند از روی جهل و عدم اطلاع قلم رد و تکذیب به مندرجات قرآن مجید که مدعی پیروی آنست می‌کشد کذلک یخربون بیوتهم بایدیدهم... اینک اصل آیه قرآنی را در اینجا برای شما می‌خوانم و گفتار مفسرین سنی و شیعه را هم برای نمونه از تفاسیر مشهود و مهم به عرض شما می‌رسانم "لیهلک من هلك عن بینة" من از چند تفسیر مهم در اینجا یادداشت حاضر دارم تفسیر مجمع البیان

طبرسی، تفسیر صافی کاشی، تفسیر روح البیان شیخ اسمعیل حقی، تفسیر کشاف زمخشری، تفسیر کبیر فخرالدین رازی، تفسیر علی بن ابراهیم قمی، تفسیر قاضی بیضاوی، تفسیر منهج الصادقین کاشانی، تفسیر ابوالفتوح رازی، تفسیر سید احمد خان هندی و امثالها که همه اینها حاضر و یادداشت از آنها آماده است و به علاوه کتب اخبار مرویه از طرف شیعه و سنی مانند صحیح بخاری و صحیح مسلم و سایر مجلدات صحاح سته و اصول و فروع کافی کلینی و تهذیب و استبصار و مجلدات بحار الانوار ۲۵ جلد و صدها کتب اخبار مانند لئالی الاخبار و امثاله که گریه گویم نام آن بی حد شود و در همه آنها ذکر روز الست و عالم ذر و سؤال و جواب با ذریات مستخرجه از اصلا ب مسطور و مندرجست و آقای مؤلف این کتاب عجیب که نشرو تالیفش باعث رسوائی و افتضاح او شده است به هیچ وجه نمی تواند منکر قرآن و این همه کتب محققین اسلامی بشود و اگر انکار کند البته به حیرت و سرگردانی و عجز خود علناً اقرار کرده است اینک آیه قرآن و مندرجات کتب تفسیر شیعه و اهل سنت و جماعت.

خداوند در قرآن مجید در سورة الاعراف آیه ۱۷۲ ... فرموده قوله تعالى: "وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ "

ترجمه این آیه در تفسیر منهج الصادقین چنین آمده: و یاد کن ای محمد چون فرا گرفت پروردگار تو از فرزندان آدم از پشت های ایشان... یعنی بیرون آورد از اصلا ب ایشان نسل ایشان را قرنی بعد از قرنی و نسلی بعد از نسلی و گواه گردانید ایشان را بر نفس های خودشان یعنی برای ایشان نصب دلائل ربوبیت خود کرد و در عقول ایشان مرکوز ساخت آن چیزی را که داعی ایشان بود به اقرار به ربوبیت تا آنکه به منزله کسانی گشتند که ایشان را فرمود که آیا نیستم

پروردگار شما گفتند آری تو پروردگار مائی پس حق تعالی تنزیل و تمکین ایشان کرده است از علم ربوبیت به منزله اشهاد و اعتراف بر طریقه تمثیل... الخ و بعد از ترجمه آیه به تفسیر آن می پردازد و می فرماید قوله:

اکثر مفسران نقل کرده اند که حق تعالی ذریه آدم را بیرون آورد از صلب او بر مثال مورچه های خرد و حیات و عقل و نطق در ایشان آفرید و ربوبیت خود را بر ایشان عرض فرمود و ایشان قبول کرده گفتند که ما بر اقرار خود گواه شدیم و چون ذریه بلی گفتند حق تعالی ملائکه را فرمود که گواه باشید ملائکه گفتند که شهدنا... پیغمبر فرمود که خدای فراگرفت میثاق را از ذریه ی آدم در نعمان و آن وادی است نزدیک به عرفات... و در لباب آورده که اخذ میثاق در هبا بوده و آن زمینی است در ولایت هند و بعد از خروج آدم بوده است از بهشت... ذراری آدم را به شکل مورچه های خرد از صلب آدم اخراج کرد... از مفسرین سلف و اصحاب خلف روایتست که حق تعالی جانب راست او را بمالید بعضی ذراری او را چون مروارید سفید از آنجا بیرون آورد و ایشان را فرمود به رحمت من بهشت روید و جانب چپش را بمالید بعضی دیگر از فرزندان او را به رنگ سیاه بیرون آورد و فرمود که به دوزخ روید پس به ایشان خطاب فرمود که جز از من خدائی نیست به من شرک میارید و به پیغمبران و به کتاب ها که به شما خواهم فرستاد بگروید گروهی از ایشان به طوع اقرار کردند و گروهی بر وجه نفاق اعتراف کردند پس آجال و ارزاق و مصائب ایشان را بنوشت آدم در ایشان نگاه کرد و آن را مختلف دید بعضی خوب صورت و برخی زشت جمعی دراز و جمعی کوتاه و گروهی توانگر و فرقه ای درویش گفت بار خدایا ایشان را چرا چنین آفریدی خطاب آمد که خواستم که شکرم را زیاد کنند... الخ انتهی

ملا فتح الله صاحب تفسیر منهج الصادقین قریب سه چهار صفحه درباره این موضوع نوشته و انواع احادیث و روایات مختلف را از هر منبع نقل فرموده که برای اطلاع باید به اصل تفسیر وی مراجعه کرد اگر بخواهم همه مندرجات تفاسیر سابق الذکر را عرض کنم خیلی طول می کشد لهذا به نقل مختصری از آن اکتفا می کنم در تفسیر علی بن ابراهیم قمی در ذیل این آیه ذریات چنین فرموده است قوله علیه الرحمه و اما قوله "واذ اخذ ربك من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و اشهدهم علی انفسهم الست بریکم قالوا بلی حدثنی ابی عن النضر بن سويد... قال ابو عبد الله اول من سبق من الرسل الی بلی محمد (ص) ... قال الصادق (ع) كان الميثاق ماخوذا علیهم لله بالربوبیه و لرسول بالنبوة و لامیرالمومنین و الائمة بالامامة فقال الست بریکم و محمد نبیکم و علی امامکم و الائمة الهادون ائمتکم قالوا بلی ... الخ که تتمه آن بسیار مفصل است صاحب تفسیر روح البیان شیخ اسمعیل حقی از ائمه اهل سنت در ذیل آیه ذریه به تفصیل سخن فرموده است بعد از ذکر آیه مبارکه و شرح بسیار مفصلی که آورده تا آنکه فرموده... "و الاكثر علی ان المقالة المذكورة فی الآیة حقيقة لما روى عن ابن عباس من انه لما خلق الله آدم مسح ظهره فاخرج منه کل نسمة هو خالقها الی يوم القيامة فقال الست بریکم قالوا بلی فنودی یومئذ جف القلم بما هو کائن الی يوم القيامة قد روى عن عمر رض... قال سمعت رسول الله سئل عنها فقال ص ان الله تعالى خلق آدم ثم مسح ظهره بيمينه فاستخرج منه ذریه فقال خلقت هولاء للجنة و بعمل اهل الجنة يعملون ثم مسح ظهره استخرج منه ذریه فقال هولاء للنار و بعمل اهل النار يعملون ... و ليس المعنى انه اخرج الكل من ظهره بالذات بل اخرج من ظهره ابنائه الصلبيه و من ظهورهم ابنائهم الصلبيه و هكذا الی آخر السلسلة لكن لما كان الظهر الاصلی ظهره... نسب اخراج الكل الیه ... الخ. انتهى

شیخ اسمعیل حقی شرح مفصلی در توجیه موضوع و اقوال مختلفه ذکر کرده که ذکر آن موجب ملال است در سایر تفاسیر هم همین حرف‌ها تکرار شده و سخن از جبر و اختیار به میان آمده و از این قبیل بسیار که نقل آن را لزومی نیست مقصود آنست که مؤلف این کتاب و امثال او که مدعی ایمان به اسلام و قرآن و اخبار ائمه هستند در مقابل این آیه سخن گفتن خدا با ذریات مستخرجه از صلب آدم هر جوابی به معترضین بدهند همان جواب خود ایشان در ایراد به فرمایش حق در این ظهور است خدای تعالی در آن روز ذریات را از اصلاّب استخراج کرد و الست بر بکم فرمود و آنها هم جواب دادند با آنکه به قول مؤلف مزبور همه در کتم عدم بودند و میکرب بودند و نطفه صلیبه بودند و ... که آن آقا در کتاب عجیب خود آورده و همان حق تعالی در این دوره از ظهور خود ضجیح همان ذریات صلیبه را مجدد استماع فرمود و مسئول آنان را اجابت کرد هر طور آیه قرآنی را توجیه می‌کنند اینجا هم همانطور است آری باید فقط آقا جواب بدهد و هیچگونه طفره‌ای معقول نیست و مقبول هم نیست گرچه در قاموس اینگونه نفوس معقولیت و مقبولیت معنی ندارد یقولون بافواهم ما لیس فی قلوبهم و استبعاد ندارد که در این مقام که خود را حیران می‌بینند منکر قرآن مجید و منکر رسالت حضرت رسول (ص) هم بشوند چنانچه بنده در طول سفرهای خود که با نفوسی امثال مؤلف این کتاب برخورد کرده‌ام و سخن به جایی رسیده که از جواب عاجز و جز تسلیم و قبول چاره نداشته‌اند انکار قرآن و نبوت رسول (ص) و امامت ائمه اطهار (ع) نموده و درباره آنان سخنان زشت و ناروا گفته‌اند "والله علی ما اقول شهید" و در این باره داستان‌ها دارم که گر بگویم شرح آن بی حد شود.

مردی که طرف محاوره بود انصاف داد و بر بی‌انصافی مؤلف مزبور تأسف‌ها خورد که چگونه این نفوس یرون آیات الله ثم ینکرونها فبئس ما هم یعملون.

عرض کردم آقای محترم سایر مندرجات این کتاب هم بر همین منوال است و به قول شیخ شیراز: "بر در سلاح دارد و کس در حصار نیست" سخنانی چند از اساتید خود مانند آواره‌ها و صبحی‌ها و نیکوها و ابوجهل‌ها و حنان‌ها و قیافاها و بلعم باعورها گرفته و در کتاب عجیب خود انباشته است و بقدری فحش و ناسزا نوشته و گفته که باز باید گفت "روی سابقین سفید"

اذا مرضتم فارجعوا الى الحذاق من الاطباء

فی المثل درباره حکم جمال قدم جل جلاله که می‌فرماید: "اذا مرضتم فارجعوا الى الحذاق من الاطباء انا ما رفعنا الاسباب بل اثبتناها..." ایراد کرده که این حکم توضیح واضح‌ترست ولی این بیچاره از حال مردم به کلی غافلست که اغلب نفوس از هر طایفه و ملت اعتنائی به معالجه طبیب ندارند و با آنکه قرن علم و دانش است هنوز برای رفع امراض به جادو و دعا و حرز و طلسمات متمسک هستند و نفوسی که به حقیقت ناظر باشند و به طبیب حاذق مراجعه کنند قلیل اند هنوز در بازوی اطفال خود خرمهره و چشم قربانی و غیره می‌بندند البته حمل و قرائت کلمات الهیه در این موقع بسیار نافعست ولی باید با حفظ این مرتبه به طبیب حاذق مراجعه کرد و حکمت ذکر این حکم در کتاب اقدس همین است می‌فرمایند "انا ما رفعنا الاسباب" صریحست که نباید مراجعه به طبیب را سهل شمرد و در عین حال توجه به حق هم لازمست ولی اکتفا به تعویذ و جادو و طلسم همه از اوهام است ملاحظه کنید که غرض و عداوت چه می‌کند و چه ایرادها که نمی‌کنند معترضین به قرآن نوشته و گفته‌اند که امر به غسل و شست و شود در قرآن روی چه مصلحتی است با آنکه امری واضح و ذکر آن در کتاب آسمانی توضیح واضح‌تر است و امثال این سخنان به قرآن زیاد گفته‌اند آری "الکفرامة واحدة" مؤلف معلوم الحال هم اقتداء به معترضین قرآن مجید کرده و گفته آنان را طوطی‌وار تکرار کرده و علتش هم آنست که از طرف معاندین قرآن استفاده می‌برد و آنها به او مساعدت

می‌کنند و از این جهت است که خبر ترجمه شدن اقدس را به انگلیسی در کتاب خود داده و خوشحالی‌ها کرده که عنقریب این ترجمه انگلیسی کتاب اقدس چاپ می‌شود و چنین و چنان خواهد کرد ترجمه کتاب اقدس هم به انگلیسی توسط مسیحیان و معاندین اسلام صورت گرفته و به چاپ هم رسیده و مترجم هم یکی از معارف مبلغین مسیحی در ایران است و آن ترجمه الان در نزد بنده موجود است و مترجم که به کلی از اصطلاحات بهائی خبر نداشته در ضمن ترجمه ظاهری آیات به انگلیسی در حاشیه اوهامی به هم بافته و آن را حقیقت پنداشته و اغلاط بسیار در آن ترجمه و حواشی آن موجود است که من همه را در حاشیه آن کتاب یادداشت کرده‌ام و الان همراه دارم. باری همانطور که این آقایان کتاب ردیه تفتی را خریدند و ترجمه به انگلیسی کردند از این مولف معلوم الحال هم رعایت می‌کنند او را به نوشتن این کتاب تشویق می‌کنند و لهذا از نشر و طبع ترجمه انگلیسی کتاب اقدس به حدی مسرور شده که در کتاب خود سرور خود را نتوانسته است پنهان کند

آیه شریفه فاغسلوا ارجلكم

و هم چنین به بیان مبارک، "فاغسلوا ارجلكم..." حمله کرده و آن را زائد دانسته و توضیح واضحات شمرده با عباراتی که صدور آن از اقلام عفیفه شایسته نیست ای کاش کسی بود و جناب مؤلف و سایر برادران دینی او را برای آزمایش در محلی و می‌داشت که فی المثل معاینه می‌کردند و می‌فهمیدند که کثافت آن چقدر سبب اشمئزاز می‌شود آری همین آزمایش که همیشه ممکن است ثابت می‌کند که چرا خداوند در کتاب اقدس چنین دستور فرموده است آزمایش برای همه آسانست و کسی که این حکم را انجام دهد هرگز از امتحان سیاه روی بیرون نمی‌آید بحث و مقصد من در اصل حکم و نتیجه‌ی آنست و اگر ایراد کنند که بهائی هم ممکنست مانند سایرین در چنین آزمایش سیاه روی بیرون بیاید این ایراد وارد نیست کسی که

ناظر به این حکم و نتیجه آنست البته از نتیجه کامله آن برخوردار می شود ما کار به این نداریم که بهائی یا غیر بهائی چنین و چنانست بحث ما در اصل حکم و نتیجه عالیه آنست و نظر به نتیجه آن از جمله زوائد احکام که آقای مؤلف فرموده محسوب نمی شود عداوت این مرد به درجه ایست که تهمت را به اعلی درجه رسانیده است.

آیه شریفه کتب علیکم تجدید اسباب البیت

من این آیه کتاب اقدس را برای شما می خوانم که به انصاف و هدایت و جان خود مفهوم آن را بیان کنید می فرماید

"کتب علیکم تجدید اسباب البیت بعد انقضاء تسعة عشر سنة..." بفرمائید از این حکم چه می فهمید.

فرمود مقصود آنست که اثاث کهنه را عوض کنند و اثاث تازه بخرند.

عرض شد این حکم برای آنست که اثاث قدیم را به بهای ارزان تر به فقرا و مستحقین بفروشند یا واگذارند آیا مفهوم و معنی دیگر از این حکم به خاطر شما می رسد فرمود علی الانصاف همین است که گفتید .

عرض کردم حال ببینید آقای مؤلف ۷۷ ساله که برای اصلاح امور آخرت خود این کتاب را بطوری که خودش در آخر کتابش گفته چه می گوید درباره معنی آیه مزبوره نوشته است در صفحه ۱۶۰ ... قوله به موجب این حکم مصیبت بزرگ برای بهائیان هر نوزده سال یک بار آغاز می شود زیرا افراد بهائی مجبورند هر نوزده سال یک بار هرچه اثاثیه دارند بسوزانند یا به دریا بریزند و اثاثیه جدید خریداری کنند... الخ بعد هم همین کلمات را با آب و تاب بسیار

تکرار می‌کند و داد افترا و بهتان را می‌دهد و سخن از لزوم حفظ آثار خانوادگی می‌کند و... و کار نداریم که کلمه اثاثیه که چند مرتبه تکرار کرده غلط است و باید اثاث البیت یا اثاث گفت و این دلیل بی سوادى جناب مؤلف است اساساً داستان سوزاندن و به دریا ریختن اثاث البیت تهمت صرف و افترای محض است متأسفانه این از عادات مؤلف است که به قول مرحوم قائم مقام "همیشه قائل قول زور است و خلاق دروغ‌های پر زور" مردی که تا این درجه مفتری و کذاب است دیگر چه قیمتی برای سخنان او خواهد بود از این گذشته دنباله حکم را ذکر نکرده که می‌فرمایند "والذی لم یستطع عفی الله عنه انه لهو الغفور الکریم" اگر شما دریکی از آثار حضرت بهاءالله یا حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله یا دریکی از کتب بهائی این مطلب را یافتید که باید هر نوزده سال یک مرتبه بهائیان اثاث خود را بسوزانند یا به دریا بریزند و به هدر بدهند هرچه بگوئید مطاع و متبع است خوبست آقای مؤلف مفتری نشان می‌داد که ذکر آتش زدن اثاث یا به دریا ریختن در کجا ذکر شده و در چه لوح و کتابی آمده تا سیه روی شود هر که در او غش باشد.

انّ اول ما کتب الله علی العباد عرفان مشرق وحیه و مطلع امره

در ص ۱۶ با کمال حق به جانبی و قیافه خداپرست منصف می‌گوید جمال مبارک شما در اصل کتاب اقدس می‌فرماید همه کس باید مرا بشناسد و سپس اوامر مرا اطاعت نماید هر کس یکی از این دو امر را فاقد شد از اهل ضلال است و لو صاحب جمیع اعمال و اخلاق حسنه و دارای تمام فضائل و کمالات باشد... بعد از این گفتگو نام جمعی از علما و حکما و دانشمندان ملل مختلفه و سلاطین و امرا متعدده را می‌برد که این‌ها با این همه مقام و جلال چگونه می‌شود بواسطه عدم عرفان بهاءالله از اهل ضلال باشند... از نقل اصل کلماتش صرف نظر شد چون بسیار زننده و فاقد عفت است اصل بیان مبارک که در کتاب اقدس است اینست:

"ان اول ما كتب الله على العباد عرفان مشرق وحيه و مطلع امره الذي كان مقام نفسه في عالم الامر و الخلق من فاز به فقد فاز بكل الخير و الذي منع انه من اهل الضلال و لوياتي بكل الاعمال" شرح اين آيه را حضرت عبدالبهاء جل ثنائه به افصح بيان در مفاوضات بيان فرموده اند و اگر مؤلف معلوم الحال غرض و مرضی نداشت و به آن كتاب مراجعه می کرد و بیانات مبارکه را هم نقل می کرد و بی خود از اوهام و خرافات خود معنی برای آیه كتاب اقدس نمی تراشید و از علما و حکما و غیرهم دم نمی زد زیرا این بحث ابدأً به اینجا مربوط نیست حضرت بهاء الله در الواح مبارکه درباره مقام حکما و علما و مخترعین عنایات بسیار فرموده و می فرمایند ما آن دانشمندانی را که برای عالم بشری خدمت می کنند دوست می داریم و در لوح حکماء تعریف و توصیف بسیار از حکماء و علما فرموده و سقراط را سید الفلاسفه لقب داده اند مؤلف این بحث را به عنوان تخلیط بحث آورده که سبب حصول شائبه اذهان شود و اما اینکه می فرمایند اول فریضه مردم شناسائی مظهر امر است و اگر کسی او را نشناسد و به احکامش عمل نکند از اهل ضلالت البته همین طور است و این مخصوص به حضرت بهاء الله نیست همه مظاهر مقدسه الهیه همین سخن را در دوره خود فرموده اند و مخصوصاً در قرآن مجید که آقای مولف به ظاهر خود را تابع و مؤمن به آن معرفی می کند این مطلب صریحست و می فرماید که هر کس غیر از اسلام دینی را اختیار کند در نگاه الهی هرگز مقبول نیست و چنین کسی در آخرت از اهل ضلال و اهل خسران است قوله تعالی "وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ" (سوره آل عمران آیه ۸۵) نظریه این آیه محکمه قرآنیه اغلب از نفوسی که آقای مؤلف در کتاب خود از حکما و علما نامبرده مسلمان نبوده اند و به حکم همین آیه همه از اهل خسران و ضلال بوده و هستند مانند تولستوی و جرجی زیدان و گاندی و شبلی شمیل که از حکمای مادی طبیعی و تابع نظریه داروین است و پروفیسور

برون و امثالهم که ایشان در کتاب خود در صفحه مزبوره ذکر کرده‌اند و هریک را در مقام خود از رجال و علما و حکما و ستارگان درخشان نموده‌اند همه به حکم همین آیه قرآن که مؤلف خود را پیرو آن می‌دانند از درگاه خدا مردود و در آخرت از خاسرین هستند خوист اول آقای مؤلف عجیب برود و ایراد خود را که قبل از کتاب اقدس مستقیماً به قرآن مجید راجع می‌شود اصلاح کند و جوابی بدهد بعد به فکر حکم الهی در کتاب اقدس بیفتد "طیب یداوی الناس و هو علیل" از قبل گفته‌اند "کل اگر طیب بودی سر خود دوا نمودی". این مرد بی‌چاره از روی تعصب ایراد مزبور را به کتاب اقدس متوجه ساخته با آنکه قبل از همه مستقیماً این ایراد به قرآن مجید وارد می‌شود و این هم از القائات مبلغین و ارباب‌های مسیحی اوست که به او تلقین کرده‌اند تا در سایه ایراد به اقدس ایراد خود را به قرآن مجید هم وارد سازند و آن مؤلف بینوا فریب آنان را خورد و به دست خود خانه ایمان خود را نسبت به قرآن و اسلام اگر راست بگوید خراب کرده آقای مؤلف در قبال ایراد به قرآن که خود غیر مستقیم وارد آورده‌اند چه جوابی دارند صراحت و شدت قرآن در این مورد به مراتب شدیدتر از بیان مبارک در کتاب اقدس است می‌فرماید "و من یتبع غیر الاسلام دیناً فلن یقبل منع و هو فی الآخره من الخاسرین" (سوره آل عمران آیه ۸۵) می‌فرماید هرکس غیر از دین اسلام برای خود دینی دیگر طلب کند لن یقبل منه هرگز از او قبول نمی‌شود کلمه لن در لغت عرب برای نفی ابد است و از این گذشته که اعمال آنان مورد قبول حق هرگز واقع نمی‌شود اینان در آخرت هم دارای خسران و از اهل ضلال هستند این آیه قرآن از حیث مضمون چه فرقی با آیه کتاب اقدس دارد غیر از آنکه سخن کتاب اقدس لطیف‌تر و نرم‌تر است و نفی ابد با کلمه لن در آن نیامده و راه توبه و رجوع را باز گذاشته است آقای مؤلف از این خلط مبحث هم چنانچه مشاهده می‌فرمائید نتیجه جز خراب کردن خانه ایمان خود به دست نیاورد "فباطل ما هم یظنون"

نفوذ شریعت الله در جميع اقطار عالم

این مرد در چند موضع دم زده که دین بهائی عالم گیر نمی شود بهائیان در اشتباهند این مسئله را پشت سر هم تکرار کرده این مقال او انسان را به یاد استهزاء و تمسخر منافقان در دوره رسول الله نسبت به آن حضرت و اصحابش که در واقعه خندق بطور استهزاء می گفتند می اندازد حضرت رسول در غزوه خندق در وقت شکستن سنگ های سخت فرمودند مملکت روم را خدا به من داد و در دفعه دوم فرمودند مملکت عجم را خدا به من داد و ... که شرح آن در تواریخ مسطور است نفوسی منافق که در ردیف مولف مزبور بودند از روی استهزاء می گفتند "انّ محمداً لیعدنا بفتح ممالک الروم والعجم ونحن فی حالة لانستطیع ان نخرج الی الغائط" ترجمه این جمله را عذر می خواهیم که مانند کلمات مولف مزبور بسیار مستهجن است آری "الکفر ملة واحدة" در آن ایام اصحاب همه گرسنه بودند و چند نفر با یک خرما که می مکیدند قناعت می کردند طولی نکشید که وعده های حضرت رسول (ص) به کوری چشم مستهزئین و منافقان به انجام پیوست، تا کور شود هرآنکه نتواند دید.

آنچه را که جمال قدم جل جلاله فرموده البته تحقق خواهد یافت صریحاً در لوح سلطان "ناصرالدین شاه" فرموده اند: "سوف تشق ید البیضاء جیباً لهذه اللیلة الدلماء و یفتح الله لمدینته باباً رتاجاً یومئذ یدخلون فیها الناس افواجا یقولون ما قالته اللائمات من قبل لیظهر فی الغایات ما بدی فی البدایا"

شریعت بهائیه به صرف مظلومیت امروز در سراسر جهان نفوذ کرده و در اغلب ممالک سمت رسمیت یافته اگر آقای مؤلف و امثال او منکرند آزمایش کنند بروند ببینند آدرس هر شهر و هر مملکتی را که بخواهند به آنها می دهیم بروند و بهائیان را که در راه نصرت دین خود جان فشانی

می‌کنند به چشم ظاهر ببینند آخر در یک گوشه تاریک نشستن و طوطی‌وار و چشم بسته سخنانی گفتن و مانند عبد زر خرید در پس آینه انکار سخنان مفتریان را تکرار کردن که نتیجه‌ای ندارد آقای مؤلف خوبست چشم خود را باز کند به جهان و بهائیان که در جهان هستند نظر افکنند آقای مؤلف چرا منفی می‌بافد آقای مؤلف چرا در کتاب خود ابداً اشاره‌ای به مشرق الاذکار و معابد بهائی در آسیا و اروپا و افریقا و استرالیا و امریکا نمی‌کند و ابداً نامی از این موسسات جهانی بهائی نمی‌برد چرا از شرکت بهائیان در انجمن صلح سازمان ملل متحد اسمی نمی‌برد چرا از اینکه عده‌ای از دولت‌ها بهائیت را به رسمیت شناخته و به آنها رسمیت داده‌اند ذکری به میان نمی‌آورد چرا در هیچ جای کتاب خود مانند اساتید گذشته خود نامی از الواح ملوک و تحقق یافتن اندازات حضرت بهاءالله نبرده است چرا از ذلت ناپلئون و لوح رئیس و لوح سایر سلاطین که خودش خوب اطلاع دارد ابداً ذکری نمی‌کند چرا حقایق را مستور می‌دارد و چرا جز تهمت و افترا چیزی از قلم شکسته و مغز علیل او تراوش نمی‌کند هیئات "یضرب بالحديد البارد" بهائیان و شریعت بهاءالله بیدی نیستند که به این بادهای مسموم اعتراض این مؤلف بیچاره و امثال او بلرزند.

ای مگس عرصه سیمرخ نه جولانگه تست عرض خود می‌بری و زحمت ما می‌داری عمل این مؤلف مفتری مانند آن کشیشی است که در روز فتح قسطنطنیه به دست سلطان محمد فاتح در گوشه‌ای نشسته و در حالی که سربازان اسلام همه شهر را گرفته بودند و او بی‌خبر از همه جا رد بر اسلام و رسول الله می‌نوشت یکی به او گفت ای احمق نادان این ردیه را می‌خواستی روزی که محمد رسول الله یکه و تنها در مکه بی‌ناصر و معین بود بنویسی حالا که لشکر او شهر را فتح کرد ردیه نوشتن علامت حماقت است این داستان را حضرت عبدالبهاء

در لوحی مفصل خطاب به امثال مؤلف مفتری بیان فرموده اند آقای مؤلف مفتری دیر خبر شدی وقت از دست رفته و دوره ردیه نوشتن و افترا و تهمت زدن به بهاء الله و بهائیان سپری شده "الله یستهزئ بکم و یمدکم فی طغیانک تعمهون". من این آیه قرآن را به صیغه خطاب به شما و امثال شما ذکر کردم.

چاهست و راه و دیده بینا و آفتاب تا آدمی نگاه کند پیش پای خویش

تلفیق پاره‌ای از جملات مهمله به وسیله معترضان

آقای مؤلف مفتری شما به دست خود سند کتبی به دست مردم داده‌اید که مفتری و بهتان زن هستید و هرچه عذر بیاورید کسی از شما قبول نمی‌کند جناب آقای محترم ملاحظه بفرمائید که این مؤلف عجیب چه تهمتی به بهاء الله زده و چطور از کتب ردیه کلمات مجعولی را نقل کرده و به نام کلمات بهاء الله معرفی نموده است این کلمات را صاحب کتاب یارقلی که ردّ بر امرالله است و امثال او تهمت زده و نقل کرده بعد این مؤلف مفتری هم فریب دروغ آنان را خورده من از ایشان می‌پرسم آقای مؤلف تو به قول خود مدت‌ها در ایران و عشق‌آباد با بهائیان محشور و حتی چندی هم بهائی بوده‌اید و به قول خود کتاب‌های بهائیان را دیده‌ای بفرما ببینم این کلماتی را که در ص ۱۷۲ کتاب ردیه خود به حضرت بهاء الله نسبت داده‌ای در کدام یک از کتب بهائیان و در چه لوحی از الواح حضرت بهاء الله است بیا و جواب حسابی به این سؤال بده؟ آقای مؤلف مفتری شما در کتاب خود نوشته‌اید ص ۱۷۲ می‌خواهم بعضی سئوالات از روشن فکران بهائی بکنم مثلاً بپرسم معنی این جملات که بهاء الله گفته و شما برایش اهمیتی قائل هستید چیست. بسم الله الفرد الفرد بسم الله الفرد الفرد بسم الله الفرد الفرد و بسم الله الفارد... و همینطور این کلمات بی‌معنی را ادامه داده‌اید شما را به خدا اگر معتقد

به خدائی باشید این افترا چه معنی دارد؟ اگر مقصود شما نشان دادن کلمات و آیات بهاءالله بود چرا لوح حکماء لوح اشراقات، لوح طرازات و تجلیات لوح شکرشکن، تفسیر سوره والشمس، الواح ملوک و سلاطین و... را از بهاءالله اسم نبرده اید و از راه غرض و مرض کلمات بی معنی مزبور را از کتاب آقا حسین قلی ارمنی مسلمان نما و کتاب گفتار خوش یارقلی و امثال آنها برداشته و باکمال بی باکی به بهاءالله نسبت داده و معنی آن را از روشن فکران بهائی طلب کرده اید؟ آقای مؤلف مفتری، بهائی عفت قلم دارد حضرت بهاءالله فرموده "لسان را به سب و لعن احدی نیالائید... از لعن و طعن و مایتکدر به الانسان اجتناب کنید..." شما کتاب خود را به انواع تهمت ها و فحش های رکیک که راجع به نفس خودتان می شود و سخنان زشت انباشته اید و آیاتی را که از الواح و کتاب اقدس بهاءالله نقل کرده اید اغلب تغییر داده و ترجمه آن را مطابق میل و هوای خود نوشته اید و نام این اعمال را خیرخواهی و نوع دوستی و هدایت گمراهان گذاشته اید مندرجات کتاب شما و امثال شما همه در نزد بهائیان روشن فکر موجود و کلمه به کلمه مورد دقت قرار گرفته و از آن اسناد که به دست خودتان داده اید و نشر کرده اید هویت شما برای بهائیان آشکار و واضحست اما بهائی از امثال این اعمال به کلی دور است به قول حافظ شیرازی:

ما نگوئیم بد و میل بناحق نکنیم	جامه کس سیه و دلق خود ازرق نکنیم
رقم مغلطه بر دفتر دانش نکشیم	سر حق با ورق شعبده ملحق نکنیم
گر حسودی سخنی گفت و رفیقی رنجید	رو تو خوش باش که ما گوش به احمق نکنیم
حافظ ار خصم خطا گفت نگیریم بر او	وربه حق گفت جدل با سخن حق نکنیم

سخن که به اینجا رسید صاحب خانه آقای افشار... فرمودند خسته شدید حال قدری استراحت فرمائید و بقیه سخن را به آینده موکول کنید ما هم اطاعت کردیم.

حکم محو کتب

روز بعد مردی که دیروز با او گفتگو داشتیم تشریف آوردند و در ضمن سخن فرمودند این مسئله محو کتب که نسبت به بهائیان می دهند چیست؟

عرض کردم آقای محترم بهائیان چنین حکمی ندارند و از محو کتب بیزارند و علما و حکما و کتب محققین و آثار دانشمندان را محترم می شمارند و حتی تحصیل آن می کنند و اگر چیزی شنیده اید اقوال مفتریان است اما این حکم در کتاب بیان فارسی به عنوان محو کتب آمده و منظور از این حکم در آن دوره به نحو موقت این بوده که چون کتاب جدید امرالله از سماء وحی نازل شده باید فقط به آن توجه داشت و نه به کتب دیگر زیرا با نزول کتاب جدید دیگر توجه به کتب قبل فایده ندارد فی المثل بعد از نزول قرآن مجید دیگر محلی برای توجه به انجیل و تورات باقی نبود و اگر کسی به قرآن توجه نمی کرد و مؤمن نمی شد اگر تمام انجیل یا تورات را هر روز می خواند ابداً فایده ای نداشت و اگر فی المثل یک آیه از قرآن مجید را تلاوت می کرد بهتر از آن بود که تمام انجیل و تورات را بخواند زیرا آن یک آیه او را نجات می بخشد و تمام تورات و انجیل هرگز سبب نجات او نمی شد و مادام که در هر ظهور جدید احکام و اوامر و نواهی و فرائض تجدید می شود البته باید کتاب هم تجدید شود و همانطور که بعد از نزول احکام جدید و دستور تازه اجرا و انجام احکام شریعت قبله بی فایده است تلاوت کتب قبل هم بعد از نزول کتاب جدید مفید فایده ای نیست و باید تحری حقیقت کرد رسیدگی کرد و سپس به اجرای احکام شریعت جدید پرداخت و تلاوت کتاب جدید نمود و رعایت احکام

قبل و تلاوت کتاب قبل فایده ندارد حضرت اعلیٰ جل ذکره از این معنی که ذکر شد به کلمه محو تعبیر فرموده اند و کلمه محو در حکم و مرادف کلمه نسخ است و حضرت اعلیٰ جل ذکره در نفس بیان فارسی این مطلب را صریحاً ذکر کرده اند در باب سادس از واحد سادس فرموده "فی حکم محو کل الکتب الا ما انشت او تنشتی فی ذلک الدین" ملخص این باب آنکه نزد هر ظهوری همین قسم که کینونیات افئده و ارواح و انفس و اجساد بدیع ظاهر می شود به همین قسم اثماری که از این اشجار محبت ظاهر می گردد جوهر آنست که قبل ظاهر گشته که اگر افئده یا ارواح یا انفس یا اجساد ذاتی به آنها مسترزق نشود فی الحین موت ایشان را درک می کند... نظر کن ببین به شهادتین مسلم، مسلم می گردد و حال آنکه همین شهادتین در زمان عیسی (ع) بود و امروز هست و چگونه حکم اسلام بر آنها نمی شود و همین قسم است در این ظهور و ظهور من یظهره الله جائی که در مبدء، امری که اسلام بآن منعقد است در هر ظهوری این نوع بدیع گردد چگونه است در شئون مایتنفرع علیه آن، از این جهت است که امر شده بر محو کل کتب الا آنکه در اثبات امر الله و دین او نوشته شود نظر کن از یوم آدم تا ظهور رسول الله در کتب سماویه اگر چه کل حق بوده و من عند الله ولی نزد ظهور فرقان کل مرتفع شد و حکم غیر حقیقت بر مؤمنین به آنها در فرقان نازل شد و همچنین در نزد هر ظهوری نظر کن در جائی که کتب منسوبه الی الله در نزد هر ظهوری حکم بر ارتفاع آن شود چگونه است حکم کتب خلق... الخ انتهی

ملاحظه فرمودید که حکم محو راجع به کتب خلق است نه کتب آسمانی و صحف الهیه، زیرا صحف الهیه قبل با نزول کتاب جدید منسوخ و مرتفع می شود ولی کتب مؤلفین و تالیفات بشری به هیچ وجه در مقابل کتاب الهی ارزشی نداد و حکم محو درباره آنهاست زیرا این مولفات خلق را از توجه (به) مظهر امر الله و کتاب جدید الهی منع می نماید و محتویات آن کتب

بشری هم به هیچ وجه مفید فایده‌ای نیست جز اضلال نفوس و ایجاد شک و شبهه در افراد مردم، و حضرت اعلی می‌فرماید تا ظهور من یظهره الله نباید به کتب مؤلفه خلق توجه کرد و فقط به آثار الهیه جدیده باید ناظر بود و این معنی را صریحاً در باب دهم از واحد چهارم بیان فرموده‌اند بقوله تعالی: لا یجوز التدریس فی کتب غیر البیان... الخ

این حکم موقت بود تا حضرت من یظهره الله ظاهر شدند و حسب النص بیان بعضی از اوامرو احکام بیان را قبول فرمودند و بعضی را تغییر دادند از جمله محو کتب بود که می‌فرمایند در این ظهور مبارک تحصیل علوم نافعه از جمله اوامر الهیه است و قرائت کتب قبل که دارای فایده معنویه است جایز بلکه لازم است و لکن علومی باید تحصیل شود که حقیقه مفید باشد و به صرف لفظ و عبارات اکتفا نشود. در لوح شیخ نجفی به صراحت فرموده‌اند که تحصیل علوم نافعه لازمست و لکن علومی که از لفظ شروع می‌شود و به لفظ منتهی می‌شود جز تضييع عمر فایده‌ای ندارد فی المثل برای تشریح مقام عرض می‌کنم که کتب بسیار از علما و حکما و فضلا به یادگار است و لکن اغلب آن لایسمن و لایغنی است و قرائت آن کتب جز تضييع عمر نتیجه‌ای ندارد و مواضع بیهوده در آنها مطرح شده فی المثل در فلسفه مسئله اصالت وجود یا ماهیت یک بحث لفظی است که درباره آن فلاسفه صف‌آرایی کرده‌اند از یک طرف طرفداران اصالت ماهیت مانند شیخ الاشرافین سهروردی مقتول در مدینه حلب و میرداماد و عبدالرزاق لاهیجی تلمیذ و داماد ملاصدرای شیرازی و امثالهم سخن‌ها گفته و متون کتب خود را از دلائل واهیه و سخنان فارغه برای اثبات اصالت ماهیت پر کرده‌اند و از طرفی ملاصدرای شیرازی ممهد طریقه حکمت متعالیه و حاج ملاهادی سبزواری و امثالهما درباره اصالت وجود داد سخن داده و فریاد:

انّ الوجود عندنا اصیل دلیل من خالفنا علیل

مطالب مهمله بعضی کتب اسلامیّه

برآورده و سخنانی در اثبات مدعای خود گفته‌اند و از گوشه دیگر شیخ احمد احسائی ماهیت و وجود هر دو را اصیل دانسته و شرحی در این باره داده که سبب خشم و غضب حاج ملاهادی سبزواری شده و در حاشیه شرح منظومه‌ی خود علناً بر شیخ احسائی تاخته و سخنانی در این باره فرموده است شما را به خدا از این بحث فارغ چه فایده‌ای حاصل می‌شود نه سبب تصفیه اخلاق است. و نه علت تهذیب صفات و حصول کمالات برای جامعه انسانی و هم چنین است حکم بحث در موضوع ترکیب اجسام از هیولی و صورت یا از ذرات صغار صلبه و بحث در جواز طفره که نظام قائل به آنست یا بطلان طفره که خواجه نصیر طوسی در کتاب تجرید خود بطلان آن را بدیهی ذکر کرده است و هم چنین است بحث در عدد افلاک و عقول طولیه و عرضیه و به قول شیخ الاشرافین انوار اسفهبديه و بحث در اینکه آیا عقول طولیه حقایق موجوده در خارجند به شرحی که افلاطون یونانی معتقد است یا موجودات ذهنیه هستند بطوری که شاگرد افلاطون ارسطو فرموده است و بحث در کیفیت معاد جسمانی که ملاصدرا خواسته است به زور اثبات حرکت جوهریه آن را به کرسی قبول بنشانند و بحث درباره قدماء خمسّه و صحت و سقم این عقیده که محمد زکریای رازی در تالیف خود آورده و همچنین بحث درباره علمای اصولیین و اخباریین و مشاجره‌های آنها با هم که در کتب طرفین مندرجست و بحث درباره مشائین و اشراقیین و متکلمین و صوفیه و عرفا و غیرهم که کتب هریک انباشته به مطالب عجیبه است که به هیچ وجه مفید فایده‌ای نیست و ایشان اگر تمام عمر به تحصیل این علوم لفظیه و قرائت اینگونه کتب موهومه پردازد آخر کار جز خسران نتیجه‌ای عایدش نمی‌شود. هم چنین است بحث درباره رؤیت خدا که فریاد معتزله بر نفی آن از جهتی و آواز اشاعره در اثبات

آن از طرف دیگر بلند است و چه یاهوها که در کتب خود در این باره نوشته‌اند و نیز بحث درباره جبر و اختیار که اشاعره و معتزله علمدار این دو بحث هستند و در کتب خود به حریف خود حمله کرده و سخنان عجیب آورده و عجب آنکه هر دو طرف برای اثبات نظریه خود به آیات قرآنی متمسک شده و هر کدام آیات الهیه را به مقتضای اوهام خود تفسیر می‌کنند و عاقبت چیست؟ هیچ. و هم چنین بحث درباره وجود اجنه و ملائکه و شیاطین و اینکه آیا شرعاً جائز است انسان با طایفه جن وصلت کند به شرحی که در بحار الانوار مرحوم مجلسی و کتب اخبار و احادیث اسلامی مندرجست و هم چنین بحث در طهارت یا عدم طهارت بول و غایط پیغمبر و امام که بین فقها در این باره قیامتی برپاست و هریک از مثبت و منکر مشام جان را از آثار و روائع این موضوع عجیب متلذذ می‌سازند و شیخ احسانی در یکی از رسائل خود که در کتاب جوامع الکلم مندرجست شرحی درباره طهارت بول النبی آورده مستند به حدیثی که از ام السلمه روایت فرموده که او بول نبی را در شیشه‌ای جمع می‌کرد و خود را با آن معطر می‌ساخت و نیز مرحوم علامه ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی مجلد اول در ضمن شرائط مخصوصه ائمه علیهم السلام یکی را هم این دانسته که مدفوع امام به حق بوی مشک و عنبر می‌دهد و زمین آن را می‌بلعد و این مسئله از خصائص آن نفوس مقدسه است و دیگران از این موهبت محرومند...

آقای طرف محاوره کلام مرا قطع کرد و فرمود جناب آقا تند نروید و تهمت نزنید در اصول کافی کجا این مطلب ذکر شده من همه اصول کافی را خوانده‌ام

دیدم خیلی متغیر شده به ناچار کتاب اصول کافی را که همراه داشتم آوردم و ص ۳۸۸ جلد اول آن را باز کردم و به ایشان دادم که بخوانند و ایشان به صدای بلند چنین خواندند قوله: در

ذیل حدیث هشتم عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: لِلْإِمَامِ عَشْرُ عَلَامَاتٍ يُوَلَّدُ مُطَهَّرًا مَخْتُونًا وَإِذَا وَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ وَقَعَ عَلَى رَاحَتِهِ رَافِعًا صَوْتُهُ بِالشَّهَادَتَيْنِ وَلَا يُجْنِبُ وَلَا يَنَامُ عَيْنَاهُ وَلَا يَنَامُ قَلْبُهُ وَلَا يَتَنَاءَبُ وَلَا يَتَمَطَّى وَلَا يَرَى مِنْ خَلْفِهِ كَمَا يَرَى مِنْ أَمَامِهِ وَنَجْوُهُ كَرَائِحَةِ الْمِسْكِ وَالْأَرْضُ مُوَكَّلَةٌ بِسِتْرِهِ وَابْتِلَاعِهِ وَإِذَا لَبَسَ دِرْعَ رَسُولِ اللَّهِ ص كَانَتْ عَلَيْهِ وَفَقًّا وَإِذَا لَبَسَهَا غَيْرُهُ مِنَ النَّاسِ طَوِيلُهُمْ وَقَصِيرُهُمْ زَادَتْ عَلَيْهِ شِبْرًا وَهُوَ مُحَدَّثٌ إِلَى أَنْ تَنْقُضِي أَيَّامَهُ. انتهى (جلد اول کافی چاپ دارالکتب الاسلامیه طهران ص ۳۸۸). یعنی حضرت ابوجعفر فرمودند امام ده علامت دارد. پاک و پاکیزه متولد می شود و در حین تولد مختون است، چون از رحم مادر روی زمین می افتد دو کف دست خود را روی زمین می گذارد و به آواز بلند می فرماید: اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمداً رسول الله، امام هرگز جنب نمی شود، چشم هایش می خوابد اما قلبش هرگز نمی خوابد، هرگز خمیازه نمی کشد، هرگز کمانه نمی کشد، همانطور که از جلو خود می بیند از پشت سر هم می بیند، مدفوع امام بوی مشک می دهد و زمین مامور است که آن را ببلعد و مستور دارد. امام هر وقت زره پیغمبر را به تن می کند بر قامتش برازنده است و اگر دیگری آن زره را بپوشد چه بلند باشد یا کوتاه یک وجب از قامت او بلندتر است و تا آخر عمر مقام تحدیث را داراست که درجه ای است در ردیف نبوت و رسالت... انتهى

این حدیث را که در کافی است در کتاب خصال شیخ صدوق در باب خصال سی گانه (صفحه ۳۰۴ چاپ کتابخانه اسلامی طبع طهران) نیز مذکور شده است یعنی با عبارت دیگر و سند دیگر در ضمن علامات ائمه ذکر شده و در این حدیث برای امام سی علامت آورده است که یکی همان بوی مشک و عنبر مدفوع امام است:

آن مرد محترم که این مطلب را در کتاب کافی دید از گفتار اعتراض آمیز خود به نامه نگار معذرت خواست و گفت من خیال نمی‌کردم که در کتاب اصول کافی که از کتب اربعه شیعه است چنین مطالبی باشد عرض کردم

آقای محترم عجیب‌تر از این مطالب هم در آن کتاب ذکر شده است مانند آنکه امام حسین از شیر مادرش نخورد و از ابهام و انگشت بزرگ جدش پیغمبر شیر می‌خورد تا بزرگ شد (ج اول ص ۴۶۵) و در بحارالانوار مجسی مجلد ۲۳ داستان کشتی گرفتن حسن و حسین (ع) با هم و تشویق جبرئیل حسین را که بر حسن فائق شود و تشویق رسول الله حسن را و گله کردن حضرت فاطمه از رسول الله و جواب رسول الله که جبرئیل حسین را به کشتی تشویق می‌کند... الخ. و داستان شیر و فضه خادمه که چگونه در زمین کربلا وقتی که عمر سعد و اتباعش خواستند بدن سیدالشهدا را زیر سم اسبان خرد کنند فضه نزد ابوالحارث که نام شیر درنده‌ای است رفت و با او تکلم کرد و او را با خود برای حفظ و حراست بدن مقدس شهید به بالین آن حضرت آورد و... (ص ۴۶۵ جلد اول طبع اسلامی حدیث ۸)

آن مرد بزرگوار فرمود عجباً چه می‌شنوم

عرض کردم آری می‌فرماید: وَلَمْ يَرْضَعْ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَلَا مِنْ أُثْنَى ، كَانَ يُؤَوَّتِي بِهِ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَيَضَعُ إِبْهَامَهُ فِي فِيهِ ، فَيَمُصُّ مِنْهَا مَا يَكْفِيهِ الْيَوْمَيْنِ وَالثَّلَاثَ ، فَنَبَتَ لَحْمُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ لَحْمِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَدَمِهِ ؛ وَلَمْ يُولَدْ لِسِتَّةِ أَشْهُرٍ إِلَّا عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

این حدیث در آخر حدیث چهارم است و در احادیث بعد هم همین مضمون تکرار شده است ... در اصول کافی در همین باب کتاب الحجه مولد الحسن بن علی در ذیل حدیث پنجم

روایتی است عجیب که فرموده: قال الحسن (ع) إِنَّ لِلَّهِ مَدِينَتَيْنِ إِحْدَاهُمَا بِالْمَشْرِقِ وَالْأُخْرَى بِالْمَغْرِبِ عَلَيْهِمَا سُورٌ مِنْ حَدِيدٍ وَعَلَى كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا أَلْفُ أَلْفِ مِصْرَاعٍ وَفِيهَا سَبْعُونَ أَلْفَ لُغَةٍ يَتَكَلَّمُ كُلُّ لُغَةٍ بِخِلَافِ لُغَةٍ صَاحِبِهَا وَأَنَا أَعْرِفُ جَمِيعَ اللُّغَاتِ وَمَا فِيهِمَا وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا عَلَيْهِمَا حُجَّةٌ غَيْرِي وَغَيْرَ الْحُسَيْنِ أَخِي. یعنی امام حسن مجتبی فرمود: خدا را دو شهر است یکی در مشرق و دیگری در مغرب و هر شهر را دیواری است از آهن و در هر دیواری یک میلیون لنگه در است و در آن شهرها هفتاد میلیون لغت و زبانست که هر کدام با دیگری فرق دارد و من همه آن زبان ها را می دانم و در آن شهرها و بین اینها و بر فراز آنها غیر از من و برادرم حسین امام و حجتی نیست... از این قبیل در این کتاب بسیار است با آنکه این از کتب اربعه شیعه و مورد اعتماد کل است.

آن مرد محترم فرمود داستان کشتی گرفتن حسنین را من در جایی ندیده ام

عرض کردم این حدیث در مجلد نهم بحار الانوار صفحه ۱۹۳ چاپ امین الضرب و جلد دهم صفحه ۷۴ تا ۷۷ و سایر کتب معتبره آمده و نوشته اند که پیغمبر به حسنین فرمود برخیزید کشتی بگیرید و پیغمبر به حسن می فرمود حسین را به زمین بزن و جبرئیل به حسن می گفت حسین را به زمین بیفکن به شرحی که در جلد ۲۳ بحار الانوار صفحه ۴۴ طبع امین الضرب مسطور است و علامه محدث حاجی شیخ عباس علیه الرحمه هم در سفینه البحار جلد دوم و در ذیل صرع ذکر کرده است و عبارت حدیث مجلسی در مجلد ۲۳ اینست... دخل النبی ذات لیلۃ بیت فاطمة و معه الحسن و الحسین فقال لهما النبی قوما فاصطربا فقاما لیصطربا و قد خرجت فاطمة فی بعض خدمتها فدخلت فسمعت النبی و هو یقول ایهن یا حسن شد علی الحسین فاصرعه فقالت له یا ابت و اعجابه اتشجع هذا علی هذا، تشجع الكبير علی الصغير فقال لها

یا بنیه اما ترضین ان اقول انا یا حسن شدّ علی الحسین فاصصره و هذا حبیبی جبرئیل یقول یا حسین شد علی الحسن فاصصره ... ترجمه این حدیث قبلاً عرض شد.

ایاکم ان تدخلوا بیتاً عند فقدان صاحبه

باری سخن درباره مفتریات این کتاب ردیه بود که تا توانسته خلط بحث کرده و حتی آیات را غلط ترجمه کرده فی المثل در ترجمه آیه مبارکه نازلہ در کتاب اقدس که فرموده "ایاکم ان تدخلوا بیتاً عند فقدان صاحبه..." ترجمه آن را طوری کرده که برخلاف واقعست در صفحه ۱۵۳ کتاب خود می‌گوید مبدا داخل شوید خانه‌ای را نزد گم شدن صاحب آن ... ملاحظه بفرمائید که چطور مطالب را تغییر داده مقصود حق آنست که اگر صاحب خانه در خانه نباشد و غائب باشد وارد خانه کسی نشوید. فقدان بکسرفاء و ضم آن مصدر فقد است در المنجد فرهنگ معروف عربی در ذیل فقد می‌گوید ففقد ففقد و ففقدانا و ففقدانا و فقودا غاب عنه و عدمه یعنی فقدان به معنی غایب بودن شخصی از محلی استعمال می‌شود عند فقدان صاحبه یعنی وقتی که صاحب خانه از خانه خود غائب باشد یعنی در خانه نباشد... و این مرد آن را گم شدن ترجمه کرده یعنی اگر صاحب خانه‌ای گم شده باشد وارد خانه‌اش نشوید ببینید تعصب و غرض چه می‌کند و چطور سبب اینگونه خلط مبحث‌های ناروا می‌شود اعاذنا الله. آن مرد بزرگوار که طرف بحث و خطاب بود فرمود دیگر لازم نیست که درباره این کتاب و مندرجات آن بحث بشود زیرا تعمد و بغض و تعصب جاهلانه سبب شده که اینگونه مطالب ناروا و بی‌اصل در این کتاب مندرج شود.

رساله اعترافات دالگورکی و کیفیت تهیه و نشر آن

عرض کردم چنین نیست مؤلف مزبور از هر دری وارد شده و به امرالله حمله‌های ناروا کرده فی‌المثل در مسئله سفر جمال‌قدم جل جلاله و اهل و عیالش از طهران به بغداد که به امر دولت وقت صورت گرفت سعی کرده آن را یک مسئله سیاسی معرفی کند و قضیه همراهی ماموران سفارت روس با جمال‌مبارک تا بغداد را دلیل آن دانسته که قیام باب و جمال‌مبارک قیام سیاسی است این سخن را این مرد عجیب از رساله اعترافات دالگورکی اقتباس کرده. چند سال قبل جمعی از معاندین که رئیس آنان به تازگی وفات کرد در صدد جعل کتابی برآمدند و داستان دالگورکی را درست کردند و قیام باب و بهاءالله را به اونسبت دادند و اول وهله در خراسان در سالنامه خراسان به طبع رسید و بعد ملاحظه کردند که خیلی رسوا و بی‌اثر و باعث شرمندگی است ثانیاً آن را اصلاح کردند و در طهران چاپ کردند و بین دو نسخه فرق بسیار است محفل ملی بهائیان ایران حسب الامر مبارک حضرت ولی امرالله جوابی محکم و متین به آن کتاب نوشته و معجولیت و کذب مندرجات آن را واضحاً مشهوداً ثابت کرد و آن رساله را که جواب شبهات اعترافات دالگورکی بود به طبع رسید و منتشر شد و نسخه‌های بسیار از آن در بین بهائیان و غیرهم منتشر شد و همه دانستند که همه آن مندرجات مفتریات است آن جواب به اندازه‌ای محکم و متین است که جای شبهه برای کسی باقی نمی‌ماند ولی آقای مؤلف جدید باز تجدید مطلع کرده و مندرجات اعترافات دالگورکی را در کتاب خود نوشته غافل از آنکه ثعبان مبین جواب آن شبهات جمیع حبال و عصی فرعونی او را در هم شکسته و بلعیده است کتاب اعترافات دالگورکی امروز به منزله ملعبه صبیان است و گفتاری سخت بی‌مایه و بنیان من نسخه آن را به شما تقدیم می‌کنم که بخوانید و خود قضاوت فرمائید.

باری این مرد در کتاب خود از هر نوعی افترا بسته و از جمله درباره تساوی حقوق رجال و نساء سخت حمله کرده و درباره حقوق ارث دختر پسر و موضوع های دیگر به تساوی حقوق رجال و نساء هجوم عنیف کرده و با آنکه دین اسلام را دین حق و دوی دردهای اجتماعی امروز شمرده است به شریعت بهائی حمله ها کرده و سخنان ناروا بسیار گفته است از جمله گفته که لازمه تساوی حقوق رجال و نساء آنست که همانطور که مرد می تواند دوزن بگیرد زن هم باید بتواند دو شوهر کند... (ص ۵۳)

تساوی حقوق رجال و نساء در اسلام

این مرد که از احکام الهی و از اصل مقصود از تساوی حقوق رجال و نساء بی اطلاع است به ضرر خود حمله به این احکام کرده زیرا مشارالیه معتقد و سایر همکارانش هم در کتب ردیه خود نوشته اند که قرآن مجید اساس تساوی حقوق زن و مرد را بنیان گذاشته و فرموده "يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ" (۱۳/۳۹)

و نیز فرموده "هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ..." (۱۸۷/۲) اگر چنین است که به استناد این دو آیه تساوی حقوق بین زن و مرد مستحکم است پس چرا در قرآن برای مرد اجازه داده که چهار زن عقدی در یک زمان و کنیزکان متعدد داشته باشد ولی برای زن فقط یک شوهر قرار داده اگر به قول این مرد تساوی حقوق لازمه اش اینست پس چرا در قرآن این طور نیست نامه نگار درباره معنی حقیقی تساوی حقوق زن و مرد در شریعت بهائی در رساله ای سخن بقدر کافی گفته ام (به کتاب پیام ملکوت و به اوایل همین کتاب مراجعه شود). تساوی حقوق راجع به تربیت و تعلیم و کسب فضائل و هنر است نه راجع به احکام شرعی به شرحی که از قبل

اثبات نمودم در شریعت اسلام و قرآن به حکم آیه مبارکه "الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ" (۳۴/۴) هیچ حقی مستقیماً برای زن‌ها مقرر نشده و همه جا طرفداری از رجال شده است شواهد در این خصوص بسیار است که مکرر نقل کرده‌ام و در همین کتاب نگاشته شده است. اینک چند نمونه از احکام اسلامی درباره زنان نقل می‌شود تا خاطر مبارک حضرت عالی هم از هر جهت مطلع به اصل واقع شود مرحوم سید محمد کاظم طباطبائی در کتاب عروة الوثقی که از اهم کتب فقهیه است در باب احکام نکاح فرموده است قوله "لا يجوز فى العقد الدائم الزيادة على الاربع حراً كان او عبداً و الزوجة حرة او امة و اما فى الملك و التحليل فيجوز ولو الى الف. يعنى مرد اعم از بنده و آزاد مى‌تواند در آن واحد چهار زن عقدی داشته باشد و اما از حیث کنیزکان که خریداری شده و یا برحسب تحلیل بدست آمده تا هزار نفر هم جائز است و محدود به حدی نیست.

مسئله تحلیل هم داستانی عجیب است و مردی که دارای کنیزکان متعدد باشد می‌تواند آنان را در مقابل مبلغی و شرایطی به دیگری برای مدت معینی تحلیل کند یعنی به او حلال کند که با او مباشرت کند و بعد از انقضای مدت به صاحبش برگرداند در فروع کافی باب مخصوصی در این باب هست و در کتب دیگر مانند تهذیب و استبصار و من لایحضره الفقیه احکام عجیبی مشاهده می‌شود مخصوصاً درباره مباشرت از طریق ادبار و اعجاز نساء که ذکرش هم مایه خجالت و شرمست و در باب النکاح عروة الوثقی و سایر کتب فقهیه مسطور است و در تفسیر صافی در ذیل آیه نسائکم حرث لکم... الخ و غیرها مسطور است از جمله درباره تحلیل در بحار الانوار مرحوم مجلسی باب مخصوصی موجود است که در مجلد بیست و سوم آن کتاب طبع امین الضرب ص ۷۶ مسطور است و مرحوم محدث قمی حاجی شیخ عباس قمی علیه الرحمه در سفینه البحار در ذیل کلمه حل درباره تحلیل چنین فرموده است قوله ره: "اذا

احل الرجل لاخته المومن جاريته فهي له حلال و لو احل له قبله لم يحل ما سوى ذلك و لو احل له دون الفرج لا ينبغي له ان يفضيها و لو غلبت الشهوة ففعل ذلك يكون خائناً لا زانياً (بحار الانوار ص ۷۶ جلد ۲۳ طبع امين الضرب و سفينة البحار محدث قمی... در ذیل حلل" و در کتاب من لا يحضره الفقيه که از کتب اربعه شيعه اماميه است درباره زن و مقام او و حق مرد به زن چنین مسطور است قوله عليه الرحمة: "باب حق الزوج على المرأة. روى الحسن بن محبوب عن مالك بن عطية عن محمد بن مسلم عن ابي جعفر (ع) قال جاءت امرأة الى رسول الله (ص) فقالت يا رسول الله ما حق الزوج على المرأة فقال لها تطيعه و لا تعصيه و لا تصدق من بيتها شيئاً الا باذنه و لا تصوم تطوعاً الا باذنه و لا تمنعه نفسها و ان كان على ظهر قتب و لا تخرج من بيتها الا باذنه فان خرجت بغير اذنه لعنتها ملائكة السماء و ملائكة الارض و ملائكة الغضب و ملائكة الرحمة حتى ترجع الى بيتها فقالت يا رسول الله من اعظم الناس حقاً على المرأة قال زوجها قالت فما لي من الحق عليه مثل ما له عليّ قال لا و لا من كل مائة واحدة فقالت و الذي بعثك بالحق نبياً لا يملك رقبتى رجل ابداً. (من لا يحضره الفقيه الشيخ الصدوق - ج ۳ - الصفحة ۴۳۸) خلاصه آنکه زنی خدمت حضرت رسول رسيد و پرسيد مرد چه حقی به گردن زن خود دارد که بايد زن با کمال دقت آن را اطاعت کند فرمودند شوهرش را اطاعت کند و عصيان او نورزد و از مال شوهر بدون اجازه او چیزی به گدا صدقه ندهد و بدون اجازه شوهر روزه مستحب نگیرد و هرگاه شوهر از وی استمتاع کند اجابت نمايد اگرچه روی شتر سوار باشند و بدون اجازه شوهر از منزلش خارج نشود و گرنه تا به منزل برگرد جميع فرشتگان آسمان و زمين و ملائکه غضب و رحمت او را لعنت می فرستند پرسيد بسيار خوب حال بفرمائيد که زن را به گردن شوهر چه حقی است آیا حقی برای زن هست فرمود نه از صد تا يك حق هم برای زن به گردن شوهر نيست آن زن عرض کرد يا رسول الله قسم به خداوندى

که تو را به پیغمبری مبعوث فرمود که من هرگز شوهر نخواهم کرد... و نیز در ضمن حدیث سوم از رسول الله روایت کرده که فرمودند ... لو كنت آمراً احداً ان يسجد لاحد لامرت المرأة ان تسجد لزوجها. اگر می توانستم اجازه بدهم که کسی غیر از خدا را سجده کند همانا امر می کردم که هر زنی شوهر خود را سجده کند. و در ضمن حدیث چهارم همین باب است که حضرت ابوجعفر فرمود جهاد زن عبارت از آنست که بر اذیت و آزار شوهر خود که نسبت به او مرتکب می شود صبر کند... جهاد المرأة ان تصبر على ما ترى من اذى زوجها و غیره... و نیز جهاد المرأة حسن التبعل لزوجها. جهاد زن عبارتست از شوهرداری بطور پسندیده. و از این قبیل احادیث بسیار نقل فرموده که هریک در محل خود بسیار جالب است از جمله در ضمن باب حق المرأة على الزوج در ضمن حدیث نهم نقل شده است: "عن ابی عبد الله (ع) الهموهن حبّ علی ذروهن بلهاء" یعنی محبت امیرالمؤمنین را به زن ها بیاموزید و آنان را به حال خود واگذارید که ابله و نادان باشند... در حدیث دهم آمده است... قال رسول الله (ص) لاتنزلوا النساء بالغرف ولا تعلموهن الكتابة ولا تعلموهن سورة يوسف و علموهن المغزل و سورة النور. یعنی زن ها را در بالاخانه قرار ندهید و نوشتن به آنها بیاموزید و سوره یوسف را به آنان یاد ندهید و سوره نور را به آنها بیاموزید و در حدیث ۱۲ فرموده "قال الصادق (ع) رحم الله عبدا احسن فيما بينه و بين زوجته فان الله قد ملكه ناصيتها وجعله القيم عليها" یعنی خداوند مردان را مالک و صاحب زنان قرار داده و آنان را قیم و مسلط بر زنان قرار داده است الخ. از این قبیل بسیار است و برای نمونه کافی است.

باری سخن بسیار گفتیم آقای محترم البته خواهید بخشید مخاطب محترم فرمود من از این پیش آمد خیلی مسرور شدم که به قول شیخ شیراز:

شد غلامی که آب جوی آرد آب جوی آمد و غلام ببرد

من با این کتاب آمده بودم که به خیال خود گمراهان را به راه راست آورم و نتیجه این شد که خود به حقیقت احوال آگاه شدم خواجه شیراز فرموده:

از خلاف آمد عادت بطلب کام که من کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم

من هم برای خیال خود آمده بودم که احباب را راهنمایی کنم و الحمد لله که عارف به حقیقت شدم و خود راه حقیقت را یافتم در حالی که به کلی از آن بی خبر بودم و طور دیگری می‌اندیشیدم عرض کردم همانطوری که فرمودید به قول خواجه باید از خلاف آمد عادت استفاده کرد این بیت خواجه شامل حقیقتی است که در همه حال و همه جای جاریست.

مطالبی در باره شعر حافظ

خواجه شیراز این مضمون را از حکیم نظامی گنجوی اخذ فرموده است خواجه شیراز در دویست سال بعد از نظامی می‌زیسته و دیوان خمسه نظامی را مورد مطالعه قرار داده و از مضامین آن در گفته‌های خود جا به جا آورده یکی همین موضع است که فرموده:

ازخلاف آمد عادت بطلب کام که من کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم

این مضمون را حکیم نظامی در مخزن الاسرار آورده و چنین فرموده است:

هرچه خلاف آمد عادت بود قافله سالار سعادت بود

خواجه از حکیم نظامی در اشعار خود یاد فرموده و در مقطع غزلی فرموده است قوله:

چو سلک در خوشا بست شعر نغز تو حافظ که گاه لطف سبق می‌برد ز نظم نظامی

و از جمله مواضعی که مضمون را از حکیم نظامی گرفته و تلویحاً هم اشاره فرموده است این اشعار است در غزلی که مطلع و ما بعد آن اینست:

دوش با من گفت پنهان کاردانی تیزهوش کز شما پنهان نشاید داشت راز می فروش
گفت آسان گیر بر خود کارها کز روی طبع سخت می گیرد جهان بر مردمان سخت کوش
وانگهم در داد جامی کز فروغش بر فلک زهره در رقص آمد و بریط زنان می گفت نوش
مقصود از کاردان تیزهوش در مصراع اول مطلع این غزل حکیم نظامی گنجوی است که حافظ مضمون بیت ثانی غزل مزبور را از او گرفته است یعنی مضمون مصراع دوم بیت دوم را که اینست:

"سخت می گیرد جهان بر مردمان سخت کوش" حکیم نظامی در شرفنامه در ذیل جمله نشاط کردن اسکندر با کنیزک چینی چنین فرموده است
و لله دره و علیه الرحمه.

جهان از پی شادی و دل خوشی است	نه از بهر بیداد و محنت کشی است
در اینجای سختی نگیریم سخت	از این چاه بی بن برآریم رخت
می شادی آور بشادی نهیم	ز شادی نهاده بشادی دهیم
چو دی رفت و فردا نیامد پدید	بشادی یک امشب نباید چمید
چنان به که امشب تماشا کنیم	چو فردا رسد کار فردا کنیم
غم نآمده خورد نتوان بزور	بزم اندرون رفت نتوان بگور

بریده است بازار هرپیشه‌ای

مکن جز طرب در می اندیشه‌ای

... تا آنجا که می فرماید قوله:

همه سخت گیری بود سخت میر

مشو در حیات جهان سخت گیر

که آسان زید مرد آسان گذار

بآسان گذاری دمی بی شمار

و مضمون همانست که حافظ گرفته و فرموده

گفت آسان گیر بر خود کارها کز روی طبع سخت می گیرد جهان بر مردمان سخت کوش

و این نهایت درجه استادی خواجه است بنده این نکته را که عرض کردم شبی در ضمن سخن گوئی جناب شیخ حسین علی راشد تربتی خراسانی شنیدم که ایشان به مناسبتی آن جمله را که نوشتم فرمودند و من ابیات را از نظامی و حافظ یادداشت کردم و حالا خدمت شما عرض کردم.

باری شیخ شیراز هم از این مقوله زیاد دارد فی المثل متنبی شاعر معروف عرب می گوید:

و ما کنت ممن یدخل العشق قلبه ولکن من یبصره جفوتک یعشق

و شیخ این مضمون را گرفته و در نهایت استادی و ملاحظت در بیت خود آورده و فرموده است:

عشق بازی نه طریق حکما بود ولی چشم بیمار تو دل می برد از دست حکیم

می گویند در آسمان ادبیات لطیفه‌ی ایران زمین هفت ستاره درخشان الی الابد می درخشند.

نظامی، فردوسی، حافظ، سعدی، مولوی، خاقانی، عبدالرحمن جامی و بعضی محققین

بعضی اسامی را تغییر داده و طور دیگر گفته‌اند و بنده به این هفت نفر ارادت دارم و از همه بالاتر مولوی صاحب مثنوی است که به قول حضرت شیخ بهائی عاملی علیه الرحمه:

من نمی‌گویم که آن عالی جناب هست پیغمبر ولی دارد کتاب
حکیم نظامی هم حقیقه استادی بی نظیر است و خمسه او به خصوص خسرو شیرین او معجزه
است امیر خسرو دهلوی هم خواسته مانند نظامی خمسه پردازد ولی "این الثری من الثریا" و
"این مجری السیل من مطلع السهیل" شاهکارهایی از مثنوی خسرو و شیرین او هست که
بی مانند است فی المثل موضوع مناجات شیرین در شب تار و وصف شب تاریک و قسم نامه
شیرین که از جمله آن این ابیات است:

فشانند از نرگسان لولوی لا لا	چو تنها مانده ماه سرو بالا
که بود آن شب بر او مانند سالی	بتنگ آمد شبی از تنگ حالی
گران جنبش چو زاغی کوه بر پر	شبی تیره چو کوهی زاغ بر سر
برات آورده از شبهای بی روز	شبی دم سرد چون دلهای بی سوز
پرو منقار مرغ صبحگاهی	کشیده در عقابین سیاهی
کواکب را شده در پای ها خار	دهل زن را زده بر دستها مار
جرس جنبان خراب و پاسبان مست	فتاده پاسبان را چوبک از دست
شده خورشید را مشرق فراموش	گرفته آسمان را شب در آغوش
شمالی پیکران را دیده در خواب	جنوبی طالعان را بیضه در آب

زمین در سرکشیده چتر شاهی	فرو آسوده یکسر مرغ و ماهی
جهان از آفرینش بی خبر بود	مگر کان شب جهان جای دگر بود
چراغ بیوه زن را نور مرده	خروس پیره زن را غول برده
شنیدم گر بشب دیوی زند راه	خروس خانه بردارد علی الله
چه شب بود آنکه با صد دیو چون قیر	خروسی را نبود آواز تکبیر
دل شیرین در آن شب خیره مانده	چراغش چون دل شب تیره مانده
زبان بگشاد و می گفت ای زمانه	شب است این یا بلائی جاودانه
چه جای شب سیه ماری است گوئی	چو زنگی آدمی خواری است گوئی
چه افتاد این سپهر لاجوردی	که امشب چون دگر شبها نگردی
مگر دود دل من راه بست	نفیر من خشک در پا شکست
مرا بنگر چه غمگین داری ای شب	ندارم دین اگر دین داری ای شب
شبا امشب جوانمردی بیاموز	مرا یا زود کش یا زود شوروز
بخوان ای مرغ اگر داری زبانی	بخند ای صبح اگر داری دهانی
در این غم بد دل پروانه وارش	که شمع صبح روشن کرد کارش

حکیم همینطور ادامه می دهد و در هر بیتی آتشی به جان اهل نظر می زند تا به قسم نامه اش می رسد که وصف آن از حوصله مقام بیرونست می گوید:

خداوندا شبم را روزگردان	چو روزم در جهان پیروزگردان
شبی دارم سیاه از صبح نومید	در این شب رو سفیدم کن چو خورشید
شبی دارم هلاک شیرمردان	بر این غم چون نشاطم چیرگردان
ندارم طاقت این کوره‌ی تنگ	خلاصی ده مرا چون لعل از سنگ
توئی یاری رس فریاد هرکس	بفریاد من فریاد خوان رس
ندارم طاقت تیمارچندین	اغثنی یا غیاث المستغیثین
به آب دیده طفلان محروم	بسوز سینه پیران مظلوم
ببالین غریبان بر سر راه	بتسلیم اسیران در این چاه

و بر همین قیاس پیش می‌رود و از هر بیتی شعله‌ای بر می‌فروزد که باید به اصل مثنوی رجوع کرد.

حاضران محفل همه متأثر بودند و مخاطب محترم بی‌اندازه به شوق آمده بود و فرمود خیلی ممنون شدیم اگر لطف بفرمائید و معنی این بیت را که در جزو ابیات مذکوره بیان کردید بیان کنید ممنون می‌شوم آنجا که فرموده:

جنوبی طالعان را بیضه در آب شمالی بیکران را دیده در خواب

عرض کردم این بیت کنایه از درازی شب است یعنی ستارگانی که در جنوب فلک بودند و بایست حرکت کنند و بروند مانند مرغی که روی تخم خود خوابیده باشد از جای خود تکان نمی‌خوردند وقتی بیضه مرغ به اصطلاح آب می‌افتد یعنی وقتی که حاضر می‌شود برای آنکه

جوجه در آن ایجاد بشود و در این مرحله مرغ پیوسته روی تخم می خوابد و حرکت نمی کند و شمالی بی کران عبارت از کواکبی هستند که از شمال طلوع کرده و حرکت نمی کنند مثل اینکه خواب رفته اند.

مخاطب محترم تشکر کردند و فرمودند من دیگر با این کتاب کاری ندارم و به اصل واقع و تعصب جاهلانه مؤلف او پی بردم والحمدلله که به حقیقت حال و صدق مدعای اهل بها معترف شده ام

عرض کردم بنده این مؤلف را خوب می شناسم نه تنها بنده خیلی ها او را خوب می شناسند این مرد مدت ها در عشق آباد با احبا محشور بود و در منزل مرحوم عطاءالله قدیمی مهمان بود و از او مدت ها پذیرائی می کردند و احباب هم به او محبت داشتند بعد او به ایران آمد و برحسب سائقه فطری خود با زنی بدنام ازدواج کرد و او را به خیال خود توبه داد و دارای فرزندان ذکور و اناث شد بعد زن او به حال اول برگشت و دخترهای خود را هم آلوده به امور ناهنجار کرد و مرد را از خود راند و از خانه بیرون کرد او هم که در نزد احبا رسوا شده بود و از طرفی سواد و معلوماتی هم نداشت بیچاره شد و به مساعدت برخی از متعصبین به نگارش این کتاب که به او القا می کردند پرداخت والان هم در طهران با کمال بدبختی و بیچارگی به سر می برد و کتابش هم ملاحظه فرمودید که سراسر فحش و ناسزا است و قابل توجه نیست جمال قدم جل جلاله در لوح حاجی محمد ابراهیم یزدی معروف به مبلغ می فرمایند قوله تعالی:

"البته بعد از ظهور حجت و برهان هر نفسی از محبوب عالمیان اعراض نماید به سزای عمل خودخواهد رسید." انتهی عنقریب خواهید دید که هر روز بدبخت تر و بیچاره تر می شود تا آنکه زندگانی خود را تمام کند " وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ " (۱۱۸/۱۶) خدا شاهد

است که آنچه را عرض کردم حقیقت واقعست و جناب آقای بصیری وکیل پایه یک دادگستری که از احبای ثابت و مستقیم هستند الان در طهران حاضر و شاهد این مدعا هستند و آن مرد قبلاً با ایشان مراوده داشته و چندی قبل هم در خیابان ناصرخسرو ایشان را ملاقات کرده و یک جلد از همین کتاب را به ایشان داده و ایشان آنچه را که لازمه نصیحت و دلالت بوده به او فرموده ولی نکرد "قطره باران به سنگ خاره سرایت" خوبست از سخن اهل ضلال درگذریم و از آیات الهیه بشنویم همه متفق شدند.

یکی از احبای الهی مناجاتی تلاوت فرمود و آن روز بدینگونه سپری شد روز بعد هم باز ملاقات حاصل گردید و آن مرد محترم باز هم تشریف آوردند و از هر دری سخن به میان آمد و از جمله فرمود:

عالم گیر نشدن امر مبارک

من در این کتاب ردیه دیدم که در مقدمه نوشته که بهائیان آرزوی عالم گیر شدن شریعت بهائی را به گور خواهند برد همانطوری که پدرانشان این آرزو را به گور بردند.

در پاسخ گفتم: این بیچاره بدبختی خود را مشاهده نمی کند. از دوره ظهور اسلام تا امروز هزار و سیصد و نود سال است و در آن روز خداوند فرموده که ای امت اسلامیة خداوند محمد رسول الله را فرستاده تا دین اسلام را به شما بدهد و این دین اسلام به همه ادیان غالب خواهد شد و سراسر جهان را خواهد گرفت بطوریکه جز دین اسلام دین دیگری در عالم باقی نمی ماند افراد اسلامی از آن روز منتظرند که این وعده الهیه به انجام پیوندد و مفاد آیه مبارکه "لیظهره عل الدین کله ولو کره المشرکون" تحقق یابد در ظرف یک هزار و سیصد و نود سال همه این آرزو را بگور بردند و این مرد اعور هم که فقط از دیده تعصب می نگرد و از صفا و وفا و انسانیت

بوئی نبرده البته به این آرزو نخواهد رسید زیرا خود را مسلمان حقیقی می داند بسیار خوب اگر دین بهائی در مدت ۱۲۰ سال عالم گیر نشده لااقل در هرجا آثارش باقی و برقرار است و یقیناً این وعده الهیه واقع خواهد شد ولی این مرد که خود را به دروغ مسلمان نامیده درباره مفاد "لیظهره علی الدین کله" در ظرف یک هزار و سیصد و نود سال چه می گوید اجدادش این آرزو را به قول خودش بگور بردند و خودش هم نیز چنین خواهد شد من دیشب فکر می کردم و درباره انتشار کلمه الله در شرق و غرب عالم می اندیشیدم که چگونه در عرض کمتر از یک صد و بیست سال امر بهائی به اینگونه در همه جا آثارش ظاهر شده و هزاران فدائی صادق داشته و دارد اگر به خون شهدای امر فی المثل تاریخ امرالله نوشته شود صدها مجلد مهیا می گردد ولی عصاره وجود اسلام در سال ۶۱ هجری فقط هفتاد و دو نفر بودند که اصحاب خاص سیدالشهداء بودند و در کربلا در محضر آن حضرت به مظلومیت شهید شدند آیا مؤلف کتاب مزبور می تواند بگوید که آنها که در کربلا، سیدالشهداء را شهید کردند و اصحابش را که ۷۲ نفر با مظلومیت کبری به شهادت رساندند فی الحقیقه مسلمان بودند آیا شمر بن ذی الجوشن و عمر بن سعد بن ابی وقاص و عبیدالله بن زیاد بن ابیه و یزید بن معاویه و سی و پنج هزار لشکر که مطابق اصح روایات برای کشتن پسر پیغمبر در کربلا بودند مسلمان نبودند این ها چه جور مسلمانی بودند که جگر گوشه پیغمبر خدا و اصحاب و اولادش را کشتند و شادمانی کردند و عمر بن سعد بعد از شهادت سیدالشهداء (ع) دو رکعت نماز شکر جای آورد و همه لشکر به او اقتدا کردند... مقایسه کنید ببینید فرق چقدر است شهدای این ظهور بسیار است و آثار سریان امرالله در شرق و غرب عالم بسیار و آشکار آن مؤلف عجیب که خودش آرزوی ظهور مفاد "لیظهره علی الدین کله" را بگور خواهد برد باید بداند که بهائیان الآن مشاهده می کنند که دین

الهی در این عصر نورانی سراسر عالم را فراگرفته و وعده‌های الهیه ظاهر شده و دیگر لازم نیست که منتظر باشند به قول آقایان این آرزو را بگور ببرند.

این مرد بزرگوار که قلبش به نور معرفه‌الله روشن شده بود چنان با حرارتی سخن می‌گفت که همه را بر سر شوق و وجد آورد. سعدی فرموده:

نام تو می‌رفت و عاشقان بشنیدند
هر دو برقص آمدند سامع و قائل

ما سرگرم این سخنان بودیم که یکی از احبا وارد شد و نامه‌ای به بنده داد نامه را گشودم از آباءه و از جناب طاهری بود که فرموده بود شنیدم از این حدود گذشته و یادی از ما نکردید و دعوت فرموده بودند که به آباءه برگردیم و در عباس‌آباد که ملک شخصی ایشان است دوسه روزی را در خدمت‌شان باشیم به مفاد "اذا دعیتم..." و مصلحت دید احبا تصمیم گرفتیم که از ده بید برگردیم به آباءه که از آن گذشته بودیم و توقف نکرده بودیم وسیله‌ای مهیا شد و با احبای ده بید خدا حافظی کردیم و راهی را که طی کرده بودیم برگشتیم تا به آباءه رسیدیم و یک سربه عباس‌آباد و منزل حضرت عباس طاهری وارد شدیم.

آباءه - عباس‌آباد

راهی را که از آباءه تا ده بید رفته بودیم دو مرتبه برگشتیم و به محض ورود به آباءه یک سره به طرف عباس‌آباد رفتیم گماشته آقای عباس خان طاهری در آباءه منتظر بود و ما را با اتوموبیل خود به عباس‌آباد برد زوجه جناب طاهری از سلسله افغانست و از اماء الرحمن محترم است عباس‌آباد قریه‌ایست یا بهتر بگویم مزرعه‌ایست که به نام خود عباس خان نامیده شده و در آنجا زندگی می‌کنند منزلی زیبا دارای چند اطاق ساخته‌اند و حمام هم دارد و از حیث اثاث و وسائل در آن بیابان برهوت خیلی جالب است عباس خان طاهری پذیرائی شایانی

فرموده و از هر دری سخنی گفتیم. عباس خان از اهل کرمان است و دوره جوانی خود را در ارض اقدس گذرانده است پدرش او را به حیفافرستاد تا در ظلّ عنايات مرکز میثاق تربیت شود طاهری اغلب با جناب حاج میرزا حیدر علی مأنوس بود و از خدمت آن روح بزرگ استفاده می کرد و در سایه روحانیت حاجی و عنايات مستمره ی مرکز میثاق رشد و نمو می نموده می فرمود در آن ایام سید مهدی دهجی که به ظاهر از سابقین و مقربین محسوب بود در ارض اقدس بود و من گاهی نزد او می رفتم و خیلی به او احترام می گذاشتم هنوز نقضش را آشکار نکرده بود خیلی ریاکار بود و سجاده آب می کشید من هم از باطن او بی خبر بودم روزی جناب حاجی به من فرمود عباس تو چرا به ملاقات اسم الله سید مهدی می روی من که به تو درس می دهم و مشق هم که مشکین قلم به تو یاد می دهد دیگر با این مرد که چرا رفت و آمد می کنی و از من التزام گرفت که دیگر به ملاقات او نروم من چون از اصل قضیه بی خبر بودم هر چند به ظاهر چیزی نگفتم ولی در باطن تعجب کردم که چرا حاجی به سید مهدی اینقدر نظر بد دارد باری مدتی گذشت و سید مهدی یکی از صبايای مبارک را برای پسر خود درخواست کرد که ازدواج کند هیکل مبارک قبول نفرمودند و او هم از هیکل مبارک قهر کرد به ناقضین پیوست و مطرود و مردود شد آن وقت سِرِ اظهارات جناب حاجی را فهمیدم و دانستم که "المؤمن ينظر بنور الله" و نیز فرمود که در آن ایام از جناب مشکین قلم سرمشق می گرفتم روزی که می خواستم برای پدرم کاغذ بنویسم سرمشق خط مشکین قلم را گرفتم و از روی آن به اصطلاح کرده زدم تا به پدرم بفهمانم که خط من چقدر خوب شده و این از عوالم جوانی و نادانی بود در آن ایام رسم بود که هرکس در حیفافه جائی کاغذی می نوشت اصل نامه خود را به حضور مبارک حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه تقدیم می کرد که ملاحظه بفرمایند و مهر کنند زیرا در آن ایام فتنه

ناقضین شدید بود و از اینکه مبادا مطالبی برخلاف واقع به اطراف به نام این و آن فرستاده شود اینطور امر فرموده بودند.

باری فرمود کاغذی را که برای پدرم نوشته بودم به همراه صفحه مشق خط خودم را از روی خط مشکین قلم گرده کرده بودم به حضور مبارک تقدیم کردم نامه را مهر فرمودند و مرحمت کردند و بعد نگاهی به مشق من انداختند و فرمودند خط خوبی است امیدوارم که خودت هم روزی بیاید که مثل همین خط بنویسی. من خیلی خجل شدم و پشیمان از خطای خود شدم و آن مشق را برای پدرم نفرستادم. فرمود سال‌ها من در ارض اقدس مشرف بودم تا آنکه دوران مراجعت من به ایران فرا رسید و قرار شد مرا مرخص فرمایند روزی طرف عصر که قرار بود فردای آن روز عازم ایران بشوم مرا احضار فرمودند و در محضر مبارک به کنار دریا رفتیم هیکل مبارک مشی می‌فرمودند و من هم در محضر مبارک بودم به من فرمودند جناب خان شما به ایران می‌روید در پناه جمال مبارک هستید زندگانی خواهید کرد و راحت خواهید بود و در اداره دولتی استخدام خواهید شد و به خدمت مشغول خواهید گشت ولی در آن ایام بواسطه امتحانات شدیده اشخاص مهمی که در ظل امرالله هستند ساقط خواهند شد و از امرالله بیرون خواهند رفت اگر نام آنها را که الان در اعلی درجه شهرت هستند به تو بگویم پشتت خواهد لرزید اما صبر کن تا آن وقت برسد فرموده‌اند المخلصون فی خطر عظیم عده‌ای از مخلصین در خطر امتحانات الهیه گرفتار می‌شوند و محو و نابود می‌شوند اما تو را جمال مبارک حفظ می‌فرماید و در امرالله ثابت و مستقیم خواهی ماند ولی در عوض بلای شدیدی و گرفتاری عظیمی برای تو پیش خواهد آمد که خیلی سخت است دشمنان امر تو را متهم به امر عظیمی خواهند کرد و تو را به محاکمه کشیده محکوم خواهند نمود و از کار منفصل خواهی شد و مدتی گرفتار می‌شوی و در محکمه که محکوم می‌شوی حکم حبس و زندان می‌دهند و دوسیه

توبه جریان می افتد و تو از همه جا ناامید می شوی و حتی خیال انتحار خواهی کرد ولی دوسیه تو آخر کار برای اجرای حکم نهائی به دست یکی از بندگان مخلص و مؤمن جمال مبارک که مستخدم دولت است خواهد افتاد او مؤمن بامرالله است ولی ایمانش مخفی است و احدی خبر ندارد که او بهائی واقعی و مؤمن حقیقی است او حکم محکمه را لغو خواهد کرد و امضاء نخواهد کرد لهذا تو تبرئه می شوی ولی مدتی بیکار خواهی ماند آن وقت به فکر خدمت امرالله باش و تبلیغ کن کار دنیای تو هر جور خدا بخواهد درست می شود و مدتی خواهد گذشت بالاخره پس از چند سال باز داخل خدمت دولت می شوی و حقوق دوره انتظار خدمت را همه دولت در استخدام جدید به تو خواهند پرداخت آن وقت به فکر خدمت باش موفق خواهی شد. بعد هیکل مبارک ریگ کوچکی را از زمین برداشته و به لاله گوشم گذاشته و فشار مختصری دادند و فرمودند آنچه را گفتم یادت نرود بعد فرمودند فی امان الله...

جناب طاهری به ایران می آید و در جنوب مملکت شیراز و اطراف به خدمت دولت می پردازد و جمعی از احبا را هم در اداره خود به کار می گمارد و به نیکی و فداکاری و امانت و صدق در بین همکاران معروف می شود پس از مدتی جمعی از بدخواهان زنی را که در خانه طاهری در آبادیه کلفت بوده پولی می دهند و وادار می کنند که برود و شکایت کند که از طاهری حمله است و چنان سروته این تهمت را درست می کنند که بالاخره کار به محاکمه می کشد و از کار منفصل می گردد البته این پیش آمد سال ها بعد از مراجعتش از ارض اقدس به ایران اتفاق می افتد و بیانات مبارکه را که در عرض سالیان اشتغال به کار از یاد برده بود همه را به یاد می آورد مدت ها بود که صعود مبارک واقع شده بود عریضه ای حضور حضرت ولی امرالله غصن ممتاز عرض می کند و هیکل مبارک در باره اش دعا می فرمایند و خلاصه حسب تقریر آخرین روز که دوسیه و پرونده اش برای صدور حکم قطعی به مقامات عالییه می رود و او تصمیم به

انتحار می‌گیرد ناگهان علی الصباح به او مژده می‌رسد که از محکومیت نجات یافتی و حکم محکمه در مقامات عالیه نقض شد آن وقت می‌فرمود بیان مبارک را درباره آن مؤمن مخلص که پنهان است به یاد آوردم ولی هر چه سعی کردم که او را بشناسم و بفهمم کیست میسر نشد و هنوز هم ندانسته‌ام که کیست جناب طاهری مدتها به زرع و کشت و کارهای مشابه می‌گذرانند تا آنکه پس از چند سال دوباره به خدمت دولت خوانده شد و مبلغ قریب پنجاه هزار تومان حقوق عقب مانده خود را دریافت کرد و پولدار شد و وارد خدمت دولت شد و پس از صباحی چند به عنوان متقاعد و بازنشسته با حفظ حقوق دولتی از کار معاف شد و به مسافرت و مهاجرت پرداخت و بالاخره به عراق عرب رفت و در کربلا صعود کرد و جسدش را در گلستان جاوید بغداد آورده به خاک سپردند بازماندگانش هستند ولی مرا از آنها خبری نیست.

باری آن شب که در عباس آباد در خدمتش بودیم قسمتی از اشعار و آثار خود را برای ما خواند اشعارش خوب و جالب است و حالت خاصی دارد از جمله آثار و اشعار جناب عباس خان طاهری که در دست نامه نگار است و در کتاب آفاق و انفس و کتاب سفره قلندر هم نوشته‌ام این ابیات است که ذیلاً می‌نگارم

قوله علیه الرحمه:

چو روید در بهاران لاله از خاک مزار من	بود آغشته با خون‌های قلب داغدار من
بگو مجنون لیلی را که سر از خاک بردارد	دوباره درس عشق آموزد از لوح مزار من
بشست از لوح گیتی قصه‌های نوح و طوفان را	ز بس سیل سرشک آمد ز چشم اشکبار من

مرا ای شام غم کمتر نوید روز روشن ده که روز من سیه تر هست از شب های تار من
 کجا پائی که بگریزم کجا دستی که بستیزم دریغا در کفم نبود عنان اختیار من
 تهی شد ترکش عمر من و یک صید در آخر بدستم نیست تا گویم که اینست افتخار من
 خدایا انقطاعی خواهم از دنیا که گر طوفان بگیرد روی خشکی را نسازد تر غبار من
 و نیز از اثر طبع اوست:

عقل را دیوانه از یک جلوه مستانه کردی وه چه خوش کردی مرا آسوده زین دیوانه کردی
 آفرین بادت که تا شمع جمال خود نمودی شمع رویان جهان را گرد خود پروانه کردی
 آخر ای دیر آشنا با خود نکردی آشنایم تا مرا از ماسوای خویشتن بیگانه کردی
 اشعارش بسیار است ولی دیوانش جمع نشده. عکسی از خود به من ارائه فرمود که در زیر آن
 نوشته بود:

بمان به عکس من این عکس و جاودانی باش دلیل مثبت این خاکدان فانی باش
 چو ترک جسم کند روح آسمانی من تو یادگاری از آن روح آسمانی باش
 باری اوصافش بیرون از شمار است.

شب را در آنجا ماندیم و جناب طاهری فرمود که در اینجا تازگی مردی آمده برای زراعت و
 سرمایه دار است و سنی حنفی است و پیرو غلام احمد قادیانی اگر مایل باشید بفرستم شب را
 بیاید و ملاقاتی بشود موافقت کردم گماشتهی خود را فرستاد و او را خبر کرد پیغام داد که
 مهمانی دارم و معذورم جناب طاهری پیغام دادند که با مهمان خود تشریف بیاورید و شام را در

خدمت باشیم دعوت را پذیرفت و با مهمان خود تشریف آوردند مردی بود در حدود شصت سال داشت و مهمان خود را معرفی کرد که از طهران آمده است و با هم محاسبه داریم و از حیث عقیده پیرو جناب احمد کسروی است آقای طاهری هم ما را معرفی کردند که مسافر هستیم و عازم شیراز و ضمناً فرمود که آقایان همه بهائی هستند.

گفتگو با یکی از پیروان غلام احمد قادیانی

مرد قادیانی گفت شما از اسلام چه ضرر دیدید که پیرو حضرت بهاءالله شدید من شنیده‌ام ایشان مدعی الوهیت هستند با آنکه حضرت رسول (ص) مدعی مقام عبودیت است "اشهد ان محمدا عبده و رسوله"

عرض کردم شما به قول خودتان شنیده‌اید ولی تحقیق نفرموده‌اید و رسیدگی نکرده‌اید و حتی جناب خلیفه ثانی قادیانی حاجی محمود بشارت در کتاب تحفة الملوک خود عین مطلب را نوشته‌اند و در ضمن جمله‌ای کوتاه نوشته‌اند که جناب باب و بهاءالله چون مدعی الوهیت هستند از بحث ما خارج هستند دیگر مطلب دیگری نوشته‌اند و مطلب را بی اهمیت جلوه داده‌اند و این از شخصی که خود را خلیفه ثانی قادیانی می‌داند بسیار عجیب است ولی ایشان خود خبر داشتند و قضیه را از روی سیاست و حکمت مستور داشته‌اند

آقای طاهری فرمود اساساً ادعای جناب غلام احمد چیست؟

مهمان قادیانی فرمود ایشان مجدد قرن چهاردهم و دارای مقام محدث هستند و محدث عبارت از نبوت بالقوه است و الهام و وحی به محدث می‌رسد و رشته نبوت خاتمه نیافته به این معنی که سایر مسلمین می‌گویند

آقای طاهری فرمود بنابراین رسول الله خاتم النبیین نیستند قادیانی فرمود چرا خاتم النبیین هستند ولی بعد از او هم صاحبان وحی خواهند آمد و مژده ظهورشان در احادیث مرویه از رسول الله به نام مهدی و مسیح داده اند و حضرت غلام احمد همان مهدی و مسیح هستند که منتظر ظهورش بودیم و ظاهر شد و به او مؤمن شدیم

آقای طاهری فرمود این فرمایش شما متناقض است چطور می شود که رسول الله خاتم النبیین باشد و در عین حال بعد از او نبی مبعوث شود

قادیانی گفت حدیثی هست از حضرت صدیقه عایشه ام المومنین که فرموده درباره رسول الله که قولوا انه خاتم الانبیاء ولا تقولوا لا نبی بعده.

آقای طاهری فرمود درست نفهمیدم زدنی بیانا

قادیانی فرمود من از بیانات حضرت غلام احمد و حضرت خلیفه ثانی او مطالبی را برای شما می گویم و آن بیان جامعی است و خود را معرفی فرموده و مقام خویش را آشکار کرده می فرماید قوله:

"... فاعلموا ايها الطالبون المنصفون والعاملون المتدبرون اني عبد من عباد الرحمن الذين يجيئون من الحضرة وينزلون بامر رب العزة عند اشتداد الحاجة و عند شيوع الجهلات و البدعات و قلة التقوى و المعرفة ليجدد و اما اخلق و يجمعوا ما تفرق... و كذلك جئت و انا اول المومنين و اني بعثت على رأس هذه المائة المباركة الربانية لاجمع شمل الملة الاسلامية و ادفع ماصيل على كتاب الله و خير البرية و اكسر عصا من عصي و اقيم جدران الشريعة و قد بينت مراراً و اظهرت الناس اظهاراً اني انا المسيح الموعود و المهدي المعهود و كذلك امرت و ماكان لي ان اعصى امر ربي و الحق بالمجرمين فلا تعجلوا على و تدبروا امرى حق التدبر ان

کنتم متقین وعسی ان تکذبوا امراً وهو من عند الله وعسی ان تضيقوا رجلاً وهو من الصالحین وان الله ارسلنی لاصلاح مفاسد هذا الزمن... وما كان دعواى فى غير زمانه بل جئت كالربیع الذى یمطر فى ابانه و عندی شهادة من ربی لقوم مستقرین و آیات بینات للمبصرین... وقد جاءت ایام الله وفتحت ابواب الرحمة للطالبین فلا تكونوا اول کافریها... الخ

(اعجاز المسیح صفحه ۷-۱۰)

فرموده که من بنده خدا و از انبیاء هستم که در رأس این قرن برای تجدید فرائض و سنن و جمع کردن مسلمین بر منهاج واحد و تعمیر دیوار فروریخته شریعت از طرف خدا آمده‌ام و منم مسیح موعود و مهدی معهود و به زودی درباره من حکم نکنید چه بسا صادق باشم و مرا تکذیب کنید و من در موقع اصلی آمده‌ام و زمان احتیاج به ظهور من دارد و من مانند ابر بهار در موقع معین می‌بارم و خدا مرا برای اصلاح مفاسد این زمان فرستاده است و از این قبیل مطالب فرموده.

آقای طاهری فرمود که برحسب احادیث مشهوره مهدی و مسیح دو شخصیت بارز و مستقل هستند مهدی و به اصطلاح شیعه قائم آل محمد باید از نسل و نژاد رسول الله باشد و او غیر از مسیح است که باید از آسمان بیاید و نص حدیث مروی مقبول الطرفین که سنی و شیعه هر دو روایت کرده‌اند از رسول الله دال بر ظهور دو شخصیت است یکی به نام مهدی و دیگری به نام عیسی و در آن حدیث که در کتب سنی و شیعه هر دو هست می‌فرمایند " لَوْ لَمْ یَبْقَ مِنَ الدُّنْیَا إِلَّا یَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْیَوْمَ حَتَّى یُظْهَرَ فِیهِ الْمَهْدِی ثُمَّ یَنْزِلَ عِیْسَى وَ یَصْلِیْ خَلْفَهُ وَ یَبْلُغُ سُلْطَانُهُ الْمَشْرِقَ وَالْمَغْرِبَ " عیسی باید پشت سر مهدی نماز بگذارد.

قادیانی گفت حدیثی هست از رسول الله که فرمودند لامهدی الایسی و این دلیل بروحدهت مهدی و عیسی است

طاهری فرمود که بر فرض صحت چنین حدیثی این حدیث دال بروحدهت حقیقه مهدی و عیسی است نه بروحدهت شخصیه چنانچه در قرآن فرموده "لانفرق بین احد من رسله" یعنی رسل الهی وحدت حقیقه دارند در عالم معنی ولی در عالم ظاهر هر کدام مستقل اند

(من) گفتم چون جناب غلام احمد برای خود همدستی مورد اطمینان نیافته متمسک به این حدیث شده است و مهدی و عیسی را یکی دانسته و در مقابل یک حدیث مشکوک لامهدی الایسی که از آحاد است صدها حدیث ظهور مهدی موعود از آل رسول و نزول عیسی بن مریم را از آسمان منکر شده آیا می توان گفت که آن صدها حدیث مهدی و عیسی در مقابل یک حدیث آحاد لامهدی الایسی ارزش نداشت که غلام احمد آن همه احادیث متعدده وفیره را گذاشت و متمسک به یک حدیث مشکوک لامهدی الایسی شد؟ از اینها گذشته جناب غلام احمد دارای شریعت مستقله و آیات و احکام بدیعه نیست و همه جا فرموده که برای ترمیم و اصلاح شریعت اسلام آمده که همه مسلمین را از اختلاف برهاند و همه مذاهب اسلامی را تحت یک رایت به نام رایت احمدیه جمع سازد او خود سنی حنفی است و آمده که همه مذاهب اسلامی را که فرق متعدده هستند به اسلام و مذهب حنفی دعوت کند تا همه مسلمین سنی حنفی باشند و انشعاب و عداوت از بین مسلمین برطرف شود او هیچ جا ادعای شرع جدید نکرده و دعوی نبوت بالفعل نکرده بلکه خود را محدث و نبی بالقوه می داند و در ضمن قصیده معروفه خود چنین فرموده است:

هان ملهم استم وز خداوند مندرم

من نیستم رسول نیاورده ام کتاب

این قصیده در کتاب درّ ثمین فارسی که دیوان اشعار جناب غلام احمد است از صفحه ۱۶۰-
۱۶۷ مندرجست و در مطلع آن فرموده

جائیکه از مسیح و نزولش سخن رود گویم سخن اگرچه ندارند باورم
کندر دلم دمید خداوند کردگار کان برگزیده را ز ره صدق مظهرم
موعودم و بحلیه ماثور آمدم حیفست گر بدیده نبینند منظرم
تا آنجا که فرموده:

بعد از خدا بعشق محمد مخرم گر کفر این بود بخدا سخت کافرم
هر تار و پود من بسراید بعشق او از خود تهی و از غم آن دلستان پرم
جانم فدا شود بره دین مصطفی این است کام دل اگر آید میسرم
باری ایشان با آنکه خود را مروج دین اسلام می دانند و یک سر موئی از احکام و دستورات
اسلام منحرف نمی شوند مع ذلک حکم محکم اسلام و قرآن را که عبارت از جهاد با کفار
است نسخ فرموده اند و در کتاب اعجاز المسیح به صراحت فرموده اند قوله ص ۲۱

"... و من المعلوم ان هذا الوقت ليس وقت ضرب الاعناق لاشاعة الدين ولكل وقت حكم
آخرفى الكتاب المبين بل يقتضى حكم الله فى هذه الاوقات ان يؤيد الدين بالحجج والآيات
وتنقد امور الملة بعين المعقول ويمعن النظر فى الفروع والاصول ثم يختار مسلکا يهدى اليه
نور الالهام ويضعه العقل فى موضع القبول وان يعده عدة كمثل ما اعد الاعداء ويغل السيوف
ويحد الدهاء ويسلك مسلک التحقيق والتدقيق... الخ

می‌فرماید که باید جنگ و جدال را موقوف کرد و شمشیرها را غلاف نمود و عقول را آماده و تیز و تند نمود و احکام را به مقتضای وقت سنجید و آنچه را که مطابق عقل باشد اختیار نمود و احکام را به مقتضای زمان وضع کرد و اعدای دین را با سلاح خودشان که محبت و مهر و حيله و مکر است عاجز ساخت زیرا حالا وقت جنگ و جدال نیست و جهاد را نسخ فرموده و جمیع جنگ‌های رسول را همه در کتب خود حرکات دفاعیه خوانده است با آنکه بعضی از آنها دفاعی بود که ذکر آن موجب اطنابست و این جمله را از آیات و الواح جمال قدم جل جلاله اخذ کرده زیرا آثار امریه را همه خوانده و از آنها استفاده بسیار نموده داستان مباحثه او را با جناب میرزا محمود زرقانی در لاهور که بنا بود واقع شود در رساله شرح احوال جناب غلام احمد نوشته‌ام که چگونه از میدان بیرون رفت و به عذر سفر از مباحثه خودداری کرد و آن رساله در بیروت به طبع رسیده است جمال قدم جل جلاله در لوح مبارک بشارات می‌فرمایند قوله تعالی:

"یا اهل ارض بشارت اول که از ام الکتاب در این ظهور اعظم به جمیع اهل عالم عنایت شد محو حکم جهاد است از کتاب تعالی الکریم ذو الفضل العظیم... الخ اینک قریب بیست مجلد از نشریات فرقه قادیانی از آثار جناب غلام احمد و خلیفه ثانی و سایر نویسندگان و مؤلفان قادیانی به عربی و به فارسی و اردو و انگلیسی با من همراه و همه حاضر است و از آثار جناب غلام احمد کتاب حماسة البشیری و اعجاز المسیح و مواهب الرحمن را همراه دارم و نیز کتاب تحفة الملوک خلیفه ثانی را که فارسی است همراه دارم و مطالب لازمه را از آنها استخراج کرده‌ام جناب غلام احمد در مواهب الرحمن دلیل‌ها بر صدق ادعای خود آورده که در نوع خود بی نظیر است و قسمتی از آن را برای شما می‌خوانم. این کتاب را غلام احمد در رد بر جریده اللواء عصر تالیف کرده غلام احمد فتوی داده بود که تزریق نفوس با آمپول برای دفع

مرض طاعون حرام است و اگر خدا بخواهد خودش شفا می دهد مدیر جریده اللواء به او حمله ها کرد و سخنان او را مردود ساخت غلام احمد کتاب مواهب الرحمن را در رد جریده اللواء تالیف کرد و اول خود را معرفی کرده و بعد علامات و آثار صدق ادعای خود را در آن کتاب نقل فرمود بقوله: "... تعال اقصّ عليك قصتي واسمع مني معذرتي... اني امرؤ يكلمني ربي ويعلمني من لدنه ويحسن ادبي ويوحى اليّ رحمة منه فاتبع ما يوحى وما كان لي ان اترك سبيله واختار طرقاتي وكلمنا قلت من امره وما فعلت شيئاً عن امره وما افتريت على ربي الا على وقد خاب من افتري (مواهب الرحمن ص ۵) در جمله می فرماید که مرا خدا مبعوث فرموده و آنچه را گفته و می گویم فرمان خداست و از خود چیزی زیاده و کم نمی کنم بر خدا افترا نمی زنم. مقصودش آنست که آنچه را درباره حرمت تزریق دوا به مرض گفته ام قول خودم نیست بلکه فرمان الهی را به خلق خدا ابلاغ کرده ام و خدا فرموده که تزریق دوا به مریضان حرام است بعد فرموده قوله: ص ۶ ... و عندي منه شهادات كثيرة و انه اري لي آيات كبرى و له اسرار في انباء وحيه الذي رزقني و رموز لا تدركها عقول الوري و برهمن قياس ادامه می دهد و مسئله تحریم تزریق دواي ضد طاعون را به خدا نسبت می دهد و خیلی حرف می زند و نصف بیشتر رساله مزبوره مواهب الرحمن درباره همین مطلب است و می گوید که من و یارانم بدون تزریق از مرض محفوظ ماندیم و بسیاری از آنها که تزریق شدند همه مردند زیرا خدا خواسته بود و بعد با قسم های غلیظ و سوگندهای محکم خود را مسیح موعود معرفی می فرماید و سپس آیات و علامات مسیح بودن خود را ذکر می کند که از آن جمله هلاک شدن چند نفر از دشمنان اوست که با او معاندت می کردند خدا آنها را از بین برد و نام آنها را هم ذکر کرده است و داستان مبارزه خود را با اجنه و شیاطین ذکر می کند که چگونه نام خدا را بردم و بر همه مسلط شدم.

و نیز از جمله آیات و علامات خود را که نوشته اینست

"و من آیاتی کتب الفقها فی العربیة فی تلك المدة المشتهرة وجعلها الله اعجازا لی اتماما للحجة... و بعد اسامی کتب خود را که به عربی نوشته ذکر می کند بقوله

"و اولها اعجاز المسيح ثم بعد ذلك هدی ثم الاعجاز الاحمدی و هو معجزة عظمی... و می گوید اعلان کردم که هرکس مثل کتاب اعجاز احمدی من کتابی تألیف کند حاضرم که ده هزار رویه به او جایزه بدهم به شرط آنکه بیست روزه بیشتر در تألیف آن صرف نکند و بعد می گوید که هیچکس حاضر نشد ملاحظه فرمائید که چه سخنان کودکانه ای برای اثبات ادعای عجیب خود آورده است و مانند کودکان شرط بندی کرده است (ص ۱۳۳ مواهب الرحمن) و می گوید همه در مقابل شرط بندی من ساکت شدند مانند گنگان و چهارپایان قوله فما بارز احد فی الجواب کانهم بکم او من الدواب و مکرر از برای هلاکت و از بین رفتن مخالفین خود اظهار شادمانی کرده و رجزخوانی بسیار نموده از جمله درباره محمد حسن فیضی می گوید (ص ۱۳۱ مواهب الرحمن) قام رجل لایذائی اسمه محمد حسن فیضی و کان اعدی اعدائی و سبنی و شتمنی... حتی لعنه ربی... فما لیث بعده الا قلیلا من الایام حتی رای وجه الحمام (مرگ)... حتی اسکته الموت من قاله و قیله و ردّه الی سبیله و بعد درباره مجازات نذیر حسین که از مخالفین بوده سخن می گوید که انه کان اول من کفرنی و سال وفات او را با جمله (مات ضال هائما) که می شود ۱۳۲۰ هجری و بعد درباره نزول وحی بر او رجزها می خواند من در این باره سخن بسیار دارم ولی وقت گذشته و شب به نیمه رسیده چند فقره از گفته او را می خوانم و جزوه ای را که عرض کردم نوشته ام می دهم به شما که مطالعه فرمائید جناب طاهری خیلی اظهار لطف کردند و من قسمت هائی را از کتاب مواهب الرحمن به شرح آتی خواندم

قوله .. ص ٩٩ لا يدخل في جماعتنا الا الذي دخل في دين الاسلام و اتبع كتاب الله و سنن سيدنا خيرا لانام و آمن بالله و رسوله الكريم الرحيم و بالحر و النحر و الجنة و الجحيم و يعد و يقربانه لن يبتغي دينا غير دين الاسلام و يموت على هذا الدين... ملاحظه فرمائيد كه دعوت او فقط به اسلام است و غير مسلم را در جماعت خود نمي پذيرد... و اگر كسي مسلمان باشد ديگر به غلام احمد و جماعتش چه احتياجي خواهد داشت والله خودش هم نمي داند چه مي گويد؟ و در ص ٧٣ فرموده از كتاب مواهب الرحمن قوله و من عقايدنا ان عيسى و يحيى قد ولدا على طريق خرق العادة و لا استبعاد في هذا الولادة... الخ و در صفحه ٦٩ فرموده انا مسلمون نؤمن بكتاب الله الفرقان و نؤمن بان سيدنا محمدا نبيه و رسوله و انه جاء بخير الاديان و نؤمن بانه خاتم الانبياء لا نبي بعده (در اينجا برخلاف قول عايشه ام المومنين رفتار کرده و فراموش کرده كه خودش به حديث عايشه استدلال كرد كه قولوا انه خاتم الانبياء و لا تقولوا لانبى بعده و از قبل عرض كردم) الا الذي ربي من فيضه و اظهره وعده و لله مكالمات و مخاطبات مع اوليائه في هذا الامة (پس بنابر اين امثال غلام احمد در امت بسيار هستند كه خدا با آنها مكالمه كرد و اختصاص به جناب غلام احمد ندارد) و انهم يعطون صحيفة الانبياء و ليسوا بنبيين في الحقيقة (پس غلام احمد نبي حقيقي نيست)... پس از آنكه جملات فوق را نوشته متوجه شده كه عليه خود رد نوشته است و لهذا در دوسه سطر بعد از آن كلمات خود را توجيه کرده و فرموده قوله ص ٦٩ قوله و نعنى بختم النبوه ختم كمالاتها على نبينا الذي هو افضل رسل الله و انبيائه و نعتقد بانه لانبى بعده الا الذي هو من امته و من اكمل اتباعه... الخ خيلي دست و پا زده كه كلام قبل خود را درست كند ولى نشده و باز هم برخلاف فرموده ام المومنين عايشه به جمله لانبى بعده اقرار کرده ... "حقيقةً اين مثل در اينجا تناسب دارد

" شعر گفتن چه ضرور که شاعر در قافیه فرو بماند "

این را دیدید که خود را مسلمان و تابع اسلام می داند و رسول الله را خاتم النبیین دانسته و لانی بعدی را برخلاف فرموده ام المومنین عایشه قبول دارد ولی در مقام دیگر چنین می گوید ص ۶۱ قوله: "... غضبوا علیّ بما قلت ان عیسی مات و انی انا المسیح الموعود الذی یحیی الاموات... و ان موت عیسی خیر لهم لو كانوا یعلمون و ان الله آتاهم مسیحا کما اتی الیهود مسیحا ما لهم لایفهمون و در ص ۲۰ فرموده ... انی انا المسیح الموعود و الامام المنتظر المعهود و حکمنی الله لرفع اختلاف الامة و علمنی من لدنه لادعو الناس علی البصيرة فما کان جوابهم الا السب و الشتم و الفحشاء و التكفیر و التکذیب و الایذاء و قد سبونی بکل سب..." در این کتاب مواهب الرحمان از این قبیل سخنان متناقض بسیار است و در کتاب اعجاز المسیح که از قبل هم اشارت رفت از این قبیل فرمایشات فراوان است و اساس آن بر تفسیر سورة فاتحه الکتاب قرآن مجید است و قبل از شروع به تفسیر مقدمه ای بر آن نوشته و در آن جا سخنان فراوان گفته است که می توانید خودتان به آن کتاب ها رجوع کنید و اینک جزوه ای را که خودم نوشته ام به شما تقدیم می کنم که سرفرصت بخوانید و جزوه را به جناب طاهری دادم.

تربت قبر امام حسین در ایقان

قادیانی که سراپا گوش بود گفت من سئوالی دارم گفتم بفرمائید.

فرمود در کتاب ایقان درباره تربت قبر امام حسین شرحی نوشته شده و من خواستم که شرحی در آن باره بفرمائید عرض کردم یکی از پیشوایان قادیانی کتابی به انگلیسی نوشته و در آن کتاب حمله ها به بهائیت کرده و از جمله همین مطلب را که فرمودید با آب و تاب نوشته و گفته

مادام که تربت قبر امام حسین سبب شفای امراض است خوبست به همه عالم اعلان کنید که دیگر بیمارستان لازم نیست دوا لازم نیست دکتر لازم نیست برای شفای اهل عالم دوائی مجرب به دست آمده است که فوراً هر مرضی را شفا می بخشد و از این قبیل جملاتی با کمال وقاحت نوشته است و استهزاء نموده است و اصل ترجمه حضرت ولی امرالله را به انگلیسی از ترجمه کتاب ایقان نقل کرده است و از شما ممنونم که با کمال ادب و متانت این مطلب را فرمودید در ایقان آنچه را فرموده اند مستند به احادیث وارده از طرق شیعه اثنی عشریه است در اخبار شیعه از ائمه اطهار در این خصوص تاکید بسیار شده است حال اگر قادیانی معتقد به شیعه و ائمه اطهار نیست و اخبار شیعه را قبول ندارد ایرادش ابداء نیست از این گذشته خاک فی حد ذاته اثری ندارد و از جهت انتساب به مظهر نبوت و ولایت آن اثر را پیدا می کند آقای قادیانی مزبور اگر در خصوص تربت امام حسین (ع) شکی دارند و استهزاء می فرمایند درباره مشّت خاکی که حضرت رسول برداشته و به روی دشمنان پاشیدند و به طرف آنان ریختند و فرمودند شاهت الوجوه و شکست بر لشکر دشمن افتاد چه می گویند که همه مورخین مسلم اعم از سنی و شیعه نوشته اند اگر چنین بود پس چرا رسول الله اصحاب خود را به کشتن می داد و خود آن حضرت در غزه احد پیشانیش با سنگ دشمن شکست و دندانهایش شکست و اغلب اصحابش مقتول و بقیه منهزم شدند چرا از همان خاک نریختند و فاتح منصور نشدند آقای محترم اگر بنای ایراد باشد همه جور ممکنست. در ایقان می فرمایند شرط اصلی خلوص نیت است اگر نیت خالص و ایمان کامل نباشد خاک فی حدّ ذاته اثری ندارد.

و دنباله این بحث ادامه یافت آنگاه هنگام شام رسید و بعد از صرف شام هریک به استراحت پرداختند. صبحگاهان هم برخاستیم و بعد از انجام مراسم دعا و نیاز و نماز گرد هم نشستیم قادیانی در شب گذشته رساله ای که من نوشته بودم از آقای طاهری گرفته و خوانده بود و با

جناب طاهری درباره امرالله و ظهور جمال مبارک جل جلاله پرسش کرد و آقای طاهری با او شروع به مذاکره امری فرمودند و طولی نکشید که تصدیق به امرالله کرد و در ایمانش ثابت گردید قرار شد که ساعتی برویم و شهرآباد را دیدن کنیم همه با هم راه افتادیم بر سر راه وارد صغاد شدیم و از حظیره القدس جدید بنای آن دیدن کردیم و بعداً وارد آباده شدیم

آباده یکی از شهرستان‌های ایران در استان هفتم یعنی فارس می‌باشد و در شمال غربی فارس و جنوب شهرضا (قمشه سابق) است و از مضافات و بخش‌های آن بوانات و ابرقو و اقلید است آب و هوایش سرد است و در سر راه اصفهان شیراز واقع است نجاری و منبت کاری و خاتم کاری و گیوه بافی آن معروفست.

چند خانواده معروف امری در آنجا هستند کوشکک و همت‌آباد در نزدیکی آباده دارای احبابست و ماشبی را در همت‌آباد در محضر احبا گذرانندیم بنای تاریخی که شایسته ذکر باشد به چشم نیامد پس از گردش در شهر به عباس‌آباد برگشتیم و دو مهمان عزیز را هم با خودمان بردیم آنها هم با کمال اشتیاق تشریف آوردند طرف عصر در جلو باغ منزل طاهری بساط چای گسترده بود به مصاحبه نشستیم

مذاکره با یکی از پیروان احمد کسروی

آنکه رفیق قادیانی بود و در همه دوره مذاکرات ساکت بود در آن وقت به حرف آمد و فرمود که من تمام سخنان شما را با دقت استماع کردم و حالا می‌گویم که من بحمدالله از این قیل و قال برکنارم و جناب احمد کسروی فکر ما را از هر جهت آسوده فرموده و حقایق را بیان کرده است و در کتاب‌های خود هر موضوع را از هر جهت بررسی کرده و حقیقت را نگاشته و اساس ادعای پیغمبری و غیره را واژگون کرده و مردم را راحت فرموده‌اند.

عرض کردم آقای محترم شما کتاب‌های جناب کسروی را خوب بررسی کرده‌اید.

گفت بلی دقیقاً خوانده‌ام

گفتم ایشان که من اغلب کتاب‌هایشان را خوانده‌ام مردی متحیر و سرگردان است گاهی زیر آب همه چیز را می‌زند گاهی خودش مدعی رسالت و نبوت می‌شود گاهی حمله به فلاسفه می‌کند و زمانی به سعدی و حافظ و مولوی و خیام که از ستارگان درخشان آسمان ایران هستند حمله‌های وقیحانه کرده و سخنان ناروا و ناپسند درباره آنها گفته و نوشته و گاهی از هردین و آئینی بیزاری می‌جوید و گاهی خودش مؤسس دین جدید و به قول خودش پاک دینی می‌شود و دعا و مناجات‌های فارسی خشک برای ایام ماه‌ها به هم می‌بافد گاهی جشن کتاب سوزان به پا می‌کند و همه کتب را به جز کتاب‌های خودش را به شعله آتش می‌سپارد. این مرد معلوماتش ناقص است و از اصطلاح بی‌خبر مثلاً در مسئله بیان علت و معلول به فلاسفه می‌تازد و سوزاندن را معلول و آتش را علت می‌شمارد با آنکه سوزاندن معلول آتش نیست بلکه لازمه است و رابطه بین آتش و سوزش رابطه لازم و ملزوم است نه رابطه علت و معلولیت نسبت به امر مبارک جمال قدم و حضرت اعلی سخنان زشت گفته و در بهائی‌گری که ردّ بر امرالله است سخنان یاهو بسیار نوشته و خود را رسوا کرده و در عین حال در کتاب "ورجاوند بنیاد" که کتاب دینی اوست بیشتر از دستورات و احکام کتاب اقدس و تعالیم حضرت بهاءالله را به نام خود ذکر کرده و عجب آنست که می‌گوید از هزار سال قبل تا کنون کسی از طرف خدا و به نام خدا برای نجات مردم غیر از من نیامده است. خلاصه رفتارش معلوم نیست چطور است من بیشتر کتاب‌های او را خوانده‌ام و رساله‌ای درباره او یادداشت کرده‌ام شما هم اگر دقت کنید تصدیق خواهید فرمود که کسروی مردی متحیر و سرگردان و تناقض‌گوی است

آقای طاهری فرمود خوبست قسمتی از این یادداشت‌ها را اگر موجود و همراه است به تدریج بخوانیم تا همه استفاده کنیم

آن آقای پیرو کسروی هم به شدت اظهار میل فرموده و لهذا در هر دفعه قسمتی از آن یادداشت‌های پراکنده را خواندیم و رسیدگی از هر جهت به عمل آمد و در نتیجه پیرو کسروی به هویت او پی برد و به تحقیق و رسیدگی درباره تعالیم امر افتاد و به مطالعه آثار امری پرداخت اگر چه در این ایام پیروان کسروی و آثار کسروی تا اندازه‌ای از بین رفته و آن شعله خاموش شده است ولی کتب او را تازه طبع کرده‌اند و کم و بیش پیروان او هنوز مخصوصاً در خوزستان هستند کسروی آثار تاریخی خوبی از خود باقی گذاشته مانند تاریخ مشروطه و تاریخ هجده ساله آذربایجان و تاریخ پانصد ساله خوزستان و قبل از آنکه به ادعای پیغمبری پردازد آثار خوبی از او صادر می‌شد ولی بعد از ادعا به کلی آثارش بی‌فایده و بی‌نتیجه شد و دوره تحقیقات تاریخی او پایان یافت و به نگارش کتاب "دادگاه" و "راه رستگاری" و "ورجاوند بنیاد" و ... پرداخت و از ارزش علمی خود کاست مخصوصاً وقتی که تعالیم بهائی را به نام خود منتشر کرد از اعتبار افتاد او با بهائی‌ها خوب نبود و ردیه او شاهد است ولی درباره واقعه شاهرود و شهادت چند نفر از بهائیان در سال ۱۳۲۵ ه.ش که آن هنگامه عجیب بر پا شد مشارالیه کتابی نوشت در شرح ماوقع و به خوبی و راستی اصل مطلب را نگاشت و آن کتاب را به نام حقایق گفتنی منتشر کرد و مظلومیت و بی‌گناهی بهائی‌ها را ثابت کرد و آن کتاب الان موجود است و از این جهت نفوس منصف از او ممنون هستند که با همه عداوتی که با امر بهائی دارد چنین حقیقتی را آشکارا و بی‌ترس و خوف بنویسد و منتشر کند او در کتاب‌هایش به نفوس معروف و مقدسی حتی به حضرت امام جعفر صادق پیشوای شیعه و بزرگان شیعه و اساس تشیع تحقیر و توهین بسیار کرده و آب‌روی خود را برده است به قول شیخ اجل شیراز:

بزرگش ندانند اهل خرد

که نام بزرگان بزشتی برد

درباره قادیانی در مجلد هشتم ظهور الحق چنین مسطور است که: در دوره توقف جناب میرزا محمد زرقانی مؤلف بدایع الآثار در هندوستان علمای هند و برما آشوب به پا کردند و در کنجانکن حظیرة القدس را سنگ باران کردند و در مندله نیز به حظیرة القدس حمله کردند و شیشه ها را شکستند و مردم را از معاشرت با احبا منع نمودند و در روز وفات محمد مصطفی عرف سیا اومونجی خانه ای را که محفل تذکرش در آنجا بود سنگ باران کردند و احبا را حین عبور بیازردند و چند مرتبه به جمال الدین تنکابنی (جمال افندی) و حاج سید مهدی شیرازی و آقا سید مصطفی رومی و آقا میرزا محرم حمله ها کردند و اذیت ها نمودند ولی آسیبی به آنها نرسید و حکومت جلوگیری کرد و در همان ایام عده ای بالغ بر هفت نفر از علما و بزرگان قادیانی مانند سید محفوظ الحق علمی و مهر محمدخان شهاب مدیر جریده الحکم قادیانی ها و محمد عمر صمدانی و غیره به امر مبارک تصدیق کردند قادیانی ها برآشفته به مخالفت برخاستند و در آن ایام لوحی از قلم مرکز عهد الهی جل ثنائہ نازل شده که فرمودند: "... این شخص را (غلام احمد قادیانی) گمان چنان که با حبال و عصی مقابلی با ثعبان مبین تواند و به این شبهات و اوهام مقاومت کلمة الله تواند کند عنقریب خویش را اسیر خسران مبین بیند و آیه مبارکه " اِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا " (۱۶۶/۲) تحقق یابد " وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ " (۱۸/۱۰) یدعون من دون الله ما لا يضرهم ولا ينفعهم و " ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ " (۷۳/۲۲) ولی شما نهایت مدارا و ملایمت جواب شبهات آنان را بدهید به نوعی که محزون نگردند اینست روش اهل بها و اینست مسلک ائمه هدی این خلق ضعیف العقلند... الخ انتهى

روز سوم از جناب طاهری و میهمانان عزیزشان که راه حق را یافته بودند خداحافظی کرده و به طرف شیراز روانه شدیم.

مدینه الله - شیراز

پس از ورود به شیراز جنت طراز در مسافرخانه منزل کردیم و از دیدار احبا لذت بردیم. جمعی از احبا از نقاط مختلف برای زیارت بیت مبارک آمده بودند از دیدار همه مسرور شدیم و به زیارت بیت مکرم فائزگشتیم جناب افنان که سمت تولیت بیت مکرم را از طرف حق منیع دارا هستند نهایت محبت را فرمودند روز سوم که از دیدار احبا و زیارت بیت مکرم سرمست بودیم برای ملاقات یکی از آشنایان قدیم به منزل او رفتیم او یکی از وکلای معروف دادگستری بود و در فن وکالت مهارتی داشت از ملاقاتش خوشنود شدیم فرمود خوب شد آمدی داشتم لائحه دفاعیه ای می نوشتم این روزها در طهران محاکمه مهمه ای دارم و اگر بشود در مقابل لائحه اعتراضیه که یکی از همکارانم درباره موکل تهیه کرده و مملو از تهمت های ناروا و سخنان بی اصل و اساس است لائحه ای دفاعیه ای مفصل تهیه کنم و به مقامات صلاحیت دار دادگستری تقدیم نمایم برای من موفقیت بزرگی است شرح داستان را بعد برایت نقل خواهم کرد می خواهم در آن لائحه ای دفاعیه جمیع تهمت ها را که همکارم به موکل من زده است دفع کنم و جمیع شبهاتی را که به امر بهائی در لائحه ای اعتراضیه اش وارد ساخته جواب مقنع و کافی بدهم حال که تو آمدی خیلی خوب شد و البته در نوشتن لائحه ای دفاعیه از جنبه جواب شبهات و آثار مبارکه لازمه به من مساعدت خواهی نمود گفتم به لقمان حکمت آموختن برخلاف حکمت است فرمود تعارف نکن بعد برایت شرح می دهم قدری سخن گفتیم و بعد همراه او به گردش در شهر شیراز رفتیم.

شیراز از شهرستان‌های ایران در فارس و مرکز استان هفتم است در مغرب دریاچه نی‌ریز و در فاصله ۹۴۰ کیلومتری طهران در جلگه‌ای با صفا واقع شده در شمال آن کوه‌هایی است که شیراز را از مرودشت جدا می‌کند نهر رکنی که رکن الدوله دیلمی احداث کرده قسمتی از شهر را مشروب می‌سازد در اطراف آن باغ‌های میوه بسیار وجود دارد شهر دارای خیابان‌های وسیع و ساختمان‌های زیباست کارخانه‌های نخ‌ریسی و پارچه‌بافی و قندسازی و سیمان و کود شیمیائی در آن موجود است صنعت خاتم‌سازی منبت کاری آن نیز معروفست دانشگاه آن شامل دانشکده پزشکی و ادبیات و کشاورزی و دانشکده علوم است بخش‌های تابع آن بیضا، اردکان، زرقان، سروستان و غیره است کاخ‌های هخامنشی در تخت جمشید معروف جهان است و در شمال شیراز واقعست و نیز جامع عتیق که در سال ۲۶۲ هجری به فرمان عمرولیث صفاری ساخته شده و مسجد نو که در سال ۶۲۳ هجری در زمان ابوسعید از اتابکان فارس بنیاد شده و گنبد شاه چراغ که بر فراز ضریح و مرقد امام‌زاده احمد فرزند حضرت امام موسی کاظم (ع) امام هفتم شیعه ساخته شده و دروازه قرآن که در آنجا قرآن بزرگی در صندوق قرار داده شده خط آن را به حضرت امام زین‌العابدین نسبت می‌دهند و برخی خط سلطان ابراهیم نوه امیر تیمور می‌دانند و آرامگاه سعدی که در خارج شهر در دامنه کوهی واقع شده و آرامگاه حافظ که در شمال شیراز در محلی به نام حافظیه است و در سال‌های اخیر ساختمان آنها تجدید شده و کاخ سلطنتی که مقرر کریم خان زند بوده و مسجد وکیل و مدرسه وکیل که به فرمان کریم خان ساخته شده است شیراز از شهرهای بسیار قدیمی است و بیش از دو هزار سال سابقه تاریخی دارد در دوره هخامنشیان در زمانی که کاخ‌های با عظمت تخت جمشید ساخته شده بود دهکده‌ای بود در نزدیک شهر استخر و در کتیبه‌های تخت جمشید نام شیراز "پش" خوانده شده در صدر اسلام به صورت شهر بوده یعقوب بن لیث صفاری آن شهر را تصرف

کرد و برادرش عمرو مسجد عتیق شیراز را بنا کرد علی عمادالدوله از پادشاهان آل بویه در سال ۳۲۲ هجری شیراز را پایتخت خود قرار داد و تا پایان عمر در آن شهر به سربرد عضدالدوله دیلمی نیز کاخ با شکوهی در جنوب شیراز برای خود ساخت و بیمارستان عضدی شیراز را هم بنا کرد و اتابکان فارس که در حدود یک صد و چهل سال در فارس فرمانروائی داشتند در عمران و آبادی شیراز کوشش کردند و از حمله مغول به شیراز با تدبیر جلوگیری کردند در زمان شاه عباس کبیر نیز بناهایی مهم مانند قصر امام قلی خان و مدرسه خان و پل خان و پل رودخانه کر ساخته شد در هجوم افغانها و انقراض سلسله صفویه خسارت بسیار به شیراز رسید پس از کشته شدن نادرشاه افشار، کریم خان زند شیراز را پایتخت خود قرار داد از جمله آثار وی بازار وکیل و مدرسه وکیل و حمام وکیل و ارگ کریم خان و خیابان زند است در زمان آقا محمد خان قاجار به واسطه لشکرکشی و قتل و غارتها خرابی بسیار به شیراز وارد شد در دوره رضاشاه کبیر شیراز آبادی بسیار یافت و بیمارستان نمازی در آن معروفست و آرامگاه سعدی و حافظ تعمیر و توسعه یافت و آبادی بسیار در آن به عمل آمد (فرهنگ عمید) مقبره هفت تن و چهل تن شیراز معروفست آثار امریه در شیراز بسیار است مانند بیت مبارک و اطراف آن ما همه جا رفتیم و همه جا را دیدیم تخت جمشید هم رفتیم و بیانات مبارکه حضرت عبدالبهاء جل ثنائه را درباره تخت جمشید که در حقیق مختوم نوشته‌ام به یاد آوردم من آنچه را در حقیق مختوم و اسرار ربانی و آفاق و انفس نوشته‌ام در اینجا تکرار نمی‌کنم همه آن مطالب بسیار جالب و خواندنی است بیت مبارک چند سال قبل به فتوای عالم معروف شیعه در شیراز خراب شد ولی بعد آن را ساخته و پرداخته‌اند فتوای سید نورالدین بود و عکس آن در حال خرابی در نزد این عبد هست که در آلبوم بزرگ عکس‌های تاریخی ضبط کرده‌ام اصلاً هرچه هست در شیراز یک روح و صفای دیگر است که در جاهای دیگر نیست هوایش فرح افزاست فضایش

روحانیت دارد مهبط وحی کردگار است و مخزن اسرار بی شمار که نمی توان آن را وصف کرد گفتنی بسیار است ولی به قول مولوی دل ندارم عاشقم معذور دار. مقدار بسیاری آثار متبرکه تاریخی و اشیاء متبرکه در نزد جناب افنان هست که گاهی آنها را به مسافری و زائرین نشان می دهند و من در سفرهای قبل دوبار به زیارت آن موفق شدم و شرح آن را در کتب دیگر خود به تفصیل نوشته ام روزهای بعد دوست سابق الذکر ما را دعوت فرمود و برای نگارش لائحہ از من کمک خواست من از او خواستم که لائحہ ی اعتراضیه همکارش را در اختیار بنده بگذارد او هم ورقی چند به من داد که سخنانی بی اصل در آنها نوشته بود که چه چیزها گفته و چه تهمت ها زده و اهل بها را به فساد عقیده متهم نموده است.

به هرحال بنا به درخواست دوست عزیز به فاصله دوسه روز در شیراز لائحہ دفاعیہ ای نوشتم و تهمت های وارده را یکایک معلوم داشتم و حقیقت احوال را آشکار داشتم و شبهات مختلفه را که به امر مبارک امثال آن مرد عجیب وارد ساخته اند جواب شافی نوشتم و به مشارالیه تحویل دادم شما خوانندگان عزیز آن را با دقت بخوانید و منصفانه قضاوت فرمائید. پس از اتمام اعلامیه مزبور به سفر خود پایان دادیم و به طهران برگشتیم اینک صورت آن اعلامیه را ذیلاً مندرج می سازم و حصول نتیجه قطعیه با خداست. خدا حافظ شما احبای الهی باشد.

طهران- اشراق خاوری

لایحه‌ی دفاعیه

" رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا " (آل عمران ۱۹۳)

آقایان محترم: متجاوز از یک قرن است که از سرزمین مقدس ایران که مهبط وحی الهی و جلوه‌گاه رسولان آسمانی است "حضرت بهاءالله" به عنوان مظهر امرالله و فرستاده و نماینده خداوند منان برای دعوت اهل عالم قیام فرمود و خود را موعود جمیع ادیان و مؤسس وحدت عالم انسانی و شارع شریعت جهانی به اذن الله معرفی نمود.

چنانکه در سوابق ایام "در دوران ظهور هریک از مظاهر الهی و قیام هریک از رسولان الهی مردم به دو دسته منقسم می‌شدند" جمعی موعود آسمانی را صادق دانستند و از دل و جان به او گرویدند و در راه نصرت امرش جان و مال و هرچه داشتند، فدا کردند و جمعی هم نظر به علل متفاوتی شخصیه و مراعات هواهای نفسانی، با آن فرستاده آسمانی به مخالفت برخاستند و با تمام قدرت به مکابرت و معاندت قیام نموده از هیچ‌گونه تهمت ناروا و افتراء بیجا و استهزاء و تحقیر و اعتراضات بارده و اشکالات غیر وارده خودداری ننمودند.

بر همین منوال بلافاصله بعد از قیام حضرت بهاءالله جمعی به او پیوستند و جان و مال در راهش نثار کردند و به مفاد " فَتَمَنُّوا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ " (۹۴/۲) " صدق ایمان خود را بواسطه بذل جان اثبات نمودند و از آن دوره تا امروز که متجاوز از یک قرن است بالغ بر بیست هزار نفر بالاختر، بدون هیچ اضطراب و یا اجبار، خون خود را در این راه نثار نمودند چه خانواده‌ها که برباد رفت، و چه نفوس بی‌گناه که به جرم ایقان و ایمان به خدا و مظهر مقدس او، به شمشیر معاندین متعصب به خاک و خون غلطیدند این نفوس مقدسه را گناه و جرمی نبود جز آنکه به خدا توجه کردند به مظهر امر او گرویدند و ندای حق را به گوش جان شنیدند

و فریاد برآوردند "ربنا اننا سمعنا منادياً ينادي للايمان ان آمنوا بربكم فآمنّا (سوره آل عمران ۱۹۲)" دست قاتل خود را می بوسیدند و او را مخاطب ساخته می گفتند "قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تَنْقُمُونَ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلُ (سوره المائده آیه ۵۹) شرح جانبازی این نفوس غیور و مخلص در تواریخ بهائی و غیر بهائی به تفصیل ثبت شده است و جمعی دیگر هم بعد از ارتفاع ندای الهی، به مخالفت برخاستند و انواع تهمت ها و افتراءات روا داشتند. زدند و کشتند و سوختند خانه ها خراب کردند خون بی گناهان ریختند، حتی از کشتن زنان پرده نشین و اطفال صغار و کودکان شیرخوار، مضایقه نمودند. درباره زنان مخدرات عملی عجیب مرتکب شدند که مشابه آن در تاریخ عالم فقط در دوره انقلاب کبیر فرانسه، به شرحی که در تاریخ مسطور است اتفاق افتاده و قلم در این مقام از نقل آن واقعه شنیعه معذور است زیرا خامه شرم دارد که بنگارش چنان عملی عجیب و مهیب که از ناحیه جمعی هوی پرست هوس باز نسبت به مخلصین و مخلصات درگاه حضرت منان واقع شده مبادرت نماید.

مصائب وارده بر اولیاء الهی مطابق اخبار و احادیث و استقامت ایشان

بر اثر اقدامات مغرضانه این نفوس عجیبه، مصداق فرمایش معصوم (ع) آشکار گشت و آنچه که در لوح فاطمه (ع) درباره اصحاب حضرت موعود ثبت شده است تحقق یافت که می فرماید: فَيَذَلُّ أَوْلِيَائُهُ فِي زَمَانِهِ وَتَتَهَادَى رُؤُسُهُمْ كَمَا تَتَهَادَى رُؤُسُ الثُّرَكَ وَالْدَّيْلَمِ فَيَقْتُلُونَ وَ يُحْرِقُونَ وَيَكُونُونَ خَائِفِينَ مَرْعُوبِينَ وَجَلِينَ تُصْبَغُ الْأَرْضُ بِدِمَائِهِمْ وَيَفْشُو الْوَيْلُ وَالرَّئَةُ فِي نِسَائِهِمْ أُولَئِكَ أَوْلِيَائِي حَقًّا " (اصول کافی) و نیز به واسطه قیام جاهلان عنود بر ضد پیروان مظهر امر حضرت معبود مفاد کامل بیان مبارک حضرت رسول (ص) آشکار شد که خطاب به امت مرحومه فرموده " لَتَتَّبِعَنَّ سَنَنْ الدِّينِ مِنْ قَبْلِكُمْ، شَبْرًا بِشَبْرٍ، وَذِرَاعًا بِذِرَاعٍ، حَتَّى لَوْ دَخَلُوا فِي

جُحْرِ ضَبٍّ لَا تَبْعَثُوهُمْ" (صحیح بخاری) " این حدیث شریف از طرق مختلفه از طرف مسلمین اعم از شیعه و اهل سنت روایت شده و در کتب معتبره مضبوط است از جمله علامه مجلسی علیه الرحمه در مجلد هشتم (۲۸ جدید ص ۲۲۸) کتاب کبیر بحارلأنوار صفحه سوم و چهارم طبع امین الضرب این حدیث را از طرق مختلفه روایت فرموده است و علامه سیوطی از علمای مسلم اهل سنت این حدیث را در کتاب جامع الصغیر در ردیف ل- ت نقل فرموده از این قرار، "عن ابی هریره... لتركبن سنن من كان قبلکم شبراً بشبر و ذراعاً بذراع حتی لو ان احدهم دخل جحر ضب لدخلتم ... الخ باری مفاد این حدیث نبوی کاملاً آشکار شد و در این ظهور اعظم همان رفتاری را که جهال قوم و کفار مخالف رسول الله (ص) با آن حضرت و پیروانش مرتکب شدند جهال مسلمین و اهل عناد از هر جهت مرتکب شدند، طفل رضیع را به جای شیر، آب جوشان از سماور در دهان ریختند و پیران ناتوان را بر پاشنه‌ها نعل زده و با ضرب شلاق مجبور به دویدن نمودند. زنان بی‌پناه را دهنه و لگام بر دهان زدند و پالان بر پشت نهادند و در کوچه و بازار گردانیدند و از این قبیل اعمال ناهنجار بقدری مرتکب شدند که "گر بگویم شرح آن بی حد شود" ولی تاریخ همه این وقایع عجیبه را در سینه خود نگاه خواهد داشت و برای آیندگان بافصح بیان حکایت خواهد کرد. آری عین مصائب و بلیاتی را که امم قبل به رسولان الهی وارد ساختند به مراتب شدیدتر و سخت‌تر بر حضرت بهاءالله و پیروانش معاندین جهول و سرسخت وارد ساختند در قرآن مجید بخوانید که معاندین با حضرت نوح چه کردند با حضرت موسی و عیسی علیهما السلام چه رفتاری نمودند؟ و با حضرت رسول الله چگونه رفتار نمودند بقدری اذیت به آن حضرت کردند که فریاد "ما اودی نبی بمثل ما اودیت" برآورد.

نوح را هم ز کاذبین گفتند

رد آدم ز عیب طین گفتند

همه گفتند با خلیل خدای	با کلیم آنچه اهل کین گفتند
حضرت نوح را چنان خواندند	مریم پاک را چنین گفتند
روح مبهوت و عقل حیرانست	آنچه با ختم مرسلین گفتند
قلم دوستان نیارد گفت	آنچه آن دشمنان دین گفتند

یکی از علائم مشخصه‌ی مظاهر مقدسه الهیه همین استقامت آنان در حین نزول بلایا و رزایا از ناحیه اعداء بر آنهاست در این موارد به جز مدعی صادق من عندالله کس دیگری تاب استقامت و استطاعت پایداری ندارد و مدعی کاذب به یک زخم از کارزار می‌گریزد.

استقامت انبیاء در مقابل بلایا

مسئله استقامت از ادله ساطعه‌ایست که مخصوص مظاهر مقدسه است حضرت رسول الله (ص) فرمودند: "شیبتنی الآیتان" و نیز فرمودند "شیبتنی سورة هود. این حدیث از طرق عامه و خاصه روایت شده و در بحار الانوار و جامع الصغیر سیوطی ضبط است مقصود از "آیتان" در حدیث مزبور دو آیه و مشعر بر استقامت است که یکی در سوره هود و دیگری در سوره شوری نازل شده است و آن آیه اینست که فرموده "فاستقم كما امرت" در مقابل تمام مصائب و آلام نازله از ناحیه اعداء حضرت بهاءالله مدت پنجاه سال استقامت فرمود در لوح ناصرالدین شاه می‌فرمایند: "ورد علیّ فی حبه ما لا رأّت عین الابداع شبهها... کلما امطرت سحب القضاء سهام البلاء فی سبیل الله مالک الاسماء اقبلت الیها... کم من ایام فیها استراحت الوحوش فی کنائسها و الطیور فی اوکارها و کان الغلام فی السلاسل و الاغلال و لم یجد لنفسه ناصراً و لا معیناً... کم من ایام اضطربت فیها احبتی لضری و کم من لیال ارتفع فیها نحب البکاء من اهلی خوفاً لنفسی... ما وجدت فی ایامی مقر الامن علی قدر اضع رجلی علیه کنت فی کل

الاحیان فی غمرات البلیا التي ماطلع بها احد الا الله انه كان علی ما اقول علیماً... ولا یخفی علی اهل البصر والناظرین الی المنظر الاکبر بانی فی اکثر ايامی کنت کعبد یکون جالساً تحت سیف علق بشعرة واحدة ولم یدر متى ینزل علیه ینزل فی الحین او بعد حین و علی کل ذلک نشکر الله رب العالمین" امثال این بیانات در آثار مبارکه بسیار است.

نسبت هائی را که مردم دوران قبل به رسولان الهی می دادند در این دوره شدیدتر به حضرت بهاء الله و پیروانش نسبت دادند و هنوز هم نسبت می دهند و از جمله نسبت های ناروائی است که یک نفر وکیل پایه یک دادگستری در لائحه ای که برضد یک فرد بهائی مظلوم نوشته منتشر ساخته و به خیال خود شاهکار کرده و عنقریب در این لایحه در محل خود به شرح و بسط آن خواهیم پرداخت در حین ظهور مسیح (ع) یکی از علمای یهود کتابی در رد آن حضرت نوشته که هنوز هم در عالم باقی است نام این کتاب به عبری "تولدوت یشوع" است یعنی داستان تولد عیسی و در این کتاب چه نسبت ها که داده و چه مفتریات که به هم بافته و امروز نام او را در السنه ارباب انصاف با مذمت و شخص او به بی انصافی یاد می شود و لایحه ی سراسر افترای وکیل پایه یک هم به همین روز خواهد افتاد. و هذا وعد غیر مکذوب.

پیشوایان دیانت مسیح کتب بسیار بر ردّ حضرت رسول (ص) نوشته اند مانند کتاب "براهین" و "میزان الحق" و غیره که همه مملو از مفتریات و تهمت های بی جا و نسبت های نارواست. کتاب معروف و مسمی به "هوس های امپراطور روم" را بخوانید و ببینید که بت پرستان و یهودیان آن زمان چه نسبت ها که می دادند و چه تهمت ها که می زدند پیشوایان آن ایام به مردم می گفتند که پیروان عیسی ناصری به استخوان کله خر سجده می کنند و اطفال خردسال شما را می دزدند و می کشند و خمیر عید فطیره را با خون اطفال می آمیزند زهر کشنده در آب انبارها می ریزند که

شما را مسموم نمایند هرگز از دست آنان چیزی نخورید که مسموم می‌شوید و... افتراءات وکیل پایه یک به بهائیان دست کمی از آنها ندارد و شرح آن به خواست خداوند خواهد آمد. کفار عرب نسبت به حضرت رسول (ص) چه نسبت‌ها که دادند که در آیات قرآن مجید بدان تصریح شده است.

گهی آیات را ز مفتریات گه اساطیر اولین گفتند

آری آیات الهیه را مفتریات و اساطیر گفتند و حضرت رسول (ص) را شاعر مجنون نامیدند و ندا برآوردند که "اِئنا لتارکون آلھتنا لشاعر مجنون" (سوره الصافات). نسبت‌هایی که در کتب ردیه مسیحی‌ها به اسلام و شارع بزرگوارش داده شده بقدری سخیف و تعصب‌آمیز است که قلم از نگارش آن حیا می‌کند.

در این دوره هم ارباب عناد و امثال وکیل پایه یک بر اثر اقدام منکران قبل قدم نهاده و به مفاد حدیث صحیح نبوی "لتسلکن سنن من قبلکم شبراً فشیراً." الخ که از قبل ذکر شد از سنن موالی خود در ازمنه سابق پیروی نمودند و پایه‌های اعتراضات و تهمت‌های ناروا را تا اعلی درجه امکان بالا بردند و هنوز هم مشغولند. این سخنان ناروا که می‌گویند و افتراءات بی‌جا که می‌زنند سبب شده که افراد بهائی با آنکه در نهایت صدق و صفا با همه به محبت رفتار می‌کنند امروز در نهایت مظلومیت از حقوق حقه خود محرومند در ادارات و مؤسسات، کار به آنها نمی‌دهند از کار منفصل می‌شوند مورد اهانت و تهمت قرار می‌گیرند به سخن تظلم آنها توجه نمی‌کنند و اهمیت نمی‌دهند و به بهانه آنکه بهائیان فاسد العقیده هستند آنان را در همه جا از همه چیز محروم می‌کنند از جمله همین آقای وکیل پایه یک در لائحه‌ی خود موضوع فساد عقیده را به میان کشیده و لاطائلات بسیار برای اثبات قول خود آورده که "تضحک منه الشکلی" و در

محل خود راجع به آن سخن خواهیم گفت. امروز آگریک نفر بهائی در ورقه استخدام از روی صدق و صفا و با کمال صداقت عقیده خود را بنویسد او را مطرود می سازند و محروم می کنند و نسبت فساد عقیده به او می دهند و ابداً به تظلم و دادخواهی او گوش نمی دهند این نکته را باید گفت که ظلم و جور به بهائیان ایران تنها راجع به آنها نیست بلکه متوجه به همه بهائیان دنیاست زیرا دیانت بهائی، دیانت جهانی و آئین جهان آرای آسمانی است و در همه اطراف عالم پیروان بهاء الله موجود، و تشکیلات امر بهائی در سراسر کره ارض استقرار یافته و مردم دنیا از استماع این همه سختی و بلا که از ناحیه امثال وکیل به بهائیان مظلوم وارد می شود سرانگشت حیرت به دندان تعجب خواهند گزید.

منع مداخله در سیاست

آقایان محترم: مگر بهائی ایرانی چه کرده که باید تا این درجه غیر قابل تحمل محکوم باشد؟ بهائی ایرانی کدام یک از مقررات دولتی را نقض کرده؟ بهائی ایرانی مالیات می دهد، نظام وظیفه می رود و به مملکت خدمت می کند او امر دولت را مو به مو اطاعت می نماید، در امور سیاست به دستور اکید حضرت بهاء الله سر موئی دخالت نکرده و نمی کند زیرا دخالت در امور سیاست به نص صریح حضرت بهاء الله و تاکید شدید حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امر الله به کلی ممنوع و حرام و اگر نفسی از بهائیان در سیاست دخالت کند اساساً بهائی محسوب نمی شود و از جامعه مطرود می گردد. مقیاس بهائی بودن و ایمان به حضرت بهاء الله عدم دخالت در امور سیاست است.

حضرت عبدالبهاء در الواح وصایا می فرمایند قوله الاحلی:

"ای احبای الهی باید سریر سلطنت هر تاج دار عادل را خاضع گردید و سده‌ی ملوکانه‌ی هر شهریار کاملی را خاشع شوید به پادشاهان در نهایت صداقت و امانت خدمت نمائید و مطیع و خیرخواه باشید و در امور سیاسی بدون اذن و اجازه از ایشان مداخله ننمائید زیرا خیانت با هر پادشاه عادل خیانت با خداست و در لوح دیگر می‌فرمایند قوله الاحلی:

"نفسی از احبا اگر بخواهد در امور سیاسیه در منزل خویش یا محفل دیگران مذاکره بکند اول بهتر است که نسبت خود را از این امر قطع نماید و جمیع بدانند که تعلق به این امر ندارد دیگر خود می‌داند" و در لوح دیگر فرموده‌اند:

"میزان بهائی بودن و نبودن اینست که هر کسی در امور سیاسیه مداخله کند و خارج از وظیفه خویش حرفی زند و یا حرکتی نماید همین برهان کافی است که بهائی نیست دلیل دیگر نمی‌خواهد." الخ

نصوص مبارکه در این خصوص بسیار است و آنچه ذکر شد اهل انصاف را کفایت می‌کند. باری سخن در این بود که بهائیان به چه جرم و گناه باید این همه مشقت و بلا در این سرزمین مقدس ایران که وطن عزیز خود می‌دانند تحمل کنند؟ وکیل پایه یک و امثال او می‌گویند و می‌نویسند که بهائیان فاسد العقیده هستند.

توضیح کلمه فاسد العقیده

آقایان محترم: بیایید از روی انصاف رسیدگی کنید و بعد قضاوت نمائید. دقت کنید، تحقیق کنید، اساساً بگوئید بدانیم مقیاس سنجش عقاید کدامست؟ از روی چه میزانی یکی را صحیح العقیده می‌دانند و دیگری را فاسد العقیده می‌شمارند؟ خوبست آنها که بهائیان را فاسد العقیده گفته‌اند مقیاس اصلی را معین کنند، و بعد قضاوت باید به عمل بیاید، بدیهی

است چون کلمه فساد به کلمه عقیده نسبت داده می شود باید دید، عقیده چه معنی دارد؟ عقیده عبارت از تعلق قلبی و وجدانی نفوس به اموری است که آن را اختیار کرده اند و معتقدات هر کس مخصوص به خود اوست اگر از روی تحقیق و تحری و از راه منطق و عقل کسی عقیده ای را برای خود انتخاب کرده باشد و با موازین دین حق مطابق باشد یعنی موازینی که با اوهام و ظنون آمیخته نشده باشد چنین عقیده ای را صحیح می شمارند و گرنه گویند آن عقیده فاسد و مردود است مقیاس صحیح در قرآن مجید به صراحت ذکر شده است و موضوع ایمان به خدا و پیغمبران و کتب آسمانی و اقرار به روز جزا و قیامت کبری و ایمان به بقای روح و نعیم و جحیم و تخلق به اخلاق فاضله راقیه از قبیل صدق و صفا و عصمت و عفت و امانت و ... است چنین شخصی دارای عقیده صحیح است و آن کس را که به مراتب مزبوره عقیده و ایمان (نداشته) باشد گویند دارای عقیده فاسده است.

آقایان محترم: شما به من بگوئید از چه راه بهائیان فاسد العقیده اند؟ آیا وکیل پایه یک و امثال او درباره عقاید بهائیان تحقیق کرده اند؟ کتب و آثار بهائی را خوانده اند؟ با بهائیان واقعی حشر و معاشرت داشته اند؟ آیا شخصاً در این مورد تحقیق کرده اند؟ و مراتب لازمه را در این باره مراعات فرموده اند؟ یا آنکه مانند آقای وکیل پایه یک زحمت تحقیق و تحری به خود نداده اند. و به کتب بهائی اصلاً مراجعه نکرده اند و به صرف سخنانی که از هم کاران متعصب خود و اعضای انجمن تبلیغات شنیده اند و یادداشت های ناقصی که از آنها دریافت داشته اند اکتفا فرموده اند و آن تهمت ها را صحیح شمرده و در لائحی سخیفه خود آن را ذکر کرده اند و به خیال خود فساد عقیده ی اهل بها را اثبات کرده اند و خوشحال و مسرور در آن لائح عجیب بهائیان مظلوم را مورد شتم و سب قرار داده و کلمات ناهنجار که لایق اشرار بازار است

از نوک قلم جهالت شیم ایشان تراوش کرده و آقای وکیل بینوا را دچار افتضاح ابدی نموده است.

آقایان: مگر بهائیان چه می‌گویند و چه معتقداتی دارند که باید فاسد العقیده شمرده شوند؟ لائحہ وکیل معلوم الحال را عنقریب مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهیم تا معلوم شود که فاسد العقیده کیست.

آقایان محترم: بیائید در این انجمن انصاف و مجمع عدالت که برای قضاوت عادلانه تشکیل شده یکایک معتقدات بهائیان را که در شرق و غرب عالم منتشر و پراکنده‌اند و در شمال و جنوب جهان موجودند رسیدگی کنیم و به تحری کامل اقدام کنیم تا ثابت شود که صحیح است یا فاسد. اینک با اجازه حضار محترم و مستشاران دیوان قضا به معتقدات بهائیان رسیدگی می‌کنیم:

نبذهای از اصول عقائد بهائیان

برحسب نصوص صریحه صادره از قلم مبارک حضرت بهاءالله و الواح حضرت عبدالبهاء و توقیعات حضرت شوقی ربانی ولی امرالله و کتب و الواح و مصنفات اهل بها که اغلب مطبوع و منتشر است بهائیان معتقد به اصول عالیہ ذیل هستند:

۱- بهائی معتقد است که جهان آفرینش دارای آفریدگار توانا و خالق مقتدریست که عقول بشر و افهام بنی نوع انسان از ادراک کنه او و حقیقت ذات مقدس او عاجز و قاصر است و آثار قدرت او که موجودات جهان آفرینش است دلیل بر وجود او و برهان قدرت و عظمت اوست بهاءالله در این خصوص فرموده: "سبحانک من ان توصف بوصف ماسواک او تعرف بعرفان دونک" (لوح صلوات) و نیز فرموده:

"سبحانک من ان تصعد الی سماء قریب اذکار المقربین او تصل الی فناء بابک طیور افئدة المخلصین اشهد انک کنت مقدساً عن الصفات و منزهاً عن الاسماء لا اله الا انت العلی الابهی" (سوره صلات) و در لوح حمد مقدس این کلمات دریات از قلم مبارکش نازل شده قوله الاحلی:

"حمد مقدس از عرفان ممکنات و منزّه از ادراک مدرکات ملّیک عزّبی مثالی را سزااست که لم یزل مقدس از ذکر دون خود بوده و لایزال متعالی از وصف ماسوی خواهد بود احدی به سموات ذکرش کما هو ینبغی عروج ننموده... چه بلند است بدایع ظهورات عز سلطنت او که جمیع آنچه در آسمانها و زمین است نزد ادنی تجلی آن معدوم صرف گشته و چه مقدار مرتفع است شئونات قدرت بالغه او که جمیع آنچه خلق شده از اول لا اول الی آخر لا آخر از عرفان ادنی آیه آن عاجز و قاصر بوده و خواهد بود هیاکل اسماء لب تشنه در وادی طلب سرگردان و مظاهر صفات در طور تقدیس رب ارنی بر لسان ... اگر جمیع صاحبان عقول و افئده اراده معرفت پست ترین خلق او را علی ما هو علیه نمایند جمیع خود را قاصرو عاجز مشاهده نمایند تا چه رسد به معرفت آن آفتاب عزّ حقیقت و آن ذات غیب لایدرک. عرفان عرفا و بلوغ بلغاء و وصف فصحا جمیع به خلق او راجع بوده و خواهد بود صد هزار موسی در طور طلب به ندای لن ترانی منصعق و صد هزار روح القدس در سماء قرب از اصغای کلمه لن تعرفنی مضطرب... چقدر متحیر است این ذره‌ی لاشی از تعمق در غمرات لجه‌ی قدس عرفان تو و چه مقدار عاجز است از تفکر در قدرت مستودعه‌ی در ظهورات صنع تو اگر بگویم به بصر درائی بصر خود را نبیند چگونه ترا ببیند و اگر گویم به قلب ادراک شوی قلب عارف به مقامات تجلی در خود نشده چگونه تو را عارف شود اگر بگویم معروفی تو مقدس از عرفان موجودات بوده‌ای و اگر بگویم غیر معروفی تو مشهورتر از آنی که مستور و غیر معروف مانی ... الخ (مجموعه الواح مصر)

و در لوح خطاب به ناصرالدین شاه می فرماید قوله العزیز:

"یا ملک الارض اسمع نداء هذا المملوک انی عبد آمنت بالله و آیاته و فدیت بنفسی فی سبیلہ..." و از این قبیل کلمات و آیات لاتحصی از قلم بهاءالله صادر شده و بر حسب همین نصوص صریحه بهاءالله همه بهائیان شرق و غرب عالم که ملیون ها نفوس هستند اقرار و اعتراف به وجود خداوند قادر قاهر مقتدر قیوم می نمایند و در کتب استدلالیه خود برای اثبات وجود خداوند آفریدگار دلائل و براهین لامعه متینه محکمه اقامه کرده اند و با مادیون مفرط و منکرین وجود خدای توانای رازق به مبارزه پرداخته اند.

آقایان محترم: آیا این عقیده اهل بها به وجود خداوند قادر یکتا از جمله عقاید فاسده است؟ اگر اقرار به خداوند جهان از جمله عقاید فاسده باشد ناچار باید ضد آن که انکار خدا و پرستش اصنام و امثال آن است از جمله عقاید صحیح باشد. معاذالله حضرت ابراهیم و حضرت موسی و حضرت مسیح و حضرت محمد (ص) همه مامور مبارزه با بت پرستی و مبارزه با منکرین خدا بوده اند بهائیان هم در این دور مقدس در ظل تعالیم بهاءالله به اجرای همین نیت مقدس رسولان الهی مشغولند آیا می توان گفت که فاسد العقیده اند؟ در قرآن مجید فرموده "الدین عندالله الاسلام" (سوره آل عمران) و مقصود از اسلام مبارزه با بت پرستی و اثبات وجود خدا و عبادت و پرستش خدای یگانه تواناست و از همین جهت به شریعت خاصه رسول الله (ص) دین اسلام اطلاق شد زیرا به مبارزه با پرستش اصنام قیام فرمود در اصطلاح پیشوایان آسمانی در شریعت محمدیه (ص) مبارزه با بت پرستی را اسلام گویند و در قرآن مجید هم به انبیای قبل که با پرستش اصنام مبارزه کرده اند مسلم و مسلمین اطلاق فرموده است در سورة الحج نازل شده قوله تعالی "هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا" (۷۸/۲۲) یعنی پیروان خدا و مبارزه

کنندگان با پرستش اصنام را خداوند در ادیان سابقه و در این دوره که مخصوص ظهور توست ای محمد (ص) به نام مسلمین نامیده. درباره سلیمان نبی و طریقه او که خداپرستی بوده در قرآن مجید مُسلم اطلاق شده و در نامه‌ای که به ملکه سبا که بت پرست بود. نوشته است به نص قرآن مجید ذکر کرده بود که " وَأَتُونِي مُسْلِمِينَ " (سوره نمل ۳۱) یعنی ملکه سبا باید دست از پرستش اصنام بردارد و پیروانش نیز ترک بت پرستی گویند و به خدای یگانه مومن و معترف شوند و نیز در قرآن مجید در احوال ابراهیم و اسمعیل که به بنای خانه خدا اقدام کرده بودند صریحست که در مناجات خود به درگاه خدا چنین می‌گفتند " وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ دُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُسْلِمَةٌ لَكَ " (سوره بقره ۱۲۷) بدیهیست که در دوران حضرت ابراهیم و اسمعیل و سلیمان و غیر هم شریعت مخصوصه رسول الله (ص) با اصول و فروع مخصوصه هنوز وجود نداشت که آنان متدین به آن دین مخصوص باشند بلکه مقصود راه خداپرستی و مبارزه با بت پرستی و انکار خداوند بوده است و تاویلات بدون سند مفسرین در این قبیل موارد خالی از غرابت نیست و بیان مبارک را در سوره آل عمران " ان الدین عند الله الاسلام " اشاره به همین مطلب است که اساس دین حقیقی و آیین واقعی بر روی مبارزه با بت پرستی و برانداختن ارکان پرستش اصنام مجعوله و هدایت مردم به پرستش خداوند یگانه استقرار یافته است. علمای اسلام از عامه و خاصه در مؤلفات خود بدین نکته لطیفه اشارت فرموده‌اند و نصوص بیانات آنان در کتاب التبیان و البرهان موجود و مضبوط است.

باری بحث در این بوده که نمی‌توان خداپرست معتقد به اصول توحید را فاسد العقیده نامید و چون بهائیان معتقد به وجود خدا و وحدت الهیه هستند هیچ عاقلی با انصاف آنان را فاسد العقیده نمی‌تواند معرفی کند و هرکس مانند آقای وکیل پایه یک بگوید که بهائی فاسد العقیده

است دلیل بر تعصب و عدم اطلاع اوست. عجباً با آنکه الواح بهاءالله و کتب بهائیان مملو از عظمت ذات و علو صفات حق تعالی است باز هم امثال جناب وکیل که در این ایام بسیار و بی شمارند اهل بها را فاسد العقیده می شمارند. "امور تضحک السفهاء منها و یکی من عواقبها اللیب".

۲- بهائیان مطابق نصوص صریحه بهاءالله معتقد به حقانیت دعوت رسولان الهی و پیامبران آسمانی از آدم تا خاتم هستند در اول کتاب مبارک ایقان شریف شرحی در احوال انبیای الهی و حقانیت آنان از قلم حضرت ابهی نازل شده و عظمت مقام حضرت نوح و ابراهیم و صالح و هود و عیسی و رسول الله (ص) و غیرهم بیان فرموده و از آیات قرآنی استشهاد نموده اند به کتاب ایقان مراجعه فرمائید تا حقیقت حال واضح و آشکار شود آیا کسی که معتقد به رسالت انبیاء الهی و حقانیت کتب آسمانی قبل باشد فاسد العقیده است؟ اگر این عقیده فاسد است پس کدام عقیده صحیح خواهد بود؟ ملاحظه فرمائید که بهاءالله در لوحی چه فرموده است قوله العزیز: حضرت خاتم انبیا روح ماسواه فداه از مشرق امر الهی ظاهر با عنایت کبری و فضل بی منتهی ناس را به کلمه مبارکه توحید دعوت نمودند و مقصود آنکه نفوس غافله را آگاه فرمایند و از ظلمات شرک نجات بخشند و لکن قوم بر اعراض و اعتراض قیام کردند و وارد آوردند آنچه را که معشر انبیا در جنت علیا نوحه نمودند... الخ (مجموعه الواح چاپ مصر)

آیا معتقد به این کلمات و آیات و مصدق رسولان خداوند فاسد العقیده است؟ سبحان الله هذا بهتان عظیم.

۳- بهائیان معتقد به بقای روح و عالم بعد و ثواب و عقاب اخروی هستند و برحسب تصریح بهاءالله در الواح مبارکه به این اصول مسلمة عقیده کامله دارند. در الواح بهاءالله به صراحت

این تصدیق شده و منکر آن محروم از عنایات الهیه معرفی شده است در لوح عبدالوهاب قوچانی از قلم حضرت بهاءالله نازل شده قوله العزیز:

"و اما ما سئلت عن الروح و بقاءه بعد صعوده فاعلم انه يصعد حين ارتقائه الى ان يحضر بين يدي الله في هيكلا لا تغيره القرون و الاغصار و الاحداث العالم و ما يظهر فيه و يكون باقياً بدوام ملكوت الله و سلطانه و جبروته و اقتداره... طوبى لروح خرج من البدن مقدساً عن شبهات الامم انه يتحرك في هواء ارادة ربه و يدخل في الجنة العليا و تطوفه طلعات الفردوس الاعلى و يعاشر انبياء الله و اوليائه و يتكلم معهم و يقص عليهم ما ورد عليه في سبيل الله رب العالمين... (مجموعه الواح)

نصوص مبارکه درباره بقای روح و جنت و نار بسیار است و قسمتی از آن در کتابی موسوم "به نصوص الواح درباره بقای ارواح" مندرج گردیده است و در مفاوضات دلائلی را درباره اثبات روح و عالم بعد که از لسان اطهر عبدالبهاء جاری شده می‌توانید مطالعه کنید. آیا با این همه می‌توان بهائیان را فاسد العقیده دانست؟ لاوالله.

۴- بهائیان معتقد به حقانیت ائمه اطهار و اوصیای برحق رسول الله (ص) هستند معاندین نوشته‌اند که بهائیان عظمت مقام ائمه اطهار (ع) و بزرگواری اولیای اسلام را انکار می‌کنند و لهذا فاسد العقیده هستند. این هم بهتانی دیگر و افترائی عجیب‌تر از افتراءات دیگر است که به اهل بها زده‌اند و هنوز هم می‌گویند و می‌نویسند با آنکه حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء در الواح و آثار مبارکه درباره عظمت مقام ائمه اطهار (ع) حق مطلب را ادا فرموده‌اند و حقانیت آن نفوس مقدسه را اثبات فرموده‌اند در الواح بهاءالله این مطلب در اغلب مواضع به چشم می‌خورد در کتاب ایقان راجع به تربت مقدس رمس حضرت سید الشهداء (ع) و عظمت آثار

و تاثیرات آن جوهر اعلی بیان مفصلی فرموده و در سورة الملوك درباره حضرت حسين بن على (ع) چنین فرموده است قوله العزيز:

"ورد علينا بمثل ما ورد على الحسين من قبل اذ جاءه المرسلون من لدى الماكين الذين كان فى قلوبهم الغل والبغضاء و طلبوه عن المدينة فلما جائهم باهله قاموا عليه بما فى انفسهم الى ان قتلوه و قتلوا اولاده و اخوته... و ما بقت من ذريته لا من صغير ولا من كبير الا الذى سمي بعلى الاوسط و لقب بزين العابدين... كيف اشتعلت نار محبة الله فى صدر الحسين... انفق روحه و نفسه و كل ما له و معه لله رب العالمين..." و در لوح سلطان ايران ناصرالدين شاه فرموده است قوله العزيز:

"...ينبغى لكل نفس ان ينظر و يذكر ما ورد على آل الرسول اذ جعلهم القوم اسارى و ادخلوهم فى دمشق الفيحاء و كان بينهم سيد الساجدين و سند المقرين و كعبة المشتاقين روح ما سواه فداء قيل لهم انتم الخوارج قال لا والله نحن عباد آمناء بالله و آياته و بنا افتر ثغر الايمان و لاحت آية الرحمن و بذكرنا سالت البطحاء و ما طت الظلمة التى حالت بين الارض و السماء قيل احرمتم ما احله الله او حللتم ما حرمه الله قال نحن اول من اتبع اوامر الله و نحن اصل الامر و مبدئه و اول كل خير و منتهاه نحن آية القدم و ذكره بين الامم قيل اتركتم القرآن قال فينا انزله الرحمن و نحن نسائم السبحان بين الاكوان و نحن الشوارع التى انشعبت من البحر الاعظم الذى احى الله الارض و يحييها به بعد موتها و منا انتشرت آياته و ظهرت بيناته و برزت آثاره و عندنا معانيه و اسراره قيل لاى جرم مليتم قال لحب الله و انقطاعنا عما سواه..."

در مصيبت حضرت سيد الشهداء (ع) زیارت نامه مفصلی از قلم بهاء الله جاری شده که مطبوع و منتشر است و بهائیان در وقت معین از هر سال به قصد زیارت حضرت سيد الشهداء حسين

بن علی علیه السلام آن را تلاوت می نمایند. در کتاب ایقان به احادیث بسیار از ائمه اطهار (ع) استشهاد شده است. در کتب استدلالیه ی بهائی نیز احادیث بسیار از ائمه اطهار (ع) به عنوان شاهد مقام ذکر شده است مانند کتاب الفرائد و بحرالعرفان و دلائل العرفان و ... با این همه که مختصری از مفصل ذکر شد آیا می توان نسبت فساد عقیده به بهائیان داد؟ آیا می توان گفت که بهائیان به ائمه ی اطهار (ع) معتقد نیستند سبحان الله هذا افک من الشیطان الرحیم بهائیان شرق و غرب عالم به ائمه اطهار (ع) معتقدند و احترام می گذارند. یا اهل الانصاف من در این انجمن محترم در مقابل هیئت محترم مستشاران دیوان عالی کشور و سایر حاضرین محترم به صدای بلند اعلام می دارم که جمیع بهائیان در سراسر عالم معتقد به حقانیت خدا و جمیع انبیاء و رسل الهی بوده و هستند فی المثل اگر یک نفر مسیحی که منکر شارع اسلام منکر قرآن مجید و ائمه اطهار (ع) است به امر بهائی مؤمن شود و تصدیق نماید شرط قبول شدنش در جرگه بهائیان آنست که باید به حقانیت اسلام و مقدسات آن اقرار و اعتراف نماید و گرنه ایمان او به شریعت بهائی قبول نمی شود و نیز اگر یک نفر کلیمی بخواهد بهائی شود باید اقرار به حقانیت حضرت مسیح و انجیل و حقانیت حضرت رسول (ع) و قرآن و ائمه اطهار بنماید و هم چنین درباره زرتشتی و هندو و غیرهم حال برهمن منوالست. در کتاب دکتر اسلمنت دانشمند انگلیسی که بهائی بوده در ضمن مطالب مندرجه در آن کتاب اثبات صحت نبوت و رسالت حضرت رسول (ص) صریحاً به عمل آمده و در کتاب گلشن حقایق که تالیف یکی از علمای یهود است که به امر بهائی مومن شده دلائل بسیار و براهین بی شمار از کتب مقدسه عهد قدیم و جدید بر حقانیت رسول الله (ص) و مسیح و سایر انبیا و رسل و کتب الهی قبل اقامه شده و این کتاب ها همه مطبوع و منتشر است. عالم بهائی مقام انبیا و رسل و ائمه و اولیای عظام را اعلان می کند و عظمت آنان را بر اهل عالم واضح و آشکار می سازد حضرت

عبدالبهاء در سفر اروپا و امریکا که متجاوز از سه سال به طول انجامید در معابد ملل مختلفه در کنیسه یهود در کلیسای مسیحی در مساجد مسلمین در معاهد علمیه در دانشگاه‌ها و در مجامع فلاسفه و علماء به شرحی که در کتاب بدایع الآثار مسطور است و منتشر و مطبوع حقانیت موسی و مسیح و رسول الله و زرتشت پیامبر ایزدی و حقانیت کتب مقدسه آسمانی را اثبات فرمود و خطابه‌های مبارکه همه در کتابی به نام خطابات عبدالبهاء در اروپا و امریکا منتشر و موجود است بر اثر این قیام عجیب و تحمل مصاعب و مصائب اسفار طولانی جمعی بسیار از علما و دانشمندان و فلاسفه غرب به امر بهائی مؤمن شدند و ایمان خود را به قبول انبیای الهی و کتب آسمانی صریحاً اعلان کردند

نظر دکتر فورال و برخی از بزرگان در باره امر بهائی

از جمله دانشمند شهیر و بزرگوار به نام دکتر فورال است که تحقیقات او درباره زندگی مورچگان در سراسر جهان معروفست و مقالات او در دائرةالمعارف‌های مشهور مندرجست مشارالیه به صریح بیان ایمان خود را به شریعت بهاءالله اعلان کرد و به حقانیت جمیع انبیا و اولیاء اقرار فرمود و حتی در وصیت‌نامه خود به صراحت مراتب ایمان و اعتراف خود را به شریعت بهائی و تصدیق سایر رسولان الهی اعلان کرد و پس از مرگش وصیت‌نامه او در جرائد منتشر شد

و از جمله نویسندۀ مشهور ایرانی سید محمدعلی جمال زاده که هنوز در قید حیاتست در جلد اول کتاب معروف خود به نام هزار پیشه عکس دکتر فورال را گراور کرده و داستان بهائی بودن او را نوشته و وصیت‌نامه او را هم ذکر کرده است کتاب هزار پیشه به طبع رسیده و شاهدهی عادل برای اثبات مدعاست نفوس مشهور بسیار نیز هستند که یا به بهائی بودن خود

صریحاً اقرار کرده‌اند و یا آنکه از روی انصاف درباره بهائیت تحقیق کرده و نظر موافق خود را با حفظ جنبه آداب نویسندگی اظهار نموده‌اند و در تمام نوشتجات آنان اصول احترام به تمام معنی حفظ شده و رعایت گردیده و هیچ یک از آنها دیده نشد که لب به سخنان ناشایسته باز کند و اعتراض بی مورد آغاز نماید سخنان و گفته‌های هریک که به السنه انگلیسی و فرانسوی و آلمانی و ... گفته و نوشته شده همه موجود و به طبع رسیده است و همه به زبان فارسی هم ترجمه و طبع گردیده است می‌توانید برای اطلاع به کتاب "شهادت مستشرقین درباره دیانت بهائی" مراجعه فرمائید در دائرةالمعارف مشهور قرن بیستم به نام دائرةالمعارف چیمبرز که در پانزده مجلد به انگلیسی به طبع رسیده شهرت جهانی دارد (متن انگلیسی در اینجا قید نشد)

علامه معروف عالم عربی فرید وجدی در دائرةالمعارف خود شرح مبسوط به نقل از کتب امری درباره دیانت بهائی نوشته و رعایت کمال ادب و احترام را نموده و سرموئی از حدود انسانیت خارج نشده است خود شما می‌توانید به آن کتاب مراجعه فرمائید و در این اوراق از نقل آن به واسطه تفصیل صرف نظر شد.

تولستوی نویسنده روسی که در آثار خود مکرر درباره بهائیت تمجید کرده در یکی از آثار خود شرحی بدین مضمون نگاشته است "عمر خویش را در راه کشف حقیقت یعنی درک سرّ وجود و راز حیات صرف نمودم غافل از اینکه کلید این راز در دست زندانی عکا یعنی مرد مقدسی است که حکومت عثمانی او را در زندان افکنده است. (عالم بهائی جلد ۵)

در جای دیگر از آثار خود فرموده: امر حضرت باب که در بین ملت اسلام ظاهر شده در اثر تعالیم بهاءالله به تدریج منتشر شده و اینک به صورت عالی‌ترین و پاک‌ترین تعالیم دینی در مقابل اهل عالم قرار داده شده است...

علیا حضرت ملکه رومانیا ماری دستخط‌های متعدد درباره حقانیت و تمجید از تعالیم بهاء‌الله و عبدالبهاء صادر کرده که همه آنها موجود و مطبوع است از جمله در ضمن دستخطی می‌گوید هر وقت نام بهاء‌الله و عبدالبهاء را شنیدید از مطالعه آثارشان غفلت نکنید تا کلمات روح پرور و تعالیم آسمانی آنها همانطور که قلب و جان مرا مسخر کرده در اعماق قلوب و افکار شما نیز تأثیر نماید..."

مدیر جریده استارنیوز Starnews در پاسادینای آمریکا شرحی در روزنامه خود درباره بهائیت نگاشته نام این شخص چارلز پریسک است Dr. Charles H. Prisk می‌گوید عالم انسانی به سبب طلوع آئین بهائی جلوه و کمال بیشتر یافته..." الخ که مفصل است و برای اطلاع کامل به کتاب (حقایق درباره امر بهائی) که مطبوعست مراجعه شود نفوس دیگری نیز مانند Lorese drake wright Dr. Auguste forel. و نوافل افندی طرابلسی در کتاب سوسنه‌ی سلیمان. و جرجی زیدان مدیر مجله الهلال منطبعه مصر و شیخ محمد عبده مفتی دیار مصریه. و نفوس شهیره دیگر از شرق و غرب به اجمال و تفصیل درباره بهائیت و عظمت مقام شارع آن بهاء‌الله و درباره بزرگواری و علو مقام مروج آن عبدالبهاء سخن بسیار گفته‌اند و انصاف دوستی و عدالت پروری خود را بدین وسیله مدلل داشته‌اند و نام نیک خود را در تاریخ مخلد ساخته‌اند و در مقابل نیز جمعی مردم بی‌اطلاع و متعصب به صرف عناد و بدون آنکه شخصاً تحقیق کنند و یا تحری منصفانه نمایند خویش را به هوی و هوس سپرده و به قلم اعتساف و خامه ظلم و تهمت آنچه را توانسته‌اند از افتراءات و تهمت‌ها نسبت‌های ناروا و اکاذیب و اباطیل نسبت به این آئین جهانی گفته و نوشته‌اند و نام موهون خود را در تاریخ عالم در ردیف ابوجهل‌ها، ابولهب‌ها، حنان‌ها، قیافاها، قارون‌ها، و بلعم‌ها، ثبت کرده‌اند.

ذره ذره کاندیرین ارض و سماست جنس خود را هم چو کاه و کهریاست

ناریان مر ناریان را طالبند نوریان مر نوریان را جاذبند (مثنوی)

این کوتاه نظران بی فکر باید بدانند که امر بهاءالله با این تهمت ها و افتراءات خاموش شدنی نیست همه باید بدانند که هرچه بگویند و نسبت دهند مصداق آیه قرآن است که فرمود " يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ (توبه ۳۲ و صف ۸)

حضرت بهاءالله به صریح بیان می فرمایند "سوف يمحو الله آثار من استكبر على الله" و نیز می فرمایند "كلما ازداد البلاء زاد البهاء في حب الله و امره... لو يستروني في اطباق التراب يجدوني راكباً على السحاب و داعياً الى الله المقتدر القدير اني فدیت نفسي في سبيل الله و اشتاق البلى في حبه و رضائه... (لوح ناپلئون سوم)

آقایان محترم: آیا با این همه که گفته شد و شنیدید باز می توان گفت بهائی فاسد العقیده است؟ ما لکم کیف تحكمون؟

حال که مجملی درباره معتقدات حقہی اهل بها بیان شد و آقایان محترم به کیفیت عقاید پیروان بهاءالله پی بردند با اجازه حضار بزرگوار به مطالب مندرجه در لایحهی اعتراضیه وکیل پایه یک می پردازیم و مطالبی را که ذکر کرده مورد بررسی دقیق قرار می دهیم " لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ ". (انفال ۴۲)

دین و معنی آن

مشارالیه در ضمن لائحہ اعتراضیه خود نوشته است: بهائیگری ریشه و مبنای صحیح ندارد... و در حقیقت اصل فساد عقیده که مصداق کامل آن عقیده بهائیت است... این دعاوی

پوچ نامربوط... "من تمام گفته‌های او را در این مقام به واسطه مراعات اختصار حتی الامکان.... نقل نمی‌کنم و خلاصه‌اش اینست که بهائیت دین نیست... بسیار خوب، بیائید منصفانه درباره کلمه دین و معنی آن و تطبیق ادیان موجوده در عالم با مفاد معنی واقعی دین رسیدگی کنیم کلمه دین یعنی چه؟ به کتب لغت مراجعه می‌کنیم ببینیم چه می‌گوید؟ اینک کتاب معروف و مورد اعتماد کشاف اصطلاحات الفنون را که در دسترس است باز می‌کنیم. در ذیل کلمه دین چنین می‌گوید "الدین بالكسر والسكون فى اللغة يطلق على العادة والسيرة والحساب والقهر والقضاء والحكم والطاعة والحال والجزاء ومنه مالک يوم الدين وكما تدین تدان والسياسة والراى ودان عصى واطاع وذلّ وعزّ فهو من الاضداد كما فى فتح المبين شرح الاربعين للنووى وفى الشرع يطلق على الشرع ويقال الدين هو وضع الهى سائق لدوى العقول باختيارهم اياه الى الصلاح فى الحال والفلاح فى المآل وهذا يشتمل العقائد والاعمال ويطلق على كل ملة كل نبى... ويضاف الى الله لصدوره عنه والى النبى لظهوره منه والى الامة لتدينهم وانقيادهم... الخ. (جلد ۱ بخش ۲ ص ۸۱۴) در جمله برای کلمه دین معانی لغوی و معنی شرعی بیان کرده و در ضمن شرح معنی شرعی دین فرموده که کلمه دین به اصطلاح شرعی بر شرع و آئین اطلاق می‌شود و گفته‌اند که دین عبارت از دستورات و احکامی است که خداوند در بین مردم وضع می‌فرماید تا صاحبان عقول مستقیمه از راه پیروی و عمل به آن دستورات به صلاح و آرامش دنیوی برسند و به رستگاری در عالم آخرت فائز شوند و بنابراین کلمه دین بر شریعت هر پیغمبری دلالت دارد و نیز گفته می‌شود دین الله از نظر آنکه خداوند آن را وضع فرموده و گفته می‌شود دین الرسول از آن جهت که رسول آن را اظهار فرموده و نیز گفته می‌شود دین مسیحی یا دین مسلم زیرا آنها به قواعد دین خود عمل می‌کنند... در سایر کتب معتبره نیز درباره دین همین معانی ذکر شده و خلاصه آنکه دین عبارت از قوانین

و احکامی است که خداوند وضع می فرماید و توسط رسول خود آن را به مردم ابلاغ می کند و چون مردم بدان عمل کنند در دنیا و آخرت رستگار شوند این تعریف شامل دین موسی و عیسی و رسول الله (ص) و بهاء الله هم می باشد فی المثل خداوند دین اسلام را وضع فرمود و توسط حضرت رسول محمد بن عبدالله (ص) آن را در بین مردم منتشر ساخت و پیروان جانفشان در ظل آن آئین مجتمع شدند مطابق آن عمل کردند و به خیر دنیا و آخرت رسیدند و خداوند احکام دین خود را به رسول خود وحی فرمود و رسول هم به خلق خدا ابلاغ فرمود "ما علی الرسول الا البلاغ". (سوره مائده ۹۹)

قوانین و احکام دین چون سبب خیر دنیا و نجات در آخرت است باید جامع قوانین اجتماعی و اصول اخلاقی و دستورات روحانی باشد یعنی عبادات و معاملات و هدایت به اخلاق راقیه و فضائل عالم انسانی. حضرت موسی در دوره خود برای یهود دین مخصوص آورد و حضرت عیسی هم فضائل و اخلاق عالیّه را نشر نمود و حضرت رسول هم دستورات عالیّه درباره همه شئون بیان فرمود و هر یک در دوره خود سبب علو مقام و علت سیادت و تقدم پیروان خود گردیدند. تا نوبت به حضرت بهاء الله رسید و آن حضرت به وحی الهی اساس دین جهانی را در عالم مستقر فرمود و مبادی روحانیه و احکام فرعیّه را که مطابق مقتضای زمان است به امر الهی تشریع کرد و جمعی از خلق در ظل او درآمدند و به احکامش عامل شدند و در راهش جان دادند. این مطالب را هیچ کس اعم از مؤمن یا منکر نمی تواند انکار کند. بسیار خوب امثال وکیل می گویند بهائیت دین نیست اسلام دین هست یا نه؟ البته این ها کتبا و لسانا خویش را تابع دین اسلام معرفی کرده اند و اسلام را دین الهی می دانند حال از آنها می پرسیم آقایان مسلمان به عقیده شما اسلام دین است و بهائیت دین نیست؟ آیا اسلام چه دارد که بهائیت ندارد؟ شما چه مطلبی را می توانید در دین اسلام نشان بدهید که به واسطه آن اقرار می کنید

که دین اسلام برحق است و چون بهائیت آن را ندارد می‌گوئید دین نیست؟ "هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین" می‌گوئید اسلام کتاب آسمانی دارد و لهذا برحق است. بسیار خوب، بهائیت هم کتاب آسمانی دارد. می‌گوئید اسلام احکام و فرائض دارد، بسیار خوب بهائیت هم احکام و فرائض دارد که در کتاب مبارک اقدس نازل شده. می‌گوئید اسلام ملت و امت دارد، بسیار خوب بهائیت هم ملت و امت دارد. می‌گوئید اسلام قبله و معبد دارد، بسیار خوب بهائیت هم قبله و معبد دارد. می‌گوئید اسلام فرائض و سنن دارد بهائیت هم فرائض و سنن دارد. اگر اسلام شهدا دارد بهائیت هم هزاران هزار نفوس مقدسه در راه نشرش به شهادت رسیده‌اند. می‌گوئید پیروان اسلام در همه جا هستند، پیروان بهائیت هم در همه جای عالم هستند. می‌گوئید اسلام مرجع منصوص و مرجع موصوف دارد، بهائیت هم مرجع منصوص و مرجع موصوف دارد، مرجع منصوصش مبین کتاب و مرجع موصوفش بیت العدل اعظم است. می‌گوئید عده مسلمین زیاد است و بهائیان قليل اند در قرآن فرموده "کم من فئة قليلة غلبت فئة كثيرة باذن الله" (سوره بقره آیه ۵۲) اگر قلت عدد علت بطلان است که امروز عده مسیحیان و عده بت پرستان در عالم به مراتب بیشتر از مسلمان است اینکه دلیل حقانیت نمی‌شود در قرآن مجید اکثریت را اغلب محکوم فرموده بقوله تعالی "... اکثر الناس لا یعقلون. اکثر الناس لا یفقهون" و فرموده ... و قليل من عبادی الشکور (سورة السبا).

آقایان محترم: بگوئید بدانم ادیان موجوده که به صحت آن معتقد هستید چه دارند که آن را نشانه صحت و حقانیت می‌شمارید که دین بهائی فاقد آن است و از آن جهت آن را باطل می‌دانید؟ دین بهائی دارای جمیع علامات مخصوص دین حق است دین بهائی از طرف خداست و حضرت بهاءالله مامور به اظهار آن از طرف خدا شده بهائیت امت دارد، شریعت دارد، کتاب آسمانی دارد، قبله دارد، معبد به نام مشرق الاذکار دارد، و در راه او هزاران نفر

جان داده‌اند و در شرق و غرب جهان نفوذ کرده حتی به نقاطی که هنوز نام اسلام را هم نشنیده‌اند رایت عظمت خود را مرتفع ساخته و همه را به سوی خدا می‌خواند و مردم را از بت پرستی و خودپرستی نجات داده و می‌دهد خلاصه آنچه خوبان همه دارند او به تنهایی دارد. بهاءالله در اول امر بی‌ناصر و معین در نهایت مظلومیت اعلان امرالله فرمود و گرفتار حبس و زندان گردید... کسی نمی‌تواند بگوید که دین بهائی از لوازم خاصه مدلول کلمه دین فلان صفت را فی‌المثل ندارد. پس چرا می‌گویند بهائیت دین نیست؟ پس چرا آقای وکیل و امثالش می‌گویند و می‌نویسند که دین بهائی چنین و چنان است اگر چنین باشد پس اصلاً دینی در عالم نیست و اگر در عالم دین حقی هست بهائیت هم از جمله ادیان حقه است زیرا همه خصوصیات و صفات خاصه ادیان حقه را دارد. مدعیان می‌گویند بر فرض تسلیم به اینکه بهائیت دین است ما معتقدیم که دین اسلام آخرین دین است مصطفی خاتم النبیین است علی‌هذا به استناد این مطلب می‌گوئیم بهائیت دین نیست زیرا پس از اسلام به نص قرآن منتظر ظهور دین دیگری نیستیم هر چند آن دین دارای جمیع صفات ادیان حق باشد.

آقایان محترم: مادام که در بهائیت همه لوازم خاصه دین حق موجود است دیگر کسی نمی‌تواند بگوید که بهائیت دین نیست و نمی‌تواند کسی به کلمه خاتم النبیین متشبث شود زیرا مسیحیان هم به نص انجیل که معترف به حقانیت آن هستند مسیح را خاتم المظاهر می‌دانند و انجیل را آخرین کتاب آسمانی می‌شمارند و لهذا رسول‌الله را قبول ندارند چه که مسیح فرموده است ممکنست زمین و آسمان زائل شود ولی کلام پسرانسان زائل نخواهد شد (انجیل متی آیه ۳۵) و نیز فرموده بعد از من انبیای کذب بسیار خواهند آمد (انجیل متی باب ۲۴) یهود نیز شریعت تورات را به نص صریح موسی (ع) ابدی می‌دانند و موسی (ع) را آخرین پیامبر می‌شمارند لهذا

عیسی و رسول الله را قبول نکرده اند (سفر خروج باب سی و یکم آیه ۶) و مزمو ریک صد و یازده آیه ۷ و ۸ و غیره.

و عقیده مسلمین درباره تحریف کتب مقدسه رفع اشکال نمی کند زیرا مسلمین که از جواب ایراد مزبور عاجزند ناچار قائل به تحریف تورات و انجیل شده اند با آنکه تحریف مخصوص به موارد مخصوصه است و جنبه معنوی دارد یعنی مقصود از تحریف، تحریف معنوی است نه تحریف لفظی به شرحی که در کتب استدلالیه بهائیان مذکور است.

معنی خاتم النبیین

ملت اسلام هم به مفاد حدیث نبوی " لَتَسْلُكُنَّ سُنَنَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ...." (بحار الانوار ۲۸) که از قبل ذکر شد به متابعت یهود و نصاری نسبت به حضرت موعود عظیم همین سخنان را تکرار کرده و می کنند که شریعت اسلام ابدی و رسول الله خاتم النبیین است و حال آنکه در معنی خاتم النبیین راه خطا پیموده اند و به اوهام خود آن را معنی کرده اند پیشوایان مسلم و معروف عالم تشیع و محققین اهل سنت و جماعت برای کلمه خاتم و جمله خاتم النبیین که در سوره الاحزاب در شأن حضرت رسول (ص) نازل شده معنی دیگری غیر از آنچه اهل ظاهر گفته و می گویند ذکر فرموده اند. آنها اهل تحقیق بودند و سایرین اهل تقلیدند و البته سخنان محققین قابل قبولست نه اوهام مقلدین،

در اینجا گفتاریکی از پیشوایان مهم و مسلم شیعه را نقل می کنم این بزرگوار عالی مقام و محقق منصف حضرت شیخ صدوق ابن بابویه است که تمام علما و جامعه شیعه و حتی علمای اهل سنت به او احترام می گذارند و سخنان او فصل الخطاب محسوب می شود حال بیائید و

ببینید که درباره معنی خاتم النبیین چه فرموده است این بزرگوار در کتاب معروف خود به نام کمال الدین و اتمام النعمه چنین فرموده است قوله علیه الرحمة:

"ان الرسل الذين تقدموا قبل عصر نبينا كان اوصيائهم انبياء فكل وصي قام بوصية حجة تقدمه من وقت وفات آدم (ع) الى عصر نبينا (ص) كان نبياً و ذلك مثل وصي آدم و كان شيث ابنه و هو هبة الله في علم آل محمد (ص) و كان نبياً و مثل وصي نوح كان سام ابنه و كان نبياً و مثل ابراهيم كان وصيه اسحق ابنه و كان نبيا و مثل موسى كان وصيه يوشع بن نون و كان نبيا و مثل عيسى كان وصيه شمعون الصفا و كان نبيا و مثل داود كان وصيه سليمان ابنه و كان نبيا و اوصياء نبينا لم يكونوا انبياء لان الله جعل محمدا (ص) خاتماً لهذه الامم كرامة له و تفضيلاً فقد تشاكت الائمة و الانبيا بالوصية كما تشاكلوا فيما قدمنا ذكره من تشاكلهم فالنبي وصي و الامام وصي و الوصي امام و النبي امام و النبي حجة و الامام حجة فليس في الاشكال اشبه من تشاكل الائمة و الانبياء. (کمال الدین ج ۱ طبع اسلامیه- طهران سال ۱۳۷۸ هجری قمری ص ۱۰۵) خلاصه آنکه قبل از حضرت رسول (ص) جانشین و مروج احکام رسولان الهی همه نبی خوانده می شدند فی المثل حضرت آدم رسول بود و جانشین و وصی او شیث نبی بود و بر همین قیاس موسی رسول بود یوشع وصی او نبی بود و عیسی رسول بود و وصی او شمعون صفا بود و نبی بود چون حضرت رسول (ص) که افضل جمیع رسولان بود مبعوث شد برای اثبات افضلیت او استعمال کلمه نبی درباره اوصیای آن حضرت ختم شد و لهذا اوصیای رسول الله (ص) را نبی نمی گویند بلکه وصی می نامند و نمی گویند علی نبی و حسن نبی و حسین نبی و... بلکه می گویند علی (ع) وصی رسول الله بود و حسنین وصی او بودند و هکذا و از این جهت استعمال کلمه نبی درباره ائمه اطهار ختم شد که حضرت رسول (ص) خاتم النبیین بودند یعنی لقب اوصیا آن حضرت نبی نبود و اوصیای رسولان قبل همه نبی بودند

مانند شمعون نبی و اسحق نبی و هرون نبی و غیره و از این جهت است که رسول الله به حضرت امیر فرمودند "یا علی انت منی بمنزله هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی" یعنی یا علی تو وصی من هستی هم چنانکه هرون برادر موسی وصی او بود و لکن نبی به تو اطلاق نمی شود زیرا اوصیا من انبیاء نیستند بلکه اوصیاء و ائمه هستند زیرا من خاتم النبیین هستم و استعمال کلمه نبوت درباره اوصیای من بعد از من جایز نیست. این بود خلاصه گفتار عالم جلیل شیعه شیخ صدوق علیه الرحمه که فرمایش آن جناب فصل الخطاب است و در مقابل عقیده او گفتار نابالغان دیگر مناط اعتبار نیست بنابراین گفتار آنان که می گویند معنی خاتم النبیین قطع شدن رشته رسالت و ختم نزول کتاب آسمانی است مورد قبول نیست ظهور حضرت بهاء الله و اقدام به تشریع شریعت بهائی باذن الله دلیلی ساطع است که مدعیان که به کلمه خاتم النبیین متشبث می شوند معنی خاتم را نفهمیده اند زیرا اگر معنی خاتم النبیین آن باشد که بعد از رسول الله صاحب شریعت و کتاب شارع جدید مستقلاً نخواهد آمد هرگز خداوند به حضرت بهاء الله چنین دینی کامل که کافل سعادت بشری در دنیا و آخرت است عطا نمی کرد و او را مأمور به ابلاغ و نشر آن نمی فرمود و جمیع لوازم خاصه و صفات مخصوصه دین الله را به دین و شریعت او نمی داد شما دیدید که آنچه را ادیان قبل از صفات مختصه و علامات حقانیت داشتند دین بهائی همه را داراست و ابداً نقصی از جنبه لوازم اصلیه دیانت حقه در آن یافت نمی شود و پیروان ادیان قبل نمی توانند نکته ای را بیان کنند و نقطه ای را نشان بدهند که دین بهائی فاقد آن باشد پس وقتی دین بهائی دارای علائم حقانیت و جامع جمیع صفات حتمیه دین کامل است البته چنین دینی جز از طرف خدا نخواهد بود در قرآن مجید می فرماید "لایاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه" یعنی ادیان قبل از قرآن و اسلام همه بر حق بودند و آنچه هم که از خلف یعنی بعد از قرآن و اسلام خواهد آمد حق است زیرا دین باطل نه قبل از قرآن بود و نه

بعد از آن خواهد بود و این آیه مبارکه در سوره مبارکه فصلت قرآن مجید است و بنابراین خداوند این دین مبین را بوسیله وحی به بهاءالله عطا فرمود و حضرتش را مامور فرمود تا آن را به خلق عالم ابلاغ فرماید همه این ها دلیل است که معنی خاتم النبیین آن نیست که ارباب اوهام تقلیدیه می گویند بلکه معنی خاتم النبیین نظر به عقاید شیعه همانست که شیخ صدوق اعلی الله مقامه در کمال الدین بیان فرموده.

آقایان محترم: آخر چطور می شود که خداوند صادق قادر عالم عادل از یک طرف در قرآن مجید بفرماید که رسول الله خاتم النبیین است به این معنی که پس از او رسولی و کتابی الی الابد نخواهد بود و از طرفی مظهر کامل خود را با آیات و کلمات تامات و دلایل ساطعه و براهین واضحه با تمام علامات حق و امارات صدق بفرستد و قدرت و نفوذی به او عطا فرماید که در مدتی قلیل عالم را احاطه کند. نه هرگز، خدا چنین رفتاری عجیب نمی کند "ان الله لا یخلف المعیاد" و این خود دلیلی واضح بر صدق ادعای حضرت بهاءالله است. معترضین اگر درباره معنی خاتم النبیین که خود پنداشته اند اصرار کنند و بگویند که خاتم النبیین دلیل بر قطع رشته رسالت و نبوت الی الابد است و خاتم به معنی خاتمه و انتهاست می گوئیم آقایان اگر چنین است که می گوئید پس خاتم الوصیین را که درباره حضرت امیر علی بن ابی طالب از لسان رسول الله (ص) صادر شده و در خطبه های خود آن حضرت هم وارد شده چه می گوئید؟ اگر خاتم به معنی خاتمه و انتها باشد معنی خاتم الوصیین این می شود که بعد از حضرت امیر دیگر نباید وصی و امامی باشد زیرا علی (ع) خاتم الوصیین است امیرالمومنین (ع) می فرماید "انا لسان الله الناطق المبین... انا یعسوب الدین... انا خاتم الوصیین" و این خطبه را علامه مجلسی علیه الرحمه در مجلد غیبت از مجلدات بحار الانوار یعنی مجلد سیزدهم (۵۱ جدید) بحار روایت کرده و علامه کاشانی ملا محسن فیض هم در تفسیر صافی نقل کرده است. از این

گذشته در بحارالانوار مجلد نهم (۳۹ جدید) از حضرت امیر علیه السلام روایت شده که فرمودند: "وَلَمْ يَجْزِلْنِي نُبُوَّةٌ حَتَّى يَأْخُذَ خَاتَمًا مِنْ مُحَمَّدٍ ص فَلِذَلِكَ سُمِّيَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ مُحَمَّدٌ سَيِّدُ النَّبِيِّينَ وَأَنَا سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ"

می فرماید که هر پیغمبری که می خواست مبعوث شود اول خدمت حضرت محمد (ص) مشرف می شد و خاتم نبوت از او دریافت می کرد و لهذا محمد (ص) ملقب به خاتم النبیین شده است حضرت رسول آقای انبیا و من که علی هستم آقای اوصیا هستم و احادیث نبوی که فرموده "یا علی انا خاتم الانبیا وانت یا علی خاتم الاوصیا و انا خاتم الف نبی وانت خاتم الف وصی" از قبل اشاره شده و در تفسیر صافی و سایر کتب معتبره شیعه ضبط شده است.

آنچه ذکر شد برای این بود که قائلین به قطع رشته رسالت و قطع فیض مستمر الهی بدانند که علمای اعلام و بزرگان و پیشوایان دین مبین اسلام برای خاتم النبیین معنی دیگر ذکر فرموده اند و البته قبول نظریه علمای اعلام مانند صدوق هزاران درجه بر نظریه وهمیه ارباب تقلید ترجیح دارد.

حضرت بهاء الله در کتاب ایقان معنی حقیقی خاتم النبیین را بافصح بیان ذکر فرموده اند در الواح مبارکه از حضرت رسول (ص) اینطور تعبیر فرموده که "به انتهت النبوة و الرسالة..." و تشریح فرموده اند که مقصود از ختم نبوت و رسالت به حضرت محمد (ص) همانا مژده و بشارت لقاء الله در قیامت است که یوم الله ظاهر می شود و مظهر امر الله بر سریر خلافت الهیه مستقر می گردد طالبین به کتاب ایقان مراجعه کنند و آنچه از قبل ذکر شد مطابق اصطلاح شیعه بود که بدانند علمای اسلام اعم از عامه و خاصه در تفسیر خاتم النبیین بر یک نهج اظهار نظر نکرده اند و نسبت به معنی خاتم که قطع رسالت و انزال کتب باشد نظر مخالف نشان داده اند

و شرح آن را می توان در کتب استدلالیه بهائی مانند کتاب فرائد و کتاب تبیان و برهان مطالعه فرمایند.

باری همانطور که ذکر شد ظهور حضرت بهاءالله و نشر دعوت و پیشرفت امر مبارکش دلیل بر آنست که معنی خاتم بطوری که مقلدین اوهام می گویند نیست زیرا دلایل و اوصاف رسولان حقیقی جمیعاً در ظهور بهاءالله واضح تر و روشن تر موجود است و پیروان ادیان آنچه را که برای حقانیت رسول متبوع خود اقامه می کنند در دین بهائی شدیدتر و متین تر وجود دارد و علی هذا حق است. چون دارای علائم و آثار حق است و چون این دین حق به قیام بهاءالله در عالم استقرار یافت دلیلست که تابعین اوهام در معنی خاتم راه خطا پیموده اند زیرا بعد از رسول الله و قرآن مجدداً ابواب وحی الهی مفتوح گردید و کتاب آسمانی مجدداً نازل شد و شریعت الله در شرق و غرب عالم انتشار یافت. آیا می توان گفت حق و باطل از هم متمایز نیستند؟ آیا می توان گفت که حی قدیر بین حق و باطل حد فاصلی نگذاشته است حاشا و کلا. آقایان "زهوق" در قرآن مجید به صراحت نازل شده (سورة الاسراء) زهق الباطل ان الباطل کان زهوقاً اگر قیام بهاءالله العیاذ بالله بدون امر الهی بود تاکنون زاهق و مضمحل شده بود این همه اعداء از زن و مرد پیر و جوان عالم و جاهل امیر و فقیر سلطان و رعیت همه و همه با تمام قوی علیه بهاءالله و شریعت مقدسه اش قیام کردند و هرچه در قدرت داشتند برای برانداختن آن به مصرف رسانیدند و هنوز هم مشغولند ولی ما می بینیم که دین بهاءالله با این همه بلاها و مخالفتها پیشرفتی محیرالعقول دارد که معرضین را به حیرت افکنده و چنان دست و پای خود را گم کرده اند که برای جلوگیری از پیشرفت شریعت الله به دامن تهمت ها و افتراهای عجیب دست می زنند و با قلم و زبان به سب و لعن می پردازند و نمونه ی آن سخنان افتضاح آمیز آقای وکیل

پایه یک است که از قبل ذکر شد. آقایان از قدیم در امثال سائره گفته‌اند "الشمیة سلاح العاجز". و به قول شیخ شیراز:

چو حجت نماند جفا جوی را بپرخاش درهم کشد روی را

آز پدر ابراهیم به نص قرآن بت پرست بود و بت می تراشید پسرش ابراهیم او را با دلائل قاطعه از بت پرستی منع می کرد و به خداپرستی دعوت می فرمود آزر چون در قبال دلائل محکمه پسر خود جوابی نداشت به ناچار به سلاح عاجزان پناه برد به پسر گفت "لئن لم تنته لارجمنک" (سوره مریم) این نص قرآن مجید است حالا... آقایان هم ملاحظه می کنند دین بهائی در شرق و غرب عالم انتشار یافته و ارباب انصاف و عقول سلیمه بدان گرویده‌اند و تشکیلاتش در همه جا موجود است و در مقابل دلائل ساطعه آن خود را بیچاره و مفحم و مجاب مشاهده می کنند به ناچار راه عناد می پیمایند و لب به ستیزه و استهزای می گشایند غافل از آنکه به فرموده قرآن مجید "اَللّٰهُ يَسْتَهْزِئُ بِهٖمْ وَيُمِدُّهُمْ فِيْ طَغْيِهِمْ يَعْمَهُونَ" (سوره بقره ۱۵) آنها بدگویی و مذمت را پیشه خود کرده‌اند بی خبر از آنکه:

ذم خورشید جهان ذم خود است که دو چشمم کور و نابود و بد است

دلیل تقریر

آقایان محترم یکی از دلائل مسلمه‌ای که حقانیت رسولان الهی را ثابت می کند دلیل تقریر است که مورد استدلال جمیع پیروان ادیان حق است یعنی باقی ماندن شریعتی که منسوب الی الله است در جهان و با همه عناد و مخالفتی که دشمنان بکار برند از بین نرود و باقی و برقرار باشد این دلیل را علمای اعلام هر ملت برای اثبات رسولان الهی به کار برده‌اند نسبت به دین بهائی دلیل تقریر به تمام معنی انطباق دارد زیرا متجاوز از صد سالست که در مقابل

مسیحیان و فتنه و آشوب مردم جهان از هر ملت و دین باقی و برقرار مانده و روی به تقدم است و در هر نقطه عالم آثارش از آفتاب مشهورتر است و از هر قبیله و دین و طایفه و ملتی به این شریعت غرا گرویده اند و اطاعت احکامش را گردن نهادند و این اطاعت و ایمان به صرف اختیار و حکم وجدان است و به هیچ وجه متکی به قوه قهریه نبوده و نیست این طوایف و ملل را کسی مجبور نمی کند که بهائی شوند و با زور شمشیر و خوف و بیم به امر بهاء الله توجه نکرده اند بلکه دلائل عقلیه و براهین منطقیه است که آنان را به امر الله متوجه ساخته که ایمان آورده اند به مفاد کریمه "لا اکراه فی الدین" به هیچ وجه در ایمان این نفوس مختلفه به امر بهائی کراهت و اجباری در کار نبوده و نیست و نیز از راه طمع به مال منال مؤمن نشده اند زیرا که ایمان به امر بهائی در این ایام جز زحمت و مشقت و تحمل بلایا از ناحیه اعدا مال و منالی موجود نیست و جز نثار جان و مال چیز دیگری از مکنات و جاه ظاهری به دست نمی آید قلوب مؤمنین هدف سهام بلایا می شود و صدور مقبلین نشانه ی تیرهای جفا می گردد در لوح فاطمه در این خصوص فرموده "تصبغ الارض من دمائهم و تفشوا الرنة و الویل من نسائهم..." حضرت بهاء الله خطاب به پیروان خود فرموده:

گر خیال جان همی هستت بسر اینجا میا ورنثار جان و سرداری بیا و هم بیار
رسم ره اینست گروصل بها داری طلب ورنباشی مرد این ره دور شو زحمت میار
سپاه این سلطان دین، مانند سپاه حضرت سید الشهداء حسین بن علی علیه السلام سپاهی است
شکسته و مقتول و مهزوم و عجب تر آنکه به قول مرحوم نعیم اصفهانی:

عالمی را بزیر حکم آرد با سپاهی شکسته و مقتول

آقایان اگر این امر الهی با این همه آثار انوار و علامات ساطعه و آثار باهره و قدرت و اقتدار معنوی از طرف خدا نباشد پس چه امری را می توان گفت از طرف خداست؟ اما بهانه جویان نظربه این دلائل و آثار ندارند و همواره راه جدل، اما جدل "لابالئی هی احسن" می پیمایند.

هیچ مومن نشد بهیچ زمان آنکه در دین بهانه می جوید
ای که گفتی علامت حق چیست می کند حق هر آنچه می گوید
ورقی را که دست حق ننگاشت پنجه ی روزگار می شوید

قرآن مجید شریعت و دین خود را به درختی بارور و تنومند تشبیه فرموده که ریشه های آن در زمین محکم شده و اثمار و فواکه آن هر آن آشکار می شود از تندباد حوادث نلرزد و از هبوب عواصف از ریشه سرنگون نگردد و اما مدعیان باطل را به بوته ای ضعیف تشبیه فرموده که دارای ریشه ای نیست و به مختصر باد عنادی از ریشه کنده می شود و از بین می رود و اینست نص آیه مبارکه قرآن که در سوره ابراهیم می فرماید "أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ" (ابراهیم ۲۳-۲۶) در انجیل جلیل از قول حضرت مسیح مسطور است که فرمودند:

نهالی را که پدر آسمانی من نکاشته باشد از ریشه بدر آید و خشک شود. (انجیل متی ۱۳/۱۵)
آقایان محترم به نظر عدل و انصاف ملاحظه فرمائید و با وجدان پاک درباره آنچه که ذکر شد قضاوت کنید دین بهاء الله در عالم استقرار یافته و از بین نخواهد رفت زیرا به دلائلی که ذکر شد من عند الله است.

آقایان این شریعت اگر بنا بود از بین برود و معدوم شود تا به حال در ضمن این یک صد سال با آن همه دشمن و معاند و مکابر که در جمیع جهان علیه او قیام کرده و می‌کنند از بین رفته بود. ناصرالدین‌شاه قاجار، عبدالعزیز خان، عبدالحمید خان، ناپلئون سوم، علما و پیشوایان دینی ملل مختلفه مسلم و مسیحی و یهود و ... با تهمت‌ها و افتراءات همه قیام کردند. سعی کردند، کوشش بی‌منتهی به خرج دادند که دین الله را از بین ببرند اما نشد، از بین نرفت و روز به روز بر پیشرفت و نفوذش در عالم افزوده می‌شود، ناصرالدین شاه قاجار در حاشیه فرمانی که به عمومی خود مهدی‌قلی میرزا برای از بین بردن اصحاب با وفای مظهر امرالله در قلعه شیخ طبرسی نگاشته به خط خود نوشته است "که ای عمومی نامدار من، می‌خواهم چنان این طایفه ضاله مضله را از بین برداری و محو و نابود کنی که کوچکترین اثری از آنها باقی نمایند و به کلی از صفحه روزگار نیست و نابود شوند".

آقایان محترم امروز ملاحظه فرمائید که بساط عزت ناصرالدین‌شاه و امثال او به کلی برچیده شد بطوریکه کوچکترین اثری از آن‌های و هوی باقی نمانده و لکن امر اقدس الهی با کمال عظمت در دنیا باقی و برقرار و نافذ و مؤثر است. اصحابش را کشتند و سوختند و خانه‌ها را خراب کردند اطفال را یتیم نمودند، زنان را بی‌سرپرست گذاشتند حتی از قتل کودکان و نسوان هم دریغ نکردند و آن بیگناهان را با شدیدترین عذابی به قتل رسانیدند و پس از قتل اجساد آنان را آتش زدند و فجیع‌ترین اعمال را مرتکب شدند که این آیین را از بین ببرند اما نشد. خودشان به کلی از بین رفتند ولی دین حق هم چنان باقی و برقرار است بهاءالله در مناجاتی که در لوح ناصرالدین‌شاه مندرجست فرموده "سبحانک اللهم یا الهی کم من رؤس نصبت علی القنای فی سبیلک و کم من صدور استقبلت السهام فی رضائک و کم من قلوب تشبکت لارتفاع کلمتک و انتشار امرک و کم من عیون ذرفت فی حبک. الخ

با این همه امرش ساطع و حکمش نافذ است.

عزیز مصر برغم برادران حسود ز قعر چاه برآمد باوج ماه رسید

آری امر بهاءالله از بین رفتنی نیست و معاندین را چاره‌ای نه، اینک فرمایش قرآن مجید را به معاندین و بدخواهان خاطرنشان می‌کنم که می‌فرماید: "قل موتوا بغيظکم" (سوره آل عمران)

اما به قول حافظ شیرازی:

گوش اگر گوش تو و ناله اگر ناله‌ی من آنچه البته بجائی نرسد فریاد است

سقراط حکیم را با آن همه دانش و عظمت مقام، جاهلان و معاندین آن زمان محکوم کردند البته این محکومیت از روی ظلم بدخواهانش بود سقراط خطابه دفاعیه معروف خود را که شهرت جهانی دارد در آن روز در میدان شهر در مقابل هزاران نفر به سمع مردم رسانید و با دلیل و برهان برائت و بی‌گناهی خود را ثابت فرمود و با کمال شجاعت جمیع نسبت‌های ناروا و تهمت‌های بی‌موردی را که دشمنان به او زده بودند از خود سلب کرد با این همه دشمنانش دست از عناد نکشیدند و او را به مرگ محکوم کردند و با زهر شوکران آن مرد عظیم بی‌گناه را مسموم نمودند و این ننگ ابدی را در تاریخ برای خود مخلد ساختند و تمام جهانیان که این داستان را می‌شنوند و آن لائحہ دفاعیه تاریخی را می‌خوانند به دشمنان خون آشام سقراط لعنت می‌فرستند و نفرین می‌کنند حال هم کار بر همان منوال است و آیندگان که این لائحہ اعتراضیه جناب وکیل را بخوانند به او و امثال او که در این کار دست داشته‌اند نفرین کنند و لعنت فرستند. بهائیان ایران به تمام معنی و در همه حال رعیت با وفای شاهنشاه ایران و از ساکنین این آب و خاکند و ایران را می‌پرستند و عظمت ایران را در عالم اثبات کرده و می‌کنند بهاءالله در کتاب اقدس راجع به طهران و در الواح دیگر راجع به ایران بیانات کافیه عالیه فرموده و

عنقریب سرزمین ایران سجده‌گاه اهل جهان خواهد شد زیرا موطن مبارک حضرت بهاء‌الله است همانطور که مکه معظمه قبله‌گاه عالم اسلامی شد زیرا موطن و مولد محمد رسول الله (ص) بود. امروز شهرت عدالت و عظمت و رعیت‌پروری شاهنشاه ایران به سمع قریب و بعید رسیده و یهود و مسیحی و زردشتی و سنی و شیعه و اسماعیلی و بت‌پرست و خداپرست و بی‌دین و دیندار همه در این مملکت از حقوق خود استفاده می‌کنند کمال صدق و صفا و وظائف خود را نسبت به شاه و ملت از هر جهت انجام می‌دهند و به وطن مقدس خود وفا دارند و به همه مهربانند و مزاحم کسی نیستند مع ذلک در نتیجه تعصب جاهلانه بعضی از نفوس معلوم الحال گرفتار پنجه تقلیب‌اند و مورد همه قسم اذیت و آزار، و چون در ورقه استخدام در ستون دین با کمال صداقت و راستی که شیوه پسندیده آنان است کلمه بهائی می‌نویسند متصدیان متعصب با کمال ظلم و ستم آنان را از خود می‌رانند و به فساد عقیده محکوم می‌نمایند و حقوق‌شان را بی‌هیچ موجبی ضایع می‌کنند اما این مدعای خود را به شرحی که از این پیش ذکر شد نمی‌توانند اثبات نمایند و نمی‌توانند بهائی را به فساد عقیده از روی دلیل و برهان محکوم کنند و آنچه را می‌گویند صرف افترا و تهمت و تفصیل آن از قبل گذشت.

آقایان محترم چرا بهائیان در این مملکت مانند سایر ادیان و مذاهب آزادی ندارند و از حقوق خود محرومند در این مملکت بت‌پرستان هم معبد دارند و امور دینی خود را به آزادی انجام می‌دهند ولی بهائی خداپرست و نوع‌پرست حتی از این حق هم محرومست پرستش اصنام که قرآن مجید با آن به مبارزه برخاسته در این مملکت آزاد است و بهائی خداپرست و صادق و امین در این سرزمین محروم و گرفتار هزار گونه بلا و مصیبت است.

به قول خواجه شیراز:

لاله ساغرگیر و نرگس مست و بر من نام فسق داوری دارم خدایا من که را داور کنم

حضرت بهاءالله در لوح ناصرالدینشاه می‌فرماید قوله العزیز: "طوایف متعدده و ملل مختلفه در ظل سلطان مستریحند یک طایفه هم این قوم باشند بلکه باید علو همت و سمو فطرت ملازمان سلطانی به شأنی مشاهده شود که در تدبیر آن باشند که جمیع ادیان در سایه سلطان درآیند و مابین کل به عدل حکم رانند... صواب یا خطا علی زعم القوم این طایفه امری که به آن معروفند حق دانسته و اخذ کرده‌اند لذا از ما عندهم ابتغاء لما عندالله گذشته‌اند همین گذشتن از جان در سبیل محبت رحمن گواهیست صادق و شاهدیست ناطق علی ما هم یدعون آیا مشاهده شده که عاقل من غیردلیل و برهان از جان بگذرد و اگر گفته شود این قوم مجنونند این بسی بعید است چه که منحصر به یک نفس و دو نفس نبوده بلکه جمعی کثیر از هر قبیل از کوثر معارف الهی سرمست شده به مشهد فدا در ره دوست به جان و دل شتافته‌اند اگر این نفوس که لله از ما سواه گذشته‌اند و جان و مال در سیلش ایثار نموده‌اند تکذیب شوند به کدام حجت و برهان صدق قول دیگران علی ما هم علیه در محضر سلطان ثابت می‌شود... ملک عادل ظل الله است در ارض باید کل در سایه عدلش ماوی گیرند و در ظل فضلش بیاسایند این مقام تخصیص و تحدید نیست که مخصوص به بعضی دون بعضی شود چه که ظل از مظل حاکی است حق جل ذکره خود را رب العالمین فرموده زیرا که کل را تربیت فرموده... الخ

آقایان محترم البته ذات مقدس شاهانه از اینگونه اعمال و رفتار ناهنجار متصدیان امور اداری به کلی بیزار هستند و ابداً به اینگونه ظلم و ستم‌ها راضی نبوده و نیستند همه این رفتارهای ظالمانه نسبت به بهائیان که رعایای با وفای شاهنشاه ایرانند از ناحیه متعصبین عوام و پیشوایان

طالب جاه و مقام صادر می‌شود و گرنه سلطان عادل ما، ظل الله است و راضی به ناراحتی هیچ یک از افراد ملت با وفای از هر کیش و دین که باشد نشده و نخواهد شد.

رسمیت دیانت بهائی در بعضی از ممالک جهان

امثال وکیل پایه یک می‌گویند بهائیت رسمیت ندارد و عین گفتار او از قبل ذکر شد و نیز گفته بهائیت دین نیست و پوچ و باطل است درباره اینکه بهائیت به رغم مخالفان دین مستقل من عندالله است از قبل آنچه گفتنی بود گفته شد و ثابت شد که جمیع علائم و آثار دین حق الهی در بهائیت به تمام و کمال وجود دارد و در اینجا تکرار نمی‌کنم زیرا در خانه اگر کس است یک حرف بس است.

اما راجع به عدم رسمیت باید متوجه بود که دین بهائی مخصوص به ملت و مملکت و طایفه خاصی نیست و منطقه نفوذ او محدود به شرق و غرب نبوده بلکه شجره لاشرقیه و لاغربیه ایست که باید جمیع عالم انسانی را در سایه خود جمع‌آوری کند و نمونه‌ی اینکار را هم نشان داده است. بهائیت دینی است جهانی که برای اتحاد من علی الارض از طرف خداوند تشریع شده و در آغاز امر اگر در قسمتی از جهان رسمی نباشد در جهات دیگر و ممالک دیگر حکومت‌ها آن را به رسمیت شناخته‌اند و بهائیان را در انجام وظائف دینی خود آزاد گذاشته‌اند و آنان را محترم می‌شمارند و به آنان اجازه داده‌اند که ایام تسعه محرمه را که بدان معتقدند و اشتغال به کار را در آن (۹) روز حرام می‌شمارند تعطیل کنند و آزادند که مراسم ازدواج و طلاق و سایر فروع و حدود شریعت بهائی را آزادانه انجام دهند و ازدواج بهائی را رسماً در دائره دولتی ثبت می‌کنند به تظلم بهائی گوش می‌دهند و از آنها رفع ظلم و ستم می‌نمایند. اوقاف بهائی را از مالیات معاف کرده‌اند و عوارض از آن املاک و اوقاف نمی‌گیرند در مراسم دفن و

کفن اموات بهائیان را آزاد گذاشته‌اند که مطابق دستور دین خود رفتار کنند. به بهائیان اجازه داده‌اند که کتب بهائی را طبع و نشر نمایند و انتشار دهند و ورود کتب بهائی را به ممالک خود آزاد نموده‌اند کتاب بهائی را در سرحدات خود آتش نمی‌زنند و محو و نابود نمی‌سازند اموات بهائی را از قبر بیرون نمی‌کشند و به آتش نمی‌سوزانند عقدنامه بهائی را به رسمیت شناخته و ثبت می‌کنند از انتشار بهائیت و معرفی آن در رادیو و تلویزیون و جرائد و مجلات ممانعت و جلوگیری نمی‌نمایند و در اوراق استخدامی کارمندان را مجبور نمی‌کنند که خود را غیر بهائی معرفی نماید بلکه در اغلب اوراق استخدامی اصلاً ستون دین و مذهب وجود ندارد و از این قبیل بسیار و اسناد و مدارک موثق و غیر قابل انکار که مثبت این ادعاست موجود و حاضر است و در ممالک دیگر به مشرق‌الاذکار که معبد بهائی است با کمال عظمت و جلال بنا شده و روزی هزاران هزار جهانگرد به دیدن آن می‌روند. در ویلمت آمریکا کنار دریاچه میشیگان مشرق‌الاذکار بهائی معروف جهان است و نیز در پاناما و فرانکفورت و استرالیا و کامپالا و نقاط دیگر مشرق‌الاذکار بهائی موجود مورد بازدید مردم است در ممالک دیگر معابد و حظائر قدس بهائیان را مصادره نمی‌کنند و اشغال نمی‌نمایند و خراب نمی‌سازند و کعبه اهل بها را به آتش نمی‌کشند و به جرم بهائی بودن مردم را از ادارات بیرون نمی‌کنند به محافل ملیه و محلیه بهائیان نهایت احترام را مجری می‌دارند و از حسن نیت آنان تقدیر می‌کنند آیا اینها رسمیت نیست پس چطور آقای وکیل که چشم خود را بسته و خفاش وار منکر سطوع انوار شمس الهی شده فریاد می‌کشد که بهائیت دین نیست و رسمیت ندارد؟

آقایان محترم حکومت امریکا در موارد متعدده از بهائیان و محفل ملی آمریکا نسبت به امور خیریه‌ای که انجام داده‌اند رسماً تشکر کرده است و اینک ترجمه یکی از این ابلاغیه‌ها را در

اینجا درج می‌کنم این ابلاغیه شامل به رسمیت شناختن دیانت بهائی است که از طرف مجلس سنا و مجلس شورای میشیگان در آمریکا صادر شده و در سال ۱۹۶۵ میلادی منتشر گردید.

ترجمه آن ابلاغیه از این قرار است (نقل از رساله حقایقی چند...) از آنجائی که بهائیان ایالت میشیگان کانونشن ایالتی خود را در سال جاری هفتم ماه نوامبر ۱۹۶۵ در شهر لانسینگ واقع در ایالت میشیگان منعقد می‌سازند و نظر به اینکه دیانت بهائی دیانت جدید و آئین مستقل جهانی است که هدفش احیاء مقام روحانی انسان و از میان برداشتن سدها و موانع بین ملل و طرح اساس محکم برای تاسیس یک جامعه بهائی متحد مبتنی بر اصول عدالت و محبت است و به موجب تعالیم این امر منظور اساسی ادیان پیشرفت مبانی اتحاد و یگانگی است و دیانت حقیقی پیوسته با علم هم‌دوش و هم‌عنان بوده و یگانه شالوده یک جامعه منظم و برخوردار از صلح را تشکیل می‌دهد و نیز به مناسبت آنکه دیانت بهائی بزرگترین مشکل عصر حاضر را حل یک سلسله اختلافات عمیق و ریشه‌دار که کل به یکدیگر مرتبط بوده و در طبقات مختلف اجتماع رخنه نموده است می‌شناسد و معتقد است که اینگونه اختلافات مانند اختلاف آراء و مسالک و اختلاف سبل و مذاهب و تباین احزاب و اجناس هرگاه با ادوات ناریه که مولود این قرن است منضم شود آثار مدنیت مورد تهدید قرار خواهد گرفت و بالاخره چون جامعه جهانی بهائی با فعالیت‌های مداوم خود اساس محبت و اتحاد را میان ملل و نحل در دوپست و هفتاد کشور و جزایر و متعلقات در سراسر عالم منتشر ساخته و با ایمان به اصل وحدت عالم انسانی ایجاد یک محیط روحانی جدید را که قادر بر رفع اختلافات مذهبی بوده و با موازین علمی و اصول فکری و عقلانی جدید دمساز باشد لازم و ضروری می‌شمارد و عقیده‌مند است که چنین محیط باید حقایق زندگی و مفهوم واقعی حیات را به نحوی که قابل قبول و استفاده عصر کنونی باشد القاء نماید مجلس سنای میشیگان با موافقت نظر

نمایندگان مجلس شوری مصمم گردید که بنا به مراتب بالا از طرف اعضاء تقنینیه این ایالت و همچنین از طرف قاطبه‌ی اهالی عالی‌ترین مراتب تجلیل خویش را به اعضاء دیانت جهانی بهائی از جهت مساعی جمیله‌ای که برای استقرار ملکوت الهی در روی زمین مبذول می‌دارند تقدیم دارد به علاوه تصمیم گرفته شد که نسخه‌هایی از این تقدیرنامه برای محفل روحانی ملی و لجنه ملی تبلیغ و محفل روحانی محلی شهر لان سینگ به عنوان گواه عالی‌ترین درجه احترام و تقدیر هیئت تقنینیه میشیگان و مردمی که سمت نمایندگی آنها را دارند نسبت به دیانت جهانی بهائی ارسال گردد.

(مصوبه مجلس سنا در تاریخ ۱۴ اکتبر ۱۹۶۵) و (مصوبه مجلس شوری در تاریخ نهم دسامبر ۱۹۶۵)

امیدواریم که در سایه عدلت شاهنشاه آریامهر این مشکلات بهائیان ایران هم هرچه زودتر خاتمه یابد همه افراد بهائی در سایه عطوفت و رأفت شاهنشاهی از نعمت رسمیت و آزادی برخوردار گردند. آمین

باری بحث در رسمیت بود که شمه‌ئی از آن را شنیدید و اصل این سند که ذکر شد موجود است. و نیز در سی سال قبل مفتی بزرگ جامع الازهر مصر شرحی درباره استقلال شریعت بهائی و انفصال آن از دین اسلام صادر و منتشر کرد و قسمتی از آن فتوی اینست:

"وان البهائية دين جديد قائم بذاته له عقاید و اصول و احكام خاصه به تغاير و تناقض عقائد و اصول و احكام الدين الاسلامی تناقضاً تاماً فلا يقال للبهائی مسلم ولا العكس كما لا يقال بوذی او برهمی او مسیحی مثلاً مسلم ولا العكس للتناقض فی ما ذکر" انتهى

حکومت وقت نظربه این فتوای اعظم، بهائیان را دارای دین مستقل شناخت و برای گورستان بهائیان زمینی اختصاص داد که به اصطلاح بهائی "گلستان جاوید" گفته می‌شود و به عربی آنرا "الروضة الابدیه" گویند و همچنین برای تأسیس حظیره القدس ملی و محلی و سایر تشکیلات بهائی اجازه رسمی صادر کرد و حتی ازدواج بهائی را هم ثبت می‌نمود و فتوکپی این اسناد موجود است. در ترکیه نیز یکی دو سال قبل به شریعت بهائی و طریقه بهائیان از طرف حکومت رسیدگی کامل به عمل آمد و در دادگستری مطرح و مورد رسیدگی قرار گرفت و پس از فحوص و تحقیق طولانی عاقبت حکم به استقلال دین بهائی صادر شد جمعی می‌گفتند که بهائیت شاخه‌ای از اسلام است ولی حکومت پس از تحری لازم آن را دین بالاستقلال اعلان کرد و پس از آنکه جمعی از اهل بهاء به جرم بهائی بودن مدتی در آن اقلیم محبوس و محدود بودند حالات آزادی و ایمنی را چشیدند پرونده این اقدام به تفصیل موجود است.

در این مملکت هم جمعی بی‌اطلاع، دین بهائی را عمداً یا از روی جهل به اصل موضوع شاخه‌ای از اسلام معرفی می‌کنند ولی بطلان این گفتار از آنچه که تا کنون ذکر شد به ثبوت پیوست بهائیت مانند طریقه و مذهب غلام احمد قادیانی نیست که شعبه و فرعی از دین اسلام باشد قادیانی دارای آیات و بینات و کتاب جدید و شرع جدید جهانی نیست او می‌گوید که من برای اتحاد اسلام آمده‌ام و خلق عالم اسلام را دعوت می‌کند که تابع مذهب حنفی شوند ولی دیانت بهائی مذهب نیست که از دین منشعب شود خودش دین مستقلی است. آری قیام غلام احمد قادیانی هندوستانی را چنانچه خود او گفته باید نهضتی مذهبی و از فروع اسلام دانست غلام احمد خود را هیچ وقت صاحب وحی و دارای دین مستقل و کتاب آسمانی معرفی نکرده است بلکه خود را مروج دین اسلام می‌داند و کتب مشارالیه الان حاضر است و موجود، مأمور به هدایت من علی الارض و اتحاد من فی البلاد در ظل شریعت مستقله جدیده

نیست و شعبه‌ای از اسلام است جناب غلام احمد در قصیده خود فرموده: "من نیستم رسول و نیاورده‌ام کتاب...." اینک متجاوز از ده مجلد کتب مشارالیه در نزد من حاضر است و برای اثبات مدعی شاهدیست ناطق. اما شریعت حضرت بهاءالله دین جهانی است و محدود به یک مملکت یا به یک طایفه و ملت نیست مأمور هدایت جمیع من علی الارض است به شرحی که در الواح ملوک مقصود خود را اظهار فرموده "قل قد جاء الغلام لیحیی العالم" امروز آثار اولیه و تابشیر طلوع این صبح حقیقت آشکار شده و جمعی بسیار در ظل کلمه الله از هر ملت و آیین درآمده و منضم به پیروان اسم اعظم شده‌اند و در سایه تعالیم آسمانی بهاءالله آثار منافرت و عناد از بین آنان مرتفع شده و همه مانند یک روح در ابدان مختلفه هستند.

مؤمنان بی حد ولی ایمان یکی جسمشان معدود لیکن جان یکی

ایجاد این الفت معنویه و محبت واقعیه در بین قلوب متباغضه و نفوس مختلفه از آثار مخصوصه‌ی مسلمه‌ی کلمه الله است مظهر امرالله به قوه کلمه الله ایجاد الفت و محبت خالصه در بین ملل مختلفه می‌فرماید و به اصطلاح کتب مقدسه گرگ و میش را با هم آشتی می‌دهد و این کار از عهده سایر منابع قدرت و موارد اقتدار خارجست چنانکه در قرآن مجید به همین موضوع استدلال فرموده است قوله تعالی: "وَاللَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَتْ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ" (سوره انفال ۶۳) (و میان دل‌هایشان الفت انداخت که اگر آنچه در روی زمین است همه را خرج می‌کردی نمی‌توانستی میان دل‌هایشان الفت برقرار کنی ولی خدا بود که میان آنان الفت انداخت چرا که او توانای حکیم است.

مخالفت مردم با هر امر تازه‌ای

مخالفت و عناد مردم جهول نسبت به دیانت حضرت بهاءالله چیز تازه‌ای نیست "لیست اول قارورة کسرت" مردم را عادت چنانست که با هر امر تازه‌ای راه عناد می‌پیمایند و به نزاع و جدال و مخالفت اقدام می‌کنند و طولی نمی‌کشد که به لزوم و حقیقت آن پی می‌برند و به نصرت آن قیام می‌کنند. هر امر تازه‌ای را افراد بشر در آغاز به آن مخالف است در قرآن مجید می‌فرماید: "وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنَ الرَّحْمَنِ مُحَدَّثٍ إِلَّا كَانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ" (سوره الشعراء ۵ و الانبیاء ۲)

بشر بی‌چاره نه تنها با ادیان جدید بلکه با اختراعات و نظریات علمی فلسفی جدید هم در اول کار مخالف بوده و به تدریج با آن انس گرفته و به فوائد آن آگاه شده است گالیله و پیروانش که قائل به حرکت زمین و سیارات در دوره آفتاب شدند و برای اولین بار مردم از آنها داستان منظومه شمسی را شنیدند به او حمله کردند و در مجلس محاکمه او را مورد استنطاق قرار دادند و حکم به کفر او کردند و او را تهدید نمودند که اگر از گفته خود برنگردد زنده زنده او را می‌سوزانند و بسا نفوس بزرگوار را که به آتش بیداد سوزانیدند ولی به تدریج صدق نظریه گالیله آشکار شد و امروز اگر کسی بگوید که زمین مرکز عالمست و ساکن است حتی شاگردان دبستان هم او را مسخره می‌کنند. مخترع ماشین بخار و سایر نفوس عالی قدر همه به این درد مبتلی بودند ولی عاقبت حقیقت حال آشکار شد و اسلاف جاهل که بزرگان علم و اختراع را مورد اذیت قرار داده بودند ملعون اخلاف خود شدند. مرحوم جرجی زیدان مدیر مجلة الهلال در مجلة مزبور مقاله‌ای شیوا درخصوص غلبه حق و زهاق باطل نوشته که اینک در دسترس است و اگر خوف اطناب نبودی ترجمه آن را در اینجا مندرج می‌ساختم مشارالیه امثله تاریخیه بسیار مفید در این مقاله نوشته که برای رعایت اختصار از نقل آن صرف نظر می‌شود. حال مردم دنیا

از همان قرار است که در قرآن مجید فرموده: "ما یاتیه من ذکر من الرحمن محدث..." الخ که از قبل ذکر شد.

امر مبارک حضرت بهاء الله هم همینطور است حالا چون تازه است با او مخالفت می کنند ولی به تدریج که حقیقتش آشکار می شود آن را قبول خواهند کرد و لهذا در الواح بهاء الله این مژده به اهل عالم داده شده که عنقریب شریعت الله شرق و غرب را خواهد گرفت و وحشت جاهلانه نفوس زائل خواهد شد.

حضرت بهاء الله می فرماید: قوله العزیز: "عالم منقلب است و این انقلاب یوماً فیوماً در تزیید و وجه آن بر غفلت و لامذهبی متوجه و این فقره شدت خواهد نمود و زیاد خواهد شد به شأنی که ذکر آن حال مقتضی نه و مدتی بر این نهج ایام می رود فاذا تم المیقات یظهر بغتة ما ترتعد به فرائص العالم اذن ترتفع الاعلام و تغرد العنادل علی الافنان" این بیان مبارک در سال ۱۲۹۵ هجری قمری خطاب به حاجی محمد ابراهیم معروف به مبلغ که ساکن یزد و اهل شیراز بوده نازل شده است. و نیز در لوح ناصرالدین شاه می فرمایند: "سوف تشق الید البیضاء جیباً لهذه اللیلة الدلماء و یفتح الله لمدینته باباً رتاجاً یومئذ یدخلون الناس فیہ افواجا و یقولون ما قالته اللائمات من قبل لیظهر فی الغایات ما بدی فی البدایات." الخ

زنان ملامتگر زلیخا از یوسف که ندیده و نشناخته بودند بدگویی می کردند و زلیخا را در عشق یوسف کنعانی سرزنش می نمودند ولی چون او را دیدند فریاد برآوردند که " مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ" (یوسف ۳۱) و بیان مبارک در لوح ناصرالدین شاه اشاره به همین واقعه است که در قرآن مجید فرموده " فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ" (سوره یوسف ۳۱)

پیروان همه ادیان آئین خود را دواى سریع التأثير دردهای عالم معرفی می

نمایند

مکابرين جهول و ظلوم می نویسند و می گویند که تا دنیا در ظل قرآن و دین اسلام و مذهب اثنی عشری در نیاید صلح و سلام و نظم و آسایش در جهان موجود نخواهد شد. از آنها می پرسیم تمام دنیا را لازم نیست اسم ببرید مگر سنی و شیعه اثنی عشریه و شیعه هفت امامی اسمعیلیه و زیدیه و وهابیه و خوارج مسقط و ... و امروز در ظل اسلام و در سایه قرآن نیستند؟ پس چرا همه دشمن هم و به خون هم تشنه اند هزار و سیصد سال است که سایه اسلام و قرآن نتوانسته نقار و کدورت و بغض و عناد پیروان خود را از بین ببرد چه خون ها که ریخته شده و چه خرابی ها که روی داده و سنی و شیعه و اسماعیلی و زیدی و وهابی و خوارج اباضیه مسقط را مانند زید و عمر و علمای نحو هم چنان خصومت و دشمنی باقی و برقرار است. این چه ادعائی است که می کنند در مثل ها آمده "کل اگر طیب بودی سر خود دوا نمودی." تمام عالم و جهان بشر پیشکش اگر راست می گویند اول عداوت هزار ساله فیما بین خود را در ظل قرآن و سایه دین اسلام مرتفع کنند بعد دم از اصلاح عالم بزنند.

آقایان محترم این ادعا محدود به این نفوس نیست بلکه پیروان همه ادیان موجوده در عالم شریعت و دین و آئین خود را دواى سریع التأثير دردهای عالم معرفی می کنند از اسلام بگذریم که گفتیم و شنیدید اینک مسیحی ها را ببینید چگونه برای تبلیغ مردم جهان به مسیحیت کوشش می کنند و از آیات انجیل استشهاد می نمایند و می گویند و می نویسند که تا خلق عالم در ظل انجیل و سایه شریعت مسیح در نیایند جهان روی آسایش نمی بیند. پیروان کلیم نیز به همین معنی معتقدند و می گویند آنچه سبب عمار عالم و آسایش امم است احکام حضرت موسی و دستورات کتاب مقدس تورات است که به نص حضرت موسی ابدی است. زردشتیان

هم همین ادعا را دارند و تنها احکام دین بھی را کافل حضور سعادت دو جهان می شمارند همانطوری که مسلمین همین سخنان را می گویند و در کتب خود انتشار می دهند و در متون جرائد و مجلات و بالای منبر و اعماق محراب همین نوا را می زنند. بسیار خوب باید رسیدگی کرد باید تحقیق نمود به صرف ادعا نمی توان قناعت کرد.

آقایان محترم شما امروز و اقتضای امروز را در نظر بگیرید و قضاوت صادقانه بفرمائید فرض می کنیم مجمع بین المللی که برای نجات اهل عالم و اصلاح امم تشکیل شده و علما و فلاسفه و ارباب اقتدار و زمامداران امور جهان در آن مجمع حاضرند و برای دوی دردهای عالم که بر اثر جنگ ها و جدال ها و تعصبات به جهان مسلطند گفتگو می کنند و در آخر مباحثات خود به این نتیجه می رسند که تنها دین الهی می تواند عالم را نجات بدهد و جهان را بهشت برین کند. اعضای مجمع مزبور می خواهند رسیدگی کنند و از میان ادیان موجوده در جهان یک دین و آئین را که مناسب اقتضای وقت باشد انتخاب کنند و آن را دین جهانی معرفی کنند برای این منظور از علما و پیشوایان روحانی ادیان مختلفه دعوت می کنند و همه در آن مجمع رهیب حاضر می شوند رئیس آن مجمع رسمیت مجمع را اعلان می کند در آغاز پیشوای کلیمیان که عتیق ترین دین جهانست قیام می کند و اعلام می دارد که دوی دردهای دنیا احکام حضرت موسی است و شرحی از عظمت مقام موسی (ع) و غلبه او بر فرعون و نجات بنی اسرائیل از ظلم مردم مصر و اقامت چهل ساله قوم در بیابان و نزول تورات در کوه سینا بر حضرت موسی و سایر مطالب را ذکر می کند و می گوید پیروی از مذهب "ربانیم" که مذهب حق است سبب آرامش عالم و نجات امم است هنوز سخنش تمام نشده که حاخام مذهب "قرائیم" قیام می کند و شرحی در ابطال مذهب ربانیم و حقانیت مذهب قرائیم بیان می کند و در نتیجه بین پیشوایان ربانیم و قرائیم نزاع در می گیرد و ناگهان پیشوایان فرقه های یهود مانند صدوقیان و

کاتبان و فریسیان خود را در میان معرکه می اندازند و هریک مذهب خود را صحیح می شمارند و سایر مذاهب را باطل اعلان می کنند و در این بین نماینده یهودیان سامری قیام می کند و حقانیت مذهب خود را اعلام می دارد و چنان جار و جنجالی راه می افتد که به قول معروف آن سرش ناپیدا است.

من در اینجا نمی خواهم که شرح دقیق هریک از مذاهب مزبوره دین موسی و خصوصیات هر کدام را عرض کنم زیرا کتابی می شود ضخیم و می توانید برای اطلاع از این موضوع به کتاب اظهار الحق شیخ رحمت الله هندی علیه الرحمة و سایر کتب معتبر ملل و نحل مراجعه فرمائید. اعضاء انجمن جهانی که دچار سرگیجه شده اند پیشوایان مذاهب را ساکت می کنند و درباره دستورات و احکام تورات تحقیق می کنند و دستورات عجیبه راجع به اعیاد مختلفه و قربانی و اقسام آن را مورد دقت قرار می دهند و موضوع لزوم میخ طویلله آهنی به کمر بست را از نظر می گذرانند که حکم به آن برای هر یهودی خالص و مخلص در سفر تثنیه فصل ۲۳- آیه ۱۳ مذکور است و از همه مهم تر به وجوب اجرای ختنه که حکم ابدی و عهد ابدی الهی است بر می خورند و حکم قتل نفوسی که احترام روز سبت را نگاه نمی دارند از نظر می گذرانند و بالاخره همه اعضا بالاتفاق می گویند که این احکام عجیبه در دوره خود مؤثر بوده و امروز مطابق اقتضای زمان نیست و از این گذشته اگر کاری از این ساخته بود اول اختلافات بین مذاهب مختلفه این دین را مرتفع می ساخت این دین با این همه اختلاف به درد عالم امروز نمی خورد عالم امروز نمی تواند این احکام را قبول کند دینی که نتواند اختلافات داخلی خود را رفع کند چگونه می تواند اختلافات ملل دنیا را مرتفع سازد.

پیشوایان کلیمی کنار می روند و پیشوای زردشتی وارد می شود در حالی که سدره پوشیده و کشتی بسته و بوی نیرنگ او مشام ها را آزار می دهد، می گوید نجات جهان شریعت شت زردشت است و بعد شرحی از نشوه و برش نوم و احکام دشتان و استعمال نیرنگ و مینو و دوزخ و چینود و امشاسپندان و خرده اوستا و یشتها و گاتها و دخمه و گهنبار و آتش و رهرام و نجاست همه ملل و امم دنیا و طهارت زردشتی و سایر قواعد و قوانین بیان می کند و کتاب مسمی به صد در را که حاوی فروع احکام است بیرون می آورد به مندرجات کتاب گلدسته چمن و آینه آئین مزدیسنی و کتاب فروغ مزدیسنی و کتاب دینکرد اشاره می کند و طریقه زرتشتیان ایران را می ستاید و با رقیب خود دستور پارسیان هندی که به میدان مبارزه با او می آید به نزاع و جدال می پردازد و هنگامه گرم می شود و رئیس انجمن اعلام می دارد که این رویه و دین با این همه احکام عجیبه عتیقه و اختلاف مذهبش به درد عالم ما نمی خورد آنها هم برکنار می روند

و نوبت به کشیش مسیحی می رسد نماینده پاپ اعظم پیشوای مذهب کاتولیک به میان می آید و شرحی درباره اقاییم ثلاثه اب و ابن و روح القدس و اتحاد این اقاییم ثلاثه با هم و تفاوت درجات آنان من حیث الحقیقه می دهد و مسیح را ابن الله معرفی می کند که برای نجات اهل عالم از گناه خود را فدا کرد و شرحی از تولد مسیح از باکره عذرا و دخول روح القدس به شکل کبوتر در دهان مسیح بیان می کند و درباره غسل تعمید و عشای ربانی داد سخن می دهد و بیاناتی درباره عظمت مقام پاپ و قدرت خطابخشی او می گوید به خرید و فروش بهشت توسط پاپ توضیح می دهد و نسبت به روز سبت و ختنه و طلاق که نزد یهود معتبر است و محترم، اظهار بی اعتنائی می کند و آن مطالب را مورد تمسخر قرار می دهد و باز و بسته شدن ابواب آسمان را تابع اراده پاپ کاتولیک می داند که ناگهان نماینده پروتستان به میان می آید و ادعاهای او را رد می کند و مقامات عالیه پاپ را انکار می نماید و سخنانی دیگر از تعالیم

لوتر آلمانی بیان می‌کند و بعد پیروان کالون به میان می‌آیند و نمایندگان مذاهب یعقوبی و نسطوری و کویکرها همه حاضر می‌شوند و به رد و انکار یکدیگر می‌پردازند و چنان نزاع و جدال و هیاهویی راه می‌افتد که به اصطلاح مردم سگ صاحبش را گم می‌کند رئیس مجمع به صدای بلند می‌فرماید آقایان از شما هم امیدی نیست شما اول بروید اختلافات بین خود را مرتفع کنید بعد به فکر اصلاح عالم باشید.

ذات نایافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش؟

حضرت مسیح به جز دستورات اخلاقی چیزی دیگر نیاورده و احکام و فروع وضع نکرده و پولس رسول در نامه‌های خود به نام جانشین مسیح فروع و احکامی وضع کرده که ربطی به مسیح ندارد و ما را با آنها کاری نیست مسیح امر به محبت و صلح و صفا کرده ولی امم پیروان او به جان هم افتادند و جنگ‌های خونین هوائی و زمینی و زیردریائی راه انداختند و جهانی را به خاک و خون کشیدند. این‌ها به چه درد عالم امروز ما می‌خورد همین چند ماه قبل بود که در ایرلند بین کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها از نو جنگ‌های خونین آغاز شد دین مسیح و انجیل نمی‌تواند عهده‌دار صلح و سلام برای عالم بشود زیرا از برطرف کردن اختلافات داخلی خود عاجز است

پس از آن نماینده اسلام از میان علمای سنت و جماعت برخاست و شرحی از عظمت مقام رسول الله و اعجاز قرآن و خاتمیت رسول و ابدیت شریعت اسلام و احکام قرآن بیان کرده و فریاد می‌زند. می‌گوید فقط احکام قرآن می‌تواند جهان را نجات دهد و تنها مذهب ابوحنیفه است که سبب آسایش عالم است احکام قرآن اینست که فرموده: "جهاد با کفار واجب عینی است." قتل جمیع مشرکین "فَاَقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ وَاقْعُدُوا

لَهُمْ كُلٌّ مَّرْصِدٍ " (سوره برائۀ یا توبه ۵) سوره مبارکه برائۀ سربه سر شامل همین احکام است و فرموده که کفار و مشرکین را از روی زمین براندازید.

از جمله احکام اسلام که کافل سعادت دنیا و آخرت است جواز خرید و فروش غلام و کنیز است و بیان مبارک "ما ملکت ایمانهم" که مکرر در قرآن نازل شده اشاره به همین است. (آیه مبارکه) الرجال قوامون علی النساء (سوره النساء) حکم صریح تفوق و تسلط مردان بر زنان است. کتک زدن زنان و جدا کردن بستر آنان از احکام قرآن است که برای ادامه تسلط مرد بر زن اساسی محکم است. (سوره النساء) مرد می تواند چهار زن عقدی و الی ماشاء و اراد کنیز داشته باشد (سوره النساء) تحلیل اماء برای دیگران بطور موقت جائز است (فروع کافی و بحار الانوار) حرمت ربا (سوره بقره) تیمم به خاک و گل اگر آب نباشد در وقت ادای نماز واجبست (سوره النساء) در حینی که این سخنان را می فرمود فقیه شیعه اثنی عشریه از گوشه ای فریاد می زند متعه را هم بگو. متعه را هم بگو فقیه حنفی می گوید نه متعه حرام است فقیه شیعه با کمال عصبانیت از جای خود برخاسته و نزدیک فقیه حنفی می آید و در او آویخته و فریاد می زند که حضرت صادق (ع) فرموده: متعه در اسلام جایز است به دلیل آیه قرآن "فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن" (سوره النساء) فقیه حنفی فریاد می زند این آیه راجع به ازدواج است نه متعه. عامل متعه واجب القتل است آن دو نفر بر سر و روی هم تاخته در این بین پیشوایان مالکی و حنبلی و شافعی از اهل تسنن به یاری فقیه حنفی آمدند و دعوا بالا گرفته با نعلین ها بر سرهم می کوبند و لعنت و نفرین به هم می فرستادند رئیس انجمن آنان را از هم جدا کرد و پیشوای حنفی به گفته خود ادامه داده می گوید شرط ورود در دین اسلام و قبول شدن در این آئین نازنین اجرای ختنه است غیر مختون مسلمان نیست شما که می خواهید دین مقدس اسلام را دین جهانی قرار بدهید اول باید امر کنید که همه مختون شوند و خود شما هم همه باید

مختون شوید تا مسلمان واقعی باشید صدای نفرت و انزجار از نمایندگان انجمن بلند شده و فقیه حنفی بعد از مدتی با پیروان مذاهب حنبلی و شافعی و مالکی مرافعه و داد و فریاد می‌کند همه خسته می‌شوند و معلوم می‌شود که اسلام هم از جهت اختلاف داخله و وجود مذاهب مختلفه به درد سایر ادیان عتیقه مبتلی می‌باشد و کاری از او ساخته نیست خصوصاً احکام قرآن درباره زنان و فرمان تسلط مردان بر زنان از جمیع جهات که اصلاً به درد این عالم و آینده نمی‌خورد و اجازه اینکه مرد می‌تواند زن را کتک بزند (سوره نساء) از همه عجیب‌تر است.

بعد از همه، نماینده شیعه اثنی عشری مرتبه دوم به میدان می‌آید و شرحی از مذهب شیعه بیان می‌کند و می‌گوید ای نمایندگان مردم جهان من به شما مژده می‌دهم که عنقریب حضرت صاحب الزمان از جابلقا ظاهر می‌شود آن حضرت در سال ۲۶۰ هجری در سرداب منزل پدر خود در سامرا غایب شد و اینک در ماورای جبل قاف سلطنت می‌کند و هزاران اولاد دارد و به سن جوانی است و عنقریب ظاهر می‌شود و مشکل شما را حل می‌فرماید خوشحال باشید مسرور باشید هر روز صبح دعای عهدنامه و دعای دوره غیبت امام را بخوانید و هر روز یک دوره تسبیح بگوئید "اللهم عجل فرجه و سهل مخرجه" ناامید نباشید.

از طرفی نماینده صوفیان بر می‌خیزد و به صدای بلند می‌گوید آقایان، به حرف‌های این مرد یاوه‌باف گوش ندهید قائمیت شخصی نیست قائمیت نوعیه درست است.

پس بهر دوری ولی قائم است	آزمایش تا قیامت دائم است
هرکه را خلقش نکو نیکش شمر	خواه از نسل علی خواه از عمر

نماینده‌ی اسمعیلیه فریاد می‌کشد حجت وقت و نماینده خدا امام اسمعیلیه است در این وقت پیشوایان مذاهب مختلفه اسمعیلی به جان هم افتاده و بین پیروان نزار و پیروان مستعلی نزاع و جدال عجیبی برپا می‌شود اسمعیلیه ایران و هند به جان هم افتادند.

که نماینده خوارج به میان آمد و مسئله قبول شیخین و لعن و طرد صهرین را مطرح کرد و از طرفی نماینده زیدیه یمن سر راست می‌کند و سخن‌ها گفته و همه به جان هم می‌افتند رئیس مجمع بین المللی کوشش بسیار می‌کند تا آنها را از هم جدا فرموده و اعلان می‌کند دیانتی که این همه مذاهب مختلفه دارد و همه به خون هم تشنه‌اند کجا می‌تواند جهان را اداره کند و اهل عالم را به صلح و سلام برساند... حاضرین انجمن مدتی ساکت و آرام می‌شوند رئیس مجمع اعلان می‌کند که آیا نماینده دین دیگر هست که تا کنون خود را معرفی نکرده باشد در این وقت نماینده بهائیان قیام می‌کند و شرحی از تعالیم حضرت بهاءالله بیان می‌نماید و ثابت می‌کند که احکام و مبادی روحانیه حضرت بهاءالله مطابق مقتضای عهد و زمانست. تعالیم بهاءالله وحدت عالم انسانی است، وحدت ادیانست، تساوی حقوق رجال و نساء است، تعلیم و تربیت اجباری و عمومی است، تحری حقیقت است، تشکیل بیت العدل اعظم است که به انتخاب عمومی بهائیان شرق و غرب جهان انتخاب می‌شود، تعدیل معیشت است، وحدت لسان و وحدت خط است، معاشرت با جمیع ملل و ادیانست، طاهر شمردن جمیع من علی الارض از هر ملت است، اعتقاد به خدا و پیغمبران است، تعظیم شعائر الهیه است، اقرار به عالم بعد و عقیده به بقای روح است، امر به محبت عمومی و انذار از عداوت و دشمنی است، اهمیت دادن به علم و کمال است، اقرار به کتب آسمانی و حقانیت ثواب و عقاب اخروی است و از این قبیل بسیار و اما احکام فرعیه عبارت از اقامه‌ی صلوات و گرفتن

روزه است و حج بیت الله و سایر فرائض است که در کتاب اقدس منصوص است بهائی به موجب تعالیم بهاء الله از دخالت در سیاست ممنوع و مطیع اوامر و دستورات سلطان عادل است و پیرو قوانین هر مملکت است که در آن زندگی می کند. حکم جهاد و نزاع و جدال دینی در بهائیت ممنوع است بلکه باید با اعمال طیبه و اخلاق ممدوحه به تبلیغ و هدایت مردم قیام نمود و می فرمایند: "سیف لسان احد از سیف حدید است در شریعت بهاء الله بیع و شرای غلام و کنیز حرام است همه بندگان خدا هستند. تعدد زوجات در شریعت بهاء الله حرام است لعن و طعن و سب و شتم و مایتکدر به الانسان ممنوع است شرب مسکرات مطلقاً و قمار و آنچه سبب مضرات جسمانی و روحانی است به کلی ممنوع و حرام است تریاک و حشیش و امثالها ممنوع است. حضرت بهاء الله امر اکید درباره عفت و عصمت و امانت و صداقت فرموده و حضرت عبدالبهاء فرموده که ذره ای از عصمت اعظم از صد هزار سال عبادت و دریای معرفت است و نیز می فرمایند قوله الاحلی: "اهل بها باید مظاهر عصمت کبری و عفت عظمی باشند در نصوص الهیه مرقوم و مضمون آیه به فارسی چنین است که اگر ریّات حجال به ابداع جمال بر ایشان بگذرند ابداً نظرشان به آن سمت نیفتد مقصد اینست که تنزیه و تقدیس از اعظم خصائص اهل بها است... الخ

و در لوحی درباره صفات عالیه بهائی چنین مندرج گردیده "انهم رجال لویمرون علی مدائن الذهب لایتوجهون الیها و لو تمر علیهم ملکوت الجمال لن ترتد الیهن ابصارهم بالهوی اولئک خلّقوا من جوهر التقوی"

در شریعت بهاء الله ازدواج با اباعد توصیه شده و هرچه دورتر باشد بهتر است و جواز ازدواج با اقارب جائز مانند پسر عمو و دختر عمو و پسر عمه و دختر دایی و ... ولیکن دستور نهائی با بیت

العدل اعظم است اما اقتران با محارم، نعوذ بالله نهی صریح و حرمت محض است معاندین این آیین نازنین از قبیل وکیل و امثاله می نویسند و می گویند که غیر از زن پدر سایر محارم حلال است سبحان الله ان هذا لبهتان عظیم. بهائی به تمام معنی از اینگونه فجایع و فحشا پاک است. ملاحظه فرمائید و تحقیق کنید که بنات شوارع از چه دین و آئین هستند؟ و چرا حدّ اسلامی که عبارت از صد تازیانه است در مملکت اسلامی درباره آنها مجری نمی شود؟ آئین اسلام امروز چون تطابق خود را با اقتضای عصر زمان از دست داده لهذا قابل اجرا نیست حتی در ممالک اسلامی که این همه سنگ اسلام و قرآن را به سینه و سر می زنند اثری از اجرای آن حدود و احکام نیست و جمیع حدود اسلامی معطل مانده و اجرا نمی شود.

آقایان محترم امروز در عالم اسلام و در ممالک اسلامی دست دزد را نمی توانند قطع کنند با آنکه نص قرآن و صریح کتاب آسمانی است که می فرماید:

"وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ" (سوره مائده ۳۸)

امروز در عالم اسلام خرید و فروش کنیز و غلام عملی نیست شما در سراسر این مملکت ببینید کیست که بنگاه معاملاتی غلام و کنیز داشته باشد؟ اگر کسی این حرف را بزند همه مسلمین و شیعیان این سرزمین او را مسخره می کنند، امروز در ممالک اسلامی شراب خوار را هشتاد تازیانه نمی زنند و در هر قدم شراب فروشی ها به نظر می رسد و هیچکس مانع نمی شود نه عالم و نه جاهل بلکه اغلب مبتلی هستند که می تواند منکر این بدیهیات بشود امروز اهل فحشاء یعنی زانی محصن و زانیه محصنه را کسی سنگسار نمی کند، چرا؟ مگر اینجا مملکت اسلامی نیست؟ مگر این مردم دم از قرآن نمی زنند؟ پس چرا احکام قرآن را عامل نیستند؟ چرا در

کتاب قوانین قضائیه و غیرها اثری از این حدود اسلامیّه نیست؟ در عالم اسلام امروز رباخواری امری عادی است و معاملات بانک‌ها شاهد است با آنکه حرمت ربا به شرحی که از پیش گفته شد صریح قرآن است. از این قبیل بسیار است و احکام اسلام قابل اجرا نیست زیرا امروز مطابق اقتضای زمان حاضر نیست و دوره‌اش منقضی شده و مسلمین هم خودشان همه این مسائل را اقرار دارند ولی به اصطلاح، خود را از ناچاری "به کوچه علی چپ" می‌زنند در مملکت اسلامی قانون رسمی قضائی صریحاً بر خلاف دستورات شرعی صادر شده و اغلب قوانین قبل به حکم دولت نقض شده است فی‌المثل مقام زن در جامعه که به حکم قرآن مجید صفر بود و مرد حق داشت که به حکم قرآن زن خود را کتک بزند (سوره نساء) و حق تسلط به تمام معنی را بر زن خود به حکم "الرجال قوامون علی النساء" دارا بود امروزه به کلی عوض شده و به حکم اقتضای زمان در مملکت اسلامی حکم به آزادی زنان و تساوی حقوق آنان با مردان اعلام شده است و امروز زنان به مقامات عالیّه وزارت و نمایندگی مجلسین شوری و سنا رسیده‌اند امروز دیگر در ممالک اسلامی و در تمام دنیا زنان به تدریج به حقوق مسلوبه خود رسیده و می‌رسند امروز برای فرمان اسلامی "ان النساء نواقص الایمان نواقص العقول و نواقص الحظوظ" که در نهج‌البلاغه (خطبه ۸۰) وارد شده به هیچ وجه حکمی و ارزشی نمانده زیرا اقتضای زمان با آن مخالفست و بهاءالله از طرف خدا حکم آزادی زنان و تساوی حقوق زن را با مرد در ضمن مبادی عالیّه‌ی سماویه خود اعلان فرمود و خواه و ناخواه دارد اجرا می‌شود از این قبیل نمونه‌ها بسیار است و تمام آنها را نماینده بهائی در آن مجمع رهیب بین‌المللی عرضه می‌دارد و الواح بهاءالله را از قبیل کتاب اقدس و طرازات و اشراقات و تجلیات و آثار عبدالبهاء را مانند خطابات و غیرها به مقام ریاست مجمع بین‌المللی اهداء می‌کند و با کمال دقت مورد

رسیدگی قرار می‌گیرد و به اتفاق همه نمایندگان دین بهائی به نام دین جهانی الهی مورد قبول و احترام همه دنیا قرار می‌گیرد. "فانتظروا انی معکم من المنتظرین" (سوره الاعراف)

وحدت کلمه در آئین بهائی

بعضی از کوتاه نظران می‌گویند و می‌نویسند که وحدت کلمه در دین بهائی موجود نیست و به مذاهب مختلفه تقسیم شده و با وجود این اختلافات فیما بین چگونه می‌تواند مجری وحدت اصلیه در عالم باشد؟

جواب این سخن بی‌اصل اینست که این ادعا از طرف بدخواهان انتشار یافته و در عالم بهائی بحمدالله وحدت کلمه محفوظ بوده و هست و خواهد بود زیرا با وجود تشکیل بیت‌العدل اعظم الهی محال است که تشتت کلمه حاصل شود امروز عالم بهائی دارای وحدت کلمه است و اثری از انشعاب و انقسام در آن نیست اگرچه بعضی از دشمنان دیرین حرف‌ها زده‌اند و چیزها گفته و نوشته‌اند که بهائیت به چند فرقه منشعب و منقسم شده ولی اشهد الله هذا بهتان عظیم. خوبست مدعیان که این سخنان را می‌گویند نشان بدهند که این مذاهب متفرعه از اصل بهائیت کدام است؟ کی هستند و چه می‌گویند مجامعشان کجاست؟ مطبوعات و دستورات آنان چیست چه اثری و چه نشانه‌ای می‌توانند از آنها ارائه بدهند؟ امروز دین بهائی با حفظ وحدت کلمه خود را به همه عالم معرفی می‌کند امتش حاضر، احکامش موجود، کتاب‌هایش مطبوع و منتشر، معارفش منتشر، مشرق‌الاذکارهایش موجود، محافل ملیه و محلیه‌اش مرتب و منظم، اجتماعات روحانیه‌اش همه در ظاهر علی‌رئوس الاشهاد تشکیل می‌شود، بیت‌العدل اعظمش در مرکز روحانی و اداری خود با کمال عظمت موجود است، نه تنها در ایران بلکه در سراسر جهان آثارش ظاهر است انوارش باهر است می‌گویند. نه بسیار خوب امتحان کنید با آنها تماس

بگیرید آدرس آنها موجود است، مکاتبه کنید و جواب دریافت نمائید. اما آقایان که می‌گویند وحدت کلمه نیست و مذاهب مختلفه در دین بهائی پیدا شده است خوبست آنها را ارائه بدهند نام و نشان آنها را بگویند آثارشان را ارائه بدهند این آقایان همه‌اش حرف می‌زنند و تاکنون موفق نشده‌اند که کوچکترین نشانه و اثری از آنچه می‌گویند بنمایانند. مطمئن باشید که هرگز هم موفق نخواهند شد زیرا چیزی وجود ندارد که بتوانند نشانی از آن بدهند صرف نوشتن در مقالات و گفتار بی دلیل کافی نیست گوینده هرکه می‌خواهد باشد تا آنچه را می‌گوید نشان ندهد و ثابت ننماید حرفش به جایی نمی‌رسد از غول و نسناس هم خیلی سخن‌ها گفته‌اند... همه این‌ها هرکس بگوید هرکه می‌خواهد باشد تا دلیل قاطع اقامه نکند قابل قبول نیست میرزا محمد خان معروف به علامه قزوینی خیلی چیزها نوشته و گفته ولی همه‌اش افترا و تهمت است می‌گوید در بهائیت فلان و فلان پیدا شده اما نمی‌گوید که کی و کجا و نمی‌گوید که میوه چه درختی است و کجا قرار دارد. عجب این‌ها کی هستند که حتی نمونه کوچکی هم از آنها عرض اندام نکرده است و خود را معرفی ننموده موجود زنده، اثر باید داشته باشد شما در تمام عالم و شرق و غرب دنیا سفر کنید و بگردید و جستجو کنید اگر یک نفر پیدا کردید که بگوید من ازلی هستیم یا بیانی هستیم یا کل شی هستیم آن وقت درست است این‌ها همه معروف الاسم هستند ولی مجهول الجسم مانند انیاب اغوال که جز در مخلیه‌ی ارباب ضلال در جای دیگری وجود ندارند اسمی بی‌مسمی هستند این‌ها چه جور مذاهب مشعبه‌ای هستند که نه کتابی دارند و نه دستوری دارند نه ظهوری نه بروزی. امروز بهائی‌ها با کمال شجاعت و صداقت خود را در دوائر دولتی و اوراق استخدامی درستون مذهب بهائی معرفی می‌کنند و تا پای جان از دین و آئین حقه خود دفاع می‌نمایند آیا کسی را تا امروز دیده‌اید و یا شنیده‌اید که در اوراق استخدامی درستون مذهب خود را به نام ازلی یا ناقض یا کل شی و غیره معرفی نماید؟ یک

نفر برای نمونه نشان بدهید تنها بهائی است که در ظل وحدت کلمه بهائیت در راه عقیده خود جانفشانی می‌کند و به حکم آیه کریمه "الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون" (سوره یونس) هزاران نفوس حتی تا همین اواخر در راه عقیده خود کشته شدند چندی قبل بود که از هرمزک از قرای یزد هفت نفر بهائی بی‌گناه را قطعه قطعه کردند ولی آیا تاکنون در سراسر عالم و این مملکت ما ایران، یک نفر به نام طریقه و دفاع از مذهب ازلی یا ناقض یا فلان و بهمان به قتل رسیده و به این اسم‌ها مورد تعصب قرار گرفته است اگر هست بنمائید داستان ازلی و ناقض مخلوق مغزهای علیل دشمنان بهائیت است و در ردیف غول و نسناس است که ابداً وجود خارجی ندارد همه این‌ها کذب و مجعولست. البته چند نفر کوتاه فکر و ضعیف‌الرأی در اوائل امر خواستند خودنمایی کنند و در دین الله و کلمة الله رخنه‌ای ایجاد نمایند ولیکن همه در ظلمت محاق افتادند و راه به جایی نبردند و به کلی محو شدند مانند کذاب و سجاح که در دوره رسول الله (ص) مدعی مقام نبوت شدند و بلافاصله محو و نابود شدند.

ابتلای مدعیان باطل به ساعقه قهر الهی

آقایان محترم ملاحظه فرمائید در آغاز امر رسول الله و مقارن بعثت آن حضرت یکی از کشیشان مسیحی ساکن نجران به نام ابوعامر راهب در میان جزیره العرب قیام کرد و مردم را به ظهور نبی موعود در تورات و انجیل بشارت می‌داد.

و چون حضرت رسول (ص) مبعوث شدند و خود را مدعی من عند الله معرفی فرمودند ابوعامر راهب با پنجاه نفر از پیروانش دعوت رسول الله را تصدیق کردند و مؤمن شدند و طولی نکشید که بر اثر اهواء باطله و توقعات زائده از حضرت رسول (ص) روی برتافت و خود مدعی مقامی شد و در مقابل مسجد قبا که رسول الله در آغاز هجرت به مدینه در آن سرزمین بنا فرمودند ابوعامر

هم به تاسیس مسجدی پرداخت که در قرآن مجید از آن به مسجد "ضرار" تعبیر شده و خداوند از آن مسجد و آن مدعی باطل در قرآن مجید چنین یاد فرموده قوله تعالی:

"وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفْنَ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ لَا تَتُّمُّ فِيهِ أَبَدًا لِمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ".

(سوره توبه ۱۰۷-۱۰۸))

ابوعامر و پنجاه نفر پیروان خود با رسول الله از در مخالفت برخاست و به قیصر روم پناه برد تا به کمک او لشکری فراهم کند و رسول الله را از بین بردارد و اساس اسلام را منهدم و اساس معجول خود را راه بیندازد و طولی نکشید که به کلی محو و زائل شد و از او و پیروانش جز اسمی باقی نماند داستان ابوعامر راهب در تاریخ اسلام مشهور و تفصیل آن در کتب معتبره و از جمله در ناسخ التواریخ سپهر کاشانی در مجلد هجرت مسطور است "فاعتبروا یا الولی الابصار"

در دوره حضرت مسیح (ع) تنی چند مدعی مقامات شدند و خود را موعود کتاب معرفی کردند مانند یهودای جلیلی و تئودای سوری که در رسائل انجیل نامشان آمده (یهودای جلیلی احوالش در باب پنجم اعمال رسولان آمده و نام تئودای سوری در اعمال رسولان از رسائل انجیل فصل پنجم و در تاریخ یوسیفوس نیز مذکور است) و پیروان پیدا کردند ولی به زودی به صاعقه قهر الهی مبتلی شدند و به کلی محو و مضمحل شدند و اثری از آنها باقی نماند به جز اسمی که عبرت اولوالابصار است و از این قبیل بسیار است.

در دوره بهاءالله هم کوتاه نظری چند مانند ابوعامرو و تئودا و یهودا و مسیلمه و سجاح پیدا شدند و خواستند عریده ای آغاز کنند و خودنمایی نمایند ولیکن دست غیب آمد و برسینه نامحرم زد. همه به حفره عدم خزیدند و امروز در سراسر عالم یک نفر نیست که مدعی پیروی از آنان باشد و فقط اسامی آنان عبرة للناظرین باقی مانده است. اگر می گوئید هستند نشان بدهید و موقعیت مناسب را از دست ندهید امروز بهائیت و تشکیلاتش در شرق و غرب عالم موجود است و آثار دین بهاءالله در همه جا آشکار، مشرق الاذکارها در ممالک مختلفه به نام او برپا شده و امتش به احکامش عاملند و در راهش جانفشانند "كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ" (سورة الرحمن ۲۶-۲۷)

اگر سلطان مقتدری بر اریکه سلطنت بنشیند و در آن حین چند نفر مدعی پیدا کند و آن مدعیان کذاب را با قوه و قدرت خود به جای خود بنشانند و آثارشان را محو کند و اثری از آنها باقی نگذارد آیا باز هم می توان گفت که آن سلطان گرفتار مدعیان است؟ البته چنین سخنی بسیار ناروا و عین خطاست آری مدعی بود و خیال طغیان داشت ولی اسیر پنجه قدرت و قوت سلطان مقتدر حقیقی گردید و با خاک یکسان شد و به جز انوار قدرت سلطانی چیزی باقی نمانده که خودنمایی کند فاعتبروا یا اولی الابصار.

دنباله گفتار درباره جواب اعتراض وکیل پایه یک که گفته بود بهائیت دین نیست و... کم کم به طول انجامید و منصفین و طرفداران عدل و انصاف به حقیقت احوال بهائیت پی بردند و به کیفیت سخنان سخیف و گفته های بیهوده وکیل مذکور و سایر معترضین به امر حضرت پروردگار آگاه شدند. این بحث را به همین جا خاتمه می دهیم و به جواب بهتان دیگر و افترای عجیب تر جناب وکیل که به امر بهائی وارد آورده می پردازیم.

رد ادعای الوهیت حضرت بهاءالله در لوح هیکل الدین

جناب وکیل در لائحہ اعتراضیہ خود در ضمن اثبات فساد عقیدہ بهائیان بہ زعم خود کہ باطل اندر باطل است دلیلی یافتہ بسیار علیل و چنین نوشتہ.

... حضرت بهاءالله پیشوای بهائی‌ها بہ شرح ذیل شخصاً دعوی خدائی کردہ است و تبعہ او یعنی تابعین ملت بهائی کہ بگفتہ آن پیشوا او را خدا می دانند عقلاً و علماً عقایدشان فاسد و کاسد و باطل و طبعاً محکوم بودند و بہ شرح آتی دلائل فساد عقیدہ فرجام خواه را بہ وصف ذیل از لحاظ مبارک می گذرانند.. الخ

ماشاءالله جناب وکیل در نگارش این لایحہ معجزہ کرد و بقدری انشاء سلیس روان منسجمی نگاشته کہ دست ہمہ منشیان جهان را از پشت بستہ درست در عبارات او دقت کنید کہ گفتہ "تبعہ او یعنی تابعین ملت بهائی... این شرح و تفصیل مثل آن می ماند کہ شاعر عرب گفتہ.

کأنهم و الماء من حولهم قوم جلوس حولهم ماء

و درست مانند گفتار شاعر قمی "دلشاد ملک معارف" است کہ فرمودہ:

آنچه در جوی می رود آب است هرکہ بیدار نیست در خوابست

تبعہ او یعنی تابعین ملت بهائی... باری ایشان در اول گفتار خود برای اثبات ادعای الوهیت بهاءالله ذکر کتاب و لوح هیکل الدین را فرمودہ اند... آقایان اگر شما در میان آثار و کتب حضرت بهاءالله کتابی یا لوحی بہ اسم هیکل الدین پیدا کردید و بہ ما نشان دادید کہ این لوح مسمی بہ هیکل الدین از بهاءالله است دیگر ما حرفی نداریم و گفتہ های وکیل را تصدیق می کنیم. ایشان نوشتہ اند هیکل الدین متمم کتاب بیان است این ہم ادعای سخیف و جاہلانہ دیگر

جناب وکیل پایه یک است این آقایان از بیچارگی در این ایام به فکر جعل رسائل و کتاب به نام باب و بها برآمده و چندی قبل شخصی که اینک در مشهد خراسانست رساله‌ای به نام پنج شأن از آثار باب جعل کرد و آن را مملو از جملات عجیبه ساخت و هزاران ترهات به هم بافت و به خیال خود آفتاب را خواست گل اندود کند ولی حقه و خدعه‌اش به زودی کشف شد و خود به شخصه فوراً آن را جمع‌آوری کرد به هر حال بهائی نه کتابی به اسم هیکل‌الدین می‌شناسد و نه بهاءالله چنین کتاب یا لوحی به این اسم دارد. جناب وکیل استدلال ایشان وقتی است که چنین کتابی را که نام برده‌اند ثابت کنند که از حضرت بهاءالله است آخر صریحا ایشان نوشته‌اند که بهاءالله دعوی خدائی کرده و تبعه‌ی او به الوهیت او معتقدند باید این ادعا را از روی آثار بهاءالله که مورد قبول اهل بها باشد اثبات کنند نه از روی جعل و هوی، یادم آمد از آن مثل معرفی که آن آخوند گفته بود "حسن و حسین هر سه دختران معاویه" حقیقه جناب وکیل نهایت اعجاز را در وکالت انجام داده و روی هم کاران خود را سفید کرده تهمت تا این درجه افتراء تا این حد! سبحان الله.

چشم باز و گوش باز و این عمی حیرتم از چشم بندی خدا

رد ادعای الوهیت حضرت بهاءالله در قصیده عز ورقائیه

از همه مضحک‌تر استدلال جناب وکیل بیچاره برای اثبات الوهیت بهاءالله به مندرجات قصیده عز ورقائیه است. که در لائحہ اعتراضیه سخیفه خود آن را ذکر کرده و می‌گوید بهاءالله فرموده، "کل الاله... الخ

جناب وکیل به جای کلمه قصیده کلمه قضیه نوشته ندانسته که موضوع چیست و از قضیه تا قصیده هزاران مرحله فاصله است وکیل بیچاره که خودش این آثار را ندیده و از روی

یادداشت‌های ناقص و سراسر غلطی که همدستان انجمن اسلامی او به مشارالیه داده‌اند هرچه را دیده نوشته غافل از آنکه بی‌اطلاعی خود را آشکار کرده است وکیل واقعی باید هر چیزی را که می‌خواهد استشهاد کند خودش رسیدگی کند نه آنکه به گفته این و آن اکتفا نماید و در نتیجه خویش را مفتضح سازد قطع نظر از این مطلب اصلاً بیت مزبور را که از قصیده نقل کرده درباره الوهیت بهاءالله نیست آقای وکیل فریب همکاران متعصب خود را خورده و یادداشت غلط آنان را درست پنداشته و به صراحت نوشته که بهاءالله به استناد این بیت که فرموده: "کل الالوه من رشح امری تالتهت" مدعی الوهیت شده است این وکیل عجیب ندانسته که این بیان در آن قصیده از ناحیه شخص بهاءالله نیست نقل بیان ووحی ذات غیب است که توسط حوریه روحانی به بهاءالله القا شده است این ذات غیب است که می‌گوید "کل الالوه من رشح امری تالتهت..." نه حضرت بهاءالله و فقط بهاءالله فرمایش ذات غیب الهی را نقل فرموده.

آقایان شما با دقت و تحقیق آن قصیده را بخوانید تا به اصل موضوع مطلع شوید و عدم توجه وکیل را مشهود و مجسم بینید بهاءالله که مظهر عبودیت کبری است در مقابل محبوب غیبی خود به راز و نیاز می‌پردازد و با کمال خضوع خشوع از معشوق غیبی خود تمنای رافت و لطف و شفقت می‌نماید هرچه معشوق غیبی بر ناز می‌افزاید او به نیاز می‌پردازد چو یار ناز نماید شما نیاز کنید. و در حضرت معشوق واقعی خود زحماتی را که در راه عشقش تحمل کرده یکایک در ابیات قصیده مزبوره بیان می‌کند و پس از آنکه این مراتب را در ابیات قصیده ذکر می‌فرماید و شرح احوال را بتمامه نقل می‌کند می‌گوید که معشوق غیبی و محبوب واقعی من در مقابل راز و نیازها و تضرع‌های من لب به سخن گشود و فرمود:

رجوت بظنک وصلی هیئات لم یکن بذاک جری شرط ان وفیت توفت

بعد از لسان معشوق آنچه را شنیده در ابیات بعد ذکر می کند تا می رسد به اینجا که معشوق
غیبی واقعی چنین فرموده که:

"کل الاله ... الخ

پس این گفتار ذات غیب است نه کلام بهاءالله که مدعی الوهیت شده باشد این بیان مبارک
ذات غیب که به بهاءالله فرموده "کل الاله..." در ردیف تبارک الله احسن الخالقین قرآن مجید
است هر چند که در سراسر عالم آفرینش خالق جز او نیست معذک فرموده احسن الخالقین
و هر چند پروردگاری جز او نیست از القاب عظیمه او رب الارباب است و هر چند اله و خداوندی
جز او نیست معذک فرموده "کل الاله من رشح امری تالیهت... الخ و اینست ابیاتی که حوریه
غیبی از لسان ذات غیب الهی به بهاءالله ابلاغ می کند می فرماید:

بالروح نادتنی و قالت ان اصبر فقد عرفت بکل ما انت استدلت

وانی لم ازل قد کنت فی قدمه وانی لن یحد قد کنت فی نزهه

فکم من عادل قد کان عندی ظالماً وکم من عالم قد کان عندی کجهلة

کل العقول من جذب سری تولیهت کل النفوس عن غن رائی تحیت

کل الاله من رشح امری تالیهت کل الربوب عن طفع حکمی تربت

آقایان محترم ملاحظه فرمودید که نه ادعای الوهیت در کار است و نه بهاءالله خود را خدا
خوانده و نه تبعه او بهاءالله را خدا می دانند آری او را مظهر امرالله و فرستاده خدا و نماینده خدا
و مظهر صفات و اسماء خدا می دانند نه عین ذات خدا... آنچه را جناب وکیل نوشته بهتان

صرف و تهمت محض است که شیوه دیرینه و عادت همیشگی اوست که به جای حق حقیقت تهمت بزند و دروغ بگوید و به امضای خود منتشر کند آقایان محترم شما به کتب بهاءالله که امروز در شرق و غرب عالم موجود به السنه مختلفه ترجمه شده است مراجعه فرمائید اگر کوچکتر اشاره ای که دلالت بر عدم وجود خداوند آفریدگار عالم داشته باشد پیدا کردید آن وقت حق با وکیل و امثال اوست که اهل بها را فاسد العقیده بدانند آقای وکیل اعلان کرده که بهاءالله دعوی الوهیت کرده منکر ذات غیب منیع لایدرک الهی شده سبحان الله هذا بهتان عظیم حضرت ولی امرالله در مقدمه رساله امر بهائی تصریح به عظمت و قدرت و جلالت ذات غیب منیع فرموده و آن را از معتقدات اولیه اهل بهاء معرفی فرموده. از قبل در این لائحہ فقرات الواح بهاءالله از قبیل لوح حمد مقدس و غیرها ذکر شده که دلالت بر ذات غیب منیع لایدرک دارد بهاءالله در مقدمه لوح سلطان ناصرالدین شاه قاجار می فرماید "یا ملک الارض اسمع نداء هذا المملوک انی عبد آمنت بالله و آیاته و فدیت بنفسی فی سبیلہ" آیا این بیان مبارک ادعای الوهیت است من نمی دانم آقای وکیل در مقابل این بیانات صریحه واضحه که دلالت بر عبودیت و اقرار به عظمت ذات غیب الهیه دارد چه می گوید؟

آقایان محترم بهاءالله خود را مهبط وحی حضرت ذوالجلال می داند و با دلائل واضحه صدق ادعای خود را به اثبات رسانیده و هیچ جا نگفته که من ذات غیب منیع لایدرک هستم بهاءالله آنچه را که فرموده از خودش نمی داند بلکه می گوید از طرف خدا به من وحی شده و مامور به ابلاغ آن هستم. آنچه فرموده فرمان الهی است که به قلب منیرش نازل شده "انه نزله علی قلبک" و از لسانش جاری شده...

آری در برخی از مقامات آیات مبارکات الهیه که از لسان مطهرش جاری شده مصدر به کلمه قل می باشد و در برخی مقامات فاقد این تصدیق است و مشابه آن در قرآن مجید بسیار است فی المثل در مقامی در قرآن مجید فرموده " قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ " (سوره واقعه ۴۹) قل یا ایها الکافرون (سوره کافرون) و از این قبیل بسیار است و در مقامی فرموده " وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفَتْ عَلَيْهِ فَالْتَقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ " (سوره القصص ۷) کم من قریه اهلکناها... (سوره اعراف) و از این قبیل بسیار است حال که می تواند بگوید که حضرت رسول (ص) مدعی الوهیت شده؟ زیرا می فرماید و اوحینا... یعنی ما وحی کردیم به مادر موسی ... البته گفتاری چنین، دلیل بر جهل و بی اطلاعی گوینده است.

گرچه قرآن از لب پیغمبر است هرکه گوید حق نگفته کافر است

مطلق این آوازه ها از شه بود گرچه از حلقوم عبدالله بود

این همه آواز کرنا و دهل نغمه ای باشد از آن ناقور کل

بنابراین آنچه را بهاء الله گفته از خودش نیست وحی پروردگار است می فرماید "تالله ان البهاء ما ينطق عن الهوى" در لوح ناصرالدین شاه فرموده "یا سلطان انی کنت کاحد من العباد وراقدا علی المهاد مرت علی نساء السبحان و علمنی علم ماکان لیس هذا من عندی بل من لدن عزیز علیم و امرنی بالندا بین الارض و السماء و بذلک ورد علی ما تذر فت به عیون العارفين ما قرئت ما عند الناس من العلوم و مادخلت المدارس فاسئل المدينة التي کنت فيها لتوقن بانی لست من الکاذبین هذه ورقة حرکتها اریاح مشیه ربک العزیز الحمید هل لها استقرار عند هبوب اریاح عاصفات لا و مالک الاسماء و الصفات بل تحرکها کیف ترید لیس للعدم وجود تلقاء

القدم قد جاء امره المبرم وانطقنى بذكره بين العالمين انى لم اكن الا كالميت تلقاء امره قلبتنى
يد ارادة ربك الرحمن الرحيم هل يقدر احد ان يتكلم من تلقاء نفسه بما يعترض به عليه العباد
من كل وضيع وشريف لا والذى علم القلم اسرار القدم الا من كان مؤيدا من لدن مقتدر قدير...
يشهد كل جوارحى بانه لا اله الا هو والذين بعثهم بالحق وارسلهم بالهدى اولئك مظاهر
اسمائه الحسنى ومطالع صفاته العليا ومهابط وحيه فى ملكوت الانشاء وبهم تمت حجة الله
على ماسواه ونصبت راية التوحيد وظهرت آيه التجريد وبهم اتخذ كل نفس الى ذى العرش
سبيلا نشهد ان لا اله الا هو لم يزل كان ولم يكن معه من شئى ولا يزال يكون بمثل ما قد
كان تعالى الرحمن من ان يرتقى الى ادراك كنهه افئدة اهل العرفان او يصعد الى معرفة ذاته
ادراك من فى الاكوان هو المقدس عن عرفان دونه والمنزه عن ادراك ماسواه انه كان فى
ازل الازال عن العالمين غنياً ... وانت تعلم يا الهى بانى ما اردت فى امر الا امرك وما
قصدت فى ذكر الا ذكرك وما تحرك قلمى الا وقد اردت به رضائك و اظهار ما امرتنى به
بسلطانك ترانى يا الهى متحيراً فى ارضك ان اذكر ما امرتنى به يعترض على خلقك وان
اترك ما امرت به من عندك اكون مستحقاً لسياط قهرك وبعيداً عن رياض قربك لا فو عزتك
اقبلت الى رضائك واعرضت عما تهوى به انفس عبادك... فارحم يا الهى هذا الفقير الذى
تشبث بذيل غنائك وهذا الذليل الذى يدعوك بانك انت العزيز العظيم... كنت نائماً على
مضجعى مرت على نفحات ربي الرحمن وايقظتنى من النوم وامرنى بالنداء بين الارض و
السماء ما كان هذا من عندى بل من عنده ويشهد بذلك سكان جبروته وملكوته واهل مدائن
عزه فونفسه الحق لا اجزع من البلايا فى سبيله ولا عن الرزايا فى حبه ورضائه... الخ.

در سورة الهيكل (با هيكل الدين مجعول كه وكيل گفته اشتباه نشود) خطابات مهمينه از ذات
اقدس غيب الهى بر قلب اطهر بهاء الله نازل شده و در كتاب اقدس به صراحت عبوديت و

مظهریت خود را ذکر فرموده است یعنی آنچه را ذات غیب به او وحی کرده بیان فرموده است لوح حمد مقدس را که از قبل ذکر شد مجدداً مورد مطالعه قرار بدهید تا حقیقت احوال آشکار شود و کسی فریب دروغ‌ها و افتراءات امثال وکیل را نخورد آیا آیه " وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى " که درباره‌ی رسول الله است و در سوره انفال (۱۷) نازل شده دلیل بر ادعای الوهیت رسول الله است و آیا آیه " إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ " که در سوره الفتح (۱۰) نازل شده دلیل بر ادعای الوهیت رسول الله است؟ حاشا وکلا خودش به امر خدا فرموده اشهد ان محمدا عبده ورسوله، حضرت بهاء الله هم به همین منوال عمل فرموده است. وکیل در لائحہ خود اشاره به لوح شیخ نجفی کرده و از راه لطف و مرحمت او را معرفی فرموده است و بعد سخنانی به هم بافته است که بهاء الله در آن لوح مدعی الوهیت شده است اینک عین مندرجات لوح نجفی را برای اطلاع اهل انصاف نقل می‌نمایم تا حقیقت آشکار شود و تا سیه روی شود هر که در او غش باشد"

می‌فرمایند: آن جناب (آقا نجفی) یا غیر گفته سوره توحید را ترجمه نمائید تا نزد کل معلوم و مبرهن گردد که حق لم یلد و لم یولد است و بابی‌ها به ربوبیت و الوهیت قائلند یا شیخ این مقام فناء از نفس و بقاء بالله است و این کلمه اگر ذکر شود مدل بر نیستی بحث بات است این مقام لا املک لنفسی نفعا و لا ضرا و لاحیره و لانشورا است یا شیخ علمای عصر در تجلیات سدره بیان لابن عمران در طور عرفان چه می‌گویند آن حضرت کلمه را از سدره اصغا نمود و قبول فرمود ولیکن اکثری از ادراک این مقام محروم چه که بما عندهم مشغولند و از ماعند الله غافل آیا در این فقره که خاتم انبیا روح ماسواه فداه فرموده چه می‌گویند می‌فرماید "سترون ربکم کما ترون البدر فی لیلہ اربعۃ عشر" و حضرت امیر علیه السلام در خطبه‌ی طتنجیه می‌فرماید "فتوقعوا ظهور مکلم موسی من الشجرة علی الطور" و هم چنین حسین بن علی علیه

السلام می فرماید "ا یكون لغيرك من الظهور ما ليس لك حتى يكون هو المظهر لك عميت عين لاتراك" امثال اين اذكار از بیانات اولیاء صلوات الله علیهم مذکور و مشهود و در کتب معتبره موجود طوبی لمن ينظر ويتكلم بالصدق الخالص... " و در سورة الملوک می فرماید "و منکم من قال ان هذا هو الذی ادعی فی نفسه ما ادعی فوالله هذا البهتان عظیم و ما انا الا عبد آمنت بالله و آیاته و رسله و ملائکته و یشهد حینئذ لسانی و قلبی و ظاهری و باطنی بانه هو الله لا اله الا هو و ما سواه مخلوق بامرہ و من جعل بارادته لا اله الا هو الخالق الباعث المحیی الممیت ولكن انی حدثت نعمة التی انعمنی الله بجوده و ان کان هذا جرمی فانا اول المجرمین... " الخ

ملاحظه فرمائید که به چه صراحت عبودیت و مظهریت خود را اعلام فرموده و اگر بخواهم شواهد دیگر برای اثبات مدعای خود اقامه کنم و بیانات مبارکه را نقل کنم "قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا". (کهف ۱۰۹) اهل انصاف را آنچه ذکر شد کافی است و اما امثال وکیل پایه یک از آنها هستند که در قرآن مجید درباره آنان فرموده "وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا". (سورة الاعراف ۱۴۶)

شیخ اکبر محیی الدین در کتاب معروف خود "فتوحات مکیه" در باره مظهریت رسولان الهی و اعمال و افعال آنان که به اراده الهیه است شرحی کامل فرموده که علامه آل محمد در کتاب الدلیل والارشاد آن را نقل کرده و ترجمه آن به فارسی چنین است: محیی الدین در باب ۲۹۲ کتاب خود چنین فرموده است نور آفتاب چون بر قرص ماه بتابد آثاری از ماه ظاهر می شود که از دیگری به ظهور نمی پیوندد و در این مطلب شکی نیست بر همین قیاس است تجلی خداوند بر نفوس مقدسه چون عنایت الهی شامل یکی از بندگان شود و قلب او محل تجلیات گردد

افعال مخصوصه از او به ظهور خواهد رسید هر چند اساس این افعال مخصوص راجع به اقتدار الهی است یعنی از خود آن شخص صادر نشده ولکن در ظاهر حکم به ظاهر می شود مانند آفتابی که در آب صافی بتابد عقل انسان حکم می کند به اینکه قرص ماه فی نفسه فاقد نور شمس است و آفتاب در حین تجلی بر ماه از مقام عظیم خود ساقط نشده و انقلابات ذاتی برای او حاصل نگردیده بلکه آفتاب در علو مقام خویش ثابت و برقرار است و قرص ماه محل تجلی انوار شمس است بنابراین نمی توان گفت که ماه تبدیل به آفتاب شده یا آفتاب مبدل به ماه گردیده است نه انقلاب حقیقت است نه حلول است نه اتحاد است بلکه مقام تجلی است. قلب بندگان بر همین قیاس است صفات خاصه خداوندی هیچ وقت در مخلوق او تحقق ذاتی ندارد و خدا هرگز در بنده خود حلول نمی کند اگر اعمال عجیبه ای از بندگان آشکار می شود که سبب تشبیه به اعمال خداوندی است بواسطه تجلی انوار حق در قلوب بندگان است نه اینکه خدا بنده شده یا بنده خدا گردیده است ... الخ (ص ۲۲-۲۳ ترجمه فارسی دلیل و ارشاد)

مفهوم لا اله الا انا الغریب المسجون

جناب وکیل پایه یک در لائحه اعتراضیه خود اشاره به بعضی جملات کرده که در الواح مبارکه صادر شده است مانند "لا اله الا انا الغریب المسجون" و امثال آن و در این باره سخنانی گفته و ترجمه فارسی بیانات مبارکه را به الفاظ خود نقل کرده و به خیال خود ایراد مشکل و بنیان کن اقامه کرده غافل از آنکه این سخن او هم مانند سایر اعتراضاتش بی پایه و بی اساس است از این قرار وکیل نوشته که برای اثبات فساد عقیده بهائیان دلیلی واضح تر از آنچه ذکر شد نیست و محتاج به دلیل دیگر نیست حال بیائید در این خصوص هم تحری و دقت کنیم تا حقیقت آشکار شود.

از قبل گفته شد که مظاهر مقدسه الهیه آنچه را دستور می‌فرمایند و تعلیم می‌دهند از خودشان نیست بلکه پیغام الهی را که بر قلب منیرشان از ساحت غیب مطلق می‌رسد به خلق خدا ابلاغ می‌کنند " مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ " (۹۹/۵) و هم چون دستگاه گیرنده‌ای هستند که امواج وحی را از عالم غیب می‌گیرند و صحیح و سالم بدون هیچگونه دخالتی از طرف خودشان با کمال امانت به خلق می‌گویند " ما ينطق عن الهوى ان هو الا وحى يوحى " (سوره النجم) نظر به همین ادعای وحی و بعثت من عند الله است که مظاهر مقدسه الهیه در هر عصر و زمان مورد اعتراض و ایراد مردم جاهل می‌شوند و اگر این ادعا از طرف رسولان الهی نبود به هیچ وجه مردم با آنان کاری نداشته و مخالفتی نمی‌نمودند و اذیت و آزاری به آنان وارد نمی‌ساختند و چون آن نفوس مقدسه از خود ادعائی نداشته‌اند و صرفاً بواسطه انتساب گفتار و دستورات خود به خدا دچار مصائب و بلیات می‌شوند و درحقیقت آنچه بر ایشان وارد می‌شود به خدای غیب منیع که آنان را فرستاده وارد می‌شود اگر آنان را به زندان اندازند بواسطه آنست که مدعی من عند الهی هستند پس خدا را درواقع به زندان انداخته‌اند و هم چنین سایر مصائب و بلیات که به مظاهر مقدسه و رسولان الهی وارد شده و می‌شود درحقیقت به خداوند متعال که آنان را مأمور به ابلاغ پیام خود به خلق خود نموده است وارد می‌شود فی المثل معاندین خونخوار در زمین کربلا خون مطهر حضرت حسین بن علی سیدالشهداء علیه السلام را به خاک ریختند آن حضرت را اسیرکردند و شهر به شهر و دیار به دیار گردانیدند ولی می‌بینیم که در زیارتنامه آن حضرت که از امام علیه السلام مأثور است خون سیدالشهداء را خون خدا فرموده است "السلام عليك يا ثارالله و ابن ثاره و الوتر الموتور" خون آن حضرت را خون خدا نامیده‌اند و آن حضرت را پسر خون خدا خوانده‌اند آیا درحقیقت خداوند آفریدگار جهان خون دارد؟ جسم و جسمانی است؟ نه بدیهی است که خداوند منیع غیب لایدرک خون ندارد و این تعبیر از آن جهت

است که سیدالشهداء در راه خداوند تحمل مصائب فرموده و از جهت انتساب به خداوند بود که مردم با او و ادعای او مخالفت کردند و خورش را به خاک ریختند و در حقیقت خون خدا را ریختند.

مسلمین با رسول خداوند بیعت می کردند دست آن حضرت بود که بالای دست مردم قرار می گرفت و بیعت می کردند ولی در قرآن مجید می فرماید " إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمِنْهُ فَسْيُوتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا " (سوره الفتح ۱۰)

این مطلب از آن جهت است که متکلم حقیقی خداوند است و از قبل ذکر شد که مقام رسولان الهی مقام فناست و از خود چیزی نمی گویند و گفتار محیی الدین عربی در فتوحات مکیه از قبل ذکر شد به خاطر آورد و دقت فرمائید و از این جهت است که مطابق اصطلاح مردم و تقریب افهام بشر به حقایق الهی از صفات و کمالات عالیه به صفات الله و کمال الله تعبیر می فرمایند و مثلاً می گویند عین الله، سمع الله، ید الله، لسان الله با آنکه خداوند جسم و مادی نیست مانند خلق خود دارای چشم و گوش و دست و زبان ظاهری جسمانی نیست با این همه برای فهم مردم از صفات عالیه و صفات کمالیه الهی از راه تشبیه به چشم و گوش و زبان و دست و غیره تعبیر شده است و چون خدا امر به بیعت فرمود و مردم با رسول الله بیعت می کردند از ید الرسول تعبیر به ید الله فرموده تا اعلان فرماید که محمد رسول الله از خود اراده و میل شخصی ندارد و آنچه می کند و می فرماید از طرف خداست و در حقیقت خداوند به لسان او سخن می گوید و با دست او بیعت می کند.

در قرآن مجید می‌فرماید که خداوند از بندگان خود قرض می‌کند و هرکس به خداوند مبلغی قرض بدهد با ربح چند برابر خداوند به او خواهد پرداخت یعنی هفتصد برابر آنچه داده دریافت خواهد کرد و این صریح قرآن است که در سوره‌های دوم و پنجاه و هفتم و شصت و چهارم مکرر مسئله قرض را فرموده است در سوره دوم بقره می‌فرماید "من ذا الذی یقرض الله قرضاً حسناً فیضاعفه له اضعافاً کثیره... و در سوره الحديد می‌فرماید: "من ذا الذی یقرض الله قرضاً حسناً فیضاعفه له و له اجر کریم" و در سوره التغابن فرموده: "ان تقرضوا الله قرضاً حسناً فیضاعفه لکم ویغفر لکم و الله شکور حلیم" و مسئله یک بر هفتصد را هم در سوره بقره فرموده "کمثل حبة انبت سبع سنابل فی کل سنبله مائة حبة و الله یضاعف لمن یشاء..." ملاحظه فرمائید که چگونه تعبیر فرموده و از بندگان خود قرض خواسته با آنکه خدا محتاج به کسی نیست بلکه نحو تعبیر را این چنین قرار داده است تا به فهم مردم نزدیک‌تر باشد.

از مطلب دور شدیم و موضوع مورد بحث این بود که بهاءالله فرموده "لا اله الا انا الغریب المسجون" البته اگر بهاءالله از حق تعالی مدعی رسالت نمی‌شد و خود را من عندالله معرفی نمی‌فرمود کسی با او کاری نداشت بلکه مورد احترام همه خلق بود و این همه معاندت‌ها و دشمنی‌ها و مخالفت‌ها بعد از انتساب به خدا برای او پیش آمد و چون او نماینده خدا بود و فرمان خدا را به خلق ابلاغ می‌فرمود لهذا مردم با او از در خصومت درآمدند و او را از وطن به غربت نفی کردند و گرفتار حبس و زندانش نمودند گرچه به ظاهر او غریب و مسجون بود ولی چون به امر الهی لب به سخن گشوده بود و ابلاغ پیام الهی کرده بود پس در حقیقت خدا را به غربت افکندند و به زندان گرفتار نمودند و این بسیار واضحست و بیان مبارک "لا اله الا انا الغریب المسجون" وحی الهی است که بهاءالله آن را به مردم ابلاغ فرموده تا مردم بدانند که در مقابل نعمت الهیه کفر آن کردند و مظهر او را به غربت رانده و به زندان گرفتار کردند و در

حقیقت خدا را مورد اعتراض و ظلم خود قرار دادند همانطور که وقتی حسین بن علی (ع) را شهید کردند درحقیقت خدا را شهید کردند و خون خدا را بریختند و از این جهت فرمودند السلام علیک یا ثارالله و ابن ثاره...

مفهوم آیه بشعرا تک الی تتحرک علی صفحات الوجه

و نیز می‌گویند که بهاءالله مدعی خدائی شده و فرموده "بشعرا تک الی تتحرک علی صفحات الوجه کما یتحرک علی صفحات الالواح قلمک الاعلی..." (لوح صیام) می‌گویند این هم یک حرف تازه، که خدا موی دارد یعنی بهاءالله مدعی خدائی است... امثال وکیل ما این بیان مبارک را بهانه کرده و سخت به بهائیان حمله کرده‌اند که خدا مگر موی دارد؟ و پس از حرف‌های بسیار که گفته و نوشته‌اند بیان مبارک مزبور را به وجه مستهزئانه به فارسی ترجمه کرده‌اند و کار خودخواهی را به اعلی درجه رسانیده‌اند و من از نقل گفته‌های عجیب آنان که نمونه نهایت درجه تعصب و سرسختی است صرف‌نظر می‌کنم و به آنها می‌گویم آقای وکیل و همکاران عزیز او مضطرب نشوید هیاهو نکنید به سخنان من گوش بدهید. بشنوید که چه می‌گویم.

خداوندی که درماندگی و فقر او به درجه‌ای می‌رسد که از بندگان خود تقاضای قرض می‌کند (سوره بقره و سوره الحديد و سورة التغابن) خداوندی که دلش "دل مبارکش" از دست بندگان به درد می‌آید و متأسف و متأثر می‌شود و از آنان انتقام می‌گیرد "فلما آسفونا انتقمنا منهم و اغرقناهم اجمعین". (سوره زحرف) یعنی چون بندگان گناهکار ما را که خدا هستیم متأسف و متأثر ساخته و دل ما را به درد آوردند ما هم به شدت از آنها انتقام گرفتیم و همه را غرق کردیم. حقیقه چه انتقام شدیدی.

خدائی که دست دارد و با مردم بیعت می کند (سوره الفتح) خدائی که چشم و گوش دارد و به نوح نبی می فرماید "فاصنع الفلک باعیننا..." (سوره هود)

خدائی که پیغمبر خود را به مهمانی دعوت می کند و حضرت رسول (ص) فرموده "ابیت عند ربی یطعمنی یسقینی" (کلمات مکنونه فیض) خدائی که خون دارد (ثارالله و ابن ثاره)

خدائی که هادی و مضل است "من یهدی الله فهو المهتد" (سوره اسراء) و "من یضلل الله فماله من هاد" (سوره رعد) خدائی که چون اراده کند خلق خود را به عصیان وادار نماید و سپس همه را به هلاکت رساند (سوره اسراء) "واذا اردنا ان نهلك قرية امرنا مترفها ففسقوا فيها فحق علیها القول فدمرناها تدمیراً."

خدائی که با دست راست خود آسمان ها را در هم می پیچد "والسّموات مطویّات بیمیّنه" (زمر) و نیز "لاخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین" (الحاق) که درباره مدعی کاذب فرموده که با دست راست رگ حیات او را قطع می کند.

خدائی که صدها کمال و صفات از این قبیل ها که ذکر شد دارد و در قرآن مجید و انجیل و تورات به تفصیل نازل شده خدائی که به اصطلاح تورات و کتب انبیاء دشمنانک می شود و مانند شیر نعره سر می دهد و برکوه صهیون فرود می آید (اشعیا فصل ۴/۳۱)

خدائی که شوهر بنی اسرائیل می شود (کتاب ارمیا فصل ۳۱ آیه ۳۲)

خدائی که با یعقوب از سر شب تا صبح کشتی می گیرد (سفر پیدایش فصل ۳۲)

خدائی که از بندگان خود قربانی طلب کند (سفر اعداد و تثنیه)

خدائی که به نص قرآن پهلوی دارد (سوره زمر) فرطت فی جنب الله..."

خدائی که به نص انجیل پسر دارد...

و بالاخره خدائی که همه اوصاف و کمالات بشری را درباره خود اثبات می‌کند و به قول تورات و احادیث اسلام انسان را به صورت خود آفریده است چنین خدائی، آقایان بی انصاف! اگر کچل باشد و موی نداشته باشد آیا مسخره نیست؟ بنابراین بیان مبارک بهاءالله که فرموده "بشعراتک التی تتحرک علی صفحات الوجه". عین صدق و صدق عین است و به قول شیخ محمود شبستری در مثنوی گلشن راز

اگر زلفین خود را برفشاند بعالم در یکی کافر نماند
وگر بگذاردش پیوسته ساکن نماند در جهان یک نفس مومن

شیخ بهای علیه الرحمه فرموده

کاکل مشکین بدوش انداخته از نگاهی کار عالم ساخته

عرفا و صوفیه و محققان صاحب نظر درباره موی خدا و گیسوی خدا و زلف خدا و کاکل خدا نکته‌ها سروده‌اند لطیفه‌ها فرموده‌اند و زلف و گیسوی خدا یکی از اصطلاحات خاص اهل عرفان است که در نهایت لطافت است نمی‌دانم جناب وکیل و همدستانش از این حقایق بی‌خبرند و از این اصطلاح اطلاعی ندارند یا آنکه اگر دیگران بگویند خدا موی و گیسو دارد عیب ندارد ولی اگر بهائی بگوید خدا دارای گیسوی تاب‌دار و موی مشکبار است گناه کار شده؟ سبحان الله! این چه نحو قضاوت است که آقای وکیل و همدستانش آن را مجاز و پسندیده می‌شمارند؟

همه عرفا و شعرا و فصحاء و بلغای شرق و غرب از موی و گیسو سخن گفته‌اند و عرفا برای خدا موی و گیسو قائل شده‌اند و خدا را دلبری طناز که با کرشمه و ناز در خلوت‌خانه خود نشسته تشبیه نموده‌اند و گفته‌اند.

در آن خلوت که هستی بی نشان بود بکنج نیستی عالم نهان بود
دلارا شاهی در پرده غیب مقدس دامنش از تهمت عیب
صبا از طره‌اش نگسته تاری ندیده چشمش از سرمه غباری

و این ابیات درباره رتبه فیض اقدس و مقام احدیت حق تعالی است که مرحوم حاجی ملاهادی حکیم سبزواری در کتاب اسرارالحکم آن را آورده و امثال این گفتار در کتب عرفان بسیار است حال چه شده که جناب وکیل و رفقاییش از مشاهده جمله "شعراتک التی تتحرک علی صفحات الوجه" که بهاءالله فرموده اینقدر ناراحت شده‌اند؟ و با موی مشک‌ناب و گیسوی پریچ و تاب به مخالفت برخاسته‌اند؟ ما که دعوائی نداریم اگر آقایان می‌خواهند خدای آنان کچل باشد خود دانند مملکت آزادی است

اما راجع به ترجمه‌ای که از آیه "شعراتک التی تتحرک..." کرده و راه استهزاء پیموده است. باید دانست که سخن فصیح و بلیغ در ترجمه به لسان دیگر قطعاً لطافت خود را از دست می‌دهد به خصوص اگر ترجمه‌کننده از راه تعصب و عناد اقدام به ترجمه نماید آقایان آیه بشعراتک ... را بطوری مستهزئانه ترجمه کرده‌اند که از سراپای آن تعصب و عناد می‌ریزد. بسیار خوب آقایان اگر آیات بهاءالله آنطور است که شما می‌گوئید و مسخره کرده‌اید از شما می‌خواهم با ارادت و به قول خود با ایمانی که به قرآن مجید دارید خواهشمندم این آیه مبارکه سورة الانفال (۴۶) را به فارسی ترجمه کنید البته در اینجا چون مورد نظر شما قرآن است استهزائی

نخواهید کرد آن آیه اینست "ولا تنازعوا فتفشلوا و تذهب ریحکم..." بسم الله بفرمائید ترجمه کنید البته ترجمه لفظ به لفظ همانطور که آیه بهاء الله را لفظ به لفظ ترجمه کرده اید خوب، چرا ساکت شدید؟ چرا از شدت خجالت سرخ شدید خجالت نکشید. بفرمائید... ترجمه آیه را بفرمائید... آها نزاع نکنید زیرا که سست می شوید و بیرون می رود باد شما "کلوخ انداز را پاداش سنگ است. خوبست خجالت بکشید و آیات الهیه را به تمسخر و استهزاء نگیرید این آیات سوره قارعه را از نظر بگذرانید و به فارسی لفظ به لفظ ترجمه کنید ببینید چه می شود.

" الْقَارِعَةُ مَا الْقَارِعَةُ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ " الخ

و این آیات سوره العادیات را به فارسی لفظ به لفظ ترجمه کنید ببینید چه می شود.

" وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعًا فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا " الخ

ملاحظه فرمودید که چه می شود و چقدر لطافت خود را از دست می دهد؟ شما که در ترجمه آیات بهاء الله عداوت و تعصب هم به خرج داده اید ببینید کار را به کجا رسانیده اید؟ آقایان بس است دست از لجاجت بردارید.

ای مگس عرصه سیمرخ نه جولانگه تست عرض خود می بری و زحمت ما می داری همه نوشته ها و گفته های وکیل و برادران دینی او ناشی از تعصب و حرقت قلب و حسادت است و این آیه مبارکه قرآنیست چقدر درباره آنها راست می آید که فرموده: "قل موتوا بغيظکم" (سوره آل عمران)

وکیل و همدستانش از این‌ها گذشته دست به کار دیگری زده‌اند و آن اینکه آیات و کلمات بهاء‌الله را به طرز ناقص در کتب خود آورده‌اند و آغاز و انجام جمله را حذف کرده و بعد به استهزاء پرداخته‌اند از جمله نوشته‌اند که بهاء‌الله در کلمات مکنونه فرموده "کور شو تا جمال را بینی و کر شو تا لحن ملیح را شنوی" و باقی مطلب را ذکر نکرده و بعد می‌گوید ای مردم بهاء‌الله گفته کور شو تا بینی ای مردم اگر کسی کور شود که دیگر نمی‌تواند ببیند... و از این قبیل سخنان بسیار گفته و می‌گویند و نوشته و می‌نویسند. به مفاد "الکفر ملة واحدة"

این آقایان در این موضوع هم بر اثر اقدام سایر منکرین معارضین مشی نموده‌اند و همان رفتاری را که کشیشان متعصب نسبت به قرآن مجید مرتکب شده‌اند این آقایان که ریزه‌خوار خوان منکران قبل‌اند همان رویه را پیش گرفته‌اند و به تخریش اذهان امثال خود پرداخته‌اند.

بهاء‌الله در کلمات مکنونه مقصود اصلی را در دنباله مطلب ذکر فرموده‌اند. "کور شو یعنی از مشاهده غیر جمال من و جاهل شو یعنی از سوای علم من و کر شو یعنی از استماع کلمات غیر من..." الخ

اگر شما تمام مطلب را بخوانید مشاهده می‌فرمائید که در نهایت فصاحت و بلاغت و لطافت است اما منکرین بی‌انصاف به مفاد "تَكَادُ تَمَيِّزُ مِنَ الْغَيْظِ (سورة الملك ۸) راه عناد گرفته و جملات را ناقص ذکر کرده و بعد به استهزاء پرداخته مانند معرضین قرآن که آیه مبارکه سوره المائدة "لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ" را ناقص نقل کرده و نوشته‌اند که محمد به امت خود دستور داده که اگر قسم بخورید و قسم خود را بشکنید و دروغ بگوئید جائز است و اهمیت ندارد به دلیل این آیه سوره مائده که گفته "لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ" و دیگر دنباله

مطلب را ذکر نکرده و ظالمانه قلم اعتراض را بر قرآن و رسول الله بکار انداخته است مانند معرضین معلوم الحال که نسبت به آیات این ظهور عیناً همان رفتار زشت را دنبال کرده اند.

و نیز در کتب ردیه مسیحی نوشته اند که نماز را پیغمبر از امت خود برداشته و فرموده ویل للمصلین و دنبال این آیه را ذکر نکرده که خدای فرمود "الذین هم فی صلاتهم ساهون..." الخ به قول حاج ملا احمد نراقی در مثنوی طاقدیس:

کلوا و اشربوا را در گوش کرد و لا تسرفوا فراموش کرد

آیا این بی انصافی و عناد نیست؟ ولی حقیقت حال هرگز پنهان نمی ماند و مکر و حيله جنود شیطان آشکار می شود چنانچه خدا در قرآن فرموده "ان کید الشیطان کان ضعیفا" (سوره النساء) آقایان می گویند چون بهائیان قرآن را نسخ کرده اند و به احکام آن عامل نیستند و رسول الله را خاتم النبیین نمی دانند لهذا محکوم به فساد عقیده هستند و...

در جواب عرض می کنیم که عقیده اهل بها درباره معنی خاتم النبیین از قبل به تفصیل بیان شد بهائیان به رغم آقایان حسود حضرت رسول (ص) را خاتم النبیین می دانند و تکرار جواب لازم نیست.

نسخ کتب آسمانی

و راجع به نسخ قرآن که به بهائی نسبت می دهند باید بدانند که دین بهائی ناسخ اسلام نیست بلکه متمم و مکمل آنست و استدلال به آیه قرآن که فرموده "الیوم اکملت لکم دینکم" در این مقام منافی این ادعا نیست زیرا اکمال در آیه قرآن راجع به شریعت مخصوصه رسول الله است و معنی مکمل قرآن که درباره دین بهائی استعمال شد به معنی آنست که بعد از قرآن

مجید از طرف خداوند توسط حضرت بهاءالله دینی مستقل ظاهر شد که مطابق مقتضای وقت و زمان و مکمل اصول دین الهی است که در قبل توسط رسولان ابلاغ شده مانند برنامه کلاس بالاتر که مکمل و متمم برنامه کلاس مادون است بدیهی است که برنامه کلاس عالی را نمی توان ناسخ برنامه کلاس قبل دانست بلکه متمم و دنباله آن و مکمل آنست که اگر نباشد برنامه تحصیلی ناقص خواهد بود. دین بهائی ناسخ اسلام نیست همانطور که دین مقدس اسلام هم ناسخ ادیان قبل نبود بلکه مکمل آنها بود شما در سراسر قرآن آیه ای که دال بر نسخ شدن انجیل و تورات باشد نمی توانید پیدا کنید اگر در بعضی آیات کلمه نسخ ذکر شد راجع به احکام فرعیه خود اسلام است که توسط پیغمبر اکرم پس از وضع ، نسخ شد مانند حکم قبله که از بیت المقدس به کعبه تبدیل یافت و مانند مجازات زنان خیانتکار که از حبس در خانه که حکم اول بود به حکم تازیانه تبدیل شد و حکم اول نسخ گردید و شرح آن در کتب معتبره تفسیر به تفصیل موجود است آیه حکم اول در سوره نساء (۱۵) نازل شده " وَاللّٰتِیْ یَأْتِیْنَ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِّسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَیْهِنَّ اَرْبَعَةً مِنْکُمْ فَاِنْ شَهِدُوا فَاَمْسِكُوْهُنَّ فِی الْبُیُوْتِ حَتّٰی یَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ اَوْ یَجْعَلَ اللّٰهُ لِهِنَّ سَبِیْلًا " و آیه تازیانه در سوره نور است قوله تعالى " الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوْا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةً جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْکُمْ بِهِمَا رَافَةٌ فِیْ دِیْنِ اللّٰهِ " و این حکم برای زانی و زانیه غیرمحصن و غیرمحصنه است ولی حکم محصن و محصنه رجم است که آیه اش از قرآن اسقاط شده ولی مفهوم و حکمش به قول فقها باقی مانده یعنی منسوخ اللفظ و مثبتو المعنی است و این از عجائب است. و امثال این ناسخ و منسوخ ها در قرآن مجید فراوان است برای اطلاع به کتب تفسیر مراجعه فرمائید. باری موضوع به شرحی که ذکر شد راجع به احکام خود قرآن است و به هیچ وجه راجع به شرایع سابقه نیست زیرا قرآن مکمل و متمم شرایع سابقه است نه ناسخ آنها و شرح این موضوع را می توانید در تفسیر القرآن سید

احمد خان عالم و مصلح هندی مطالعه فرمائید فی المثل برنامه تحصیلی کلاس بالاتر ناسخ برنامه کلاس قبل نیست و آن برنامه در محل خود کامل است و برنامه کلاس بالا دنباله و متمم و مکمل آنست همینطور شریعت بهاءالله ناسخ قرآن نیست و برنامه قرآن در نفس خود و در زمان خود کامل بود به نص "اکملت لکم دینکم" که در سورة المائدة قرآن است و شریعت بهاءالله دنباله آن برنامه برای کلاس بالاتر یعنی شریعت جهانی است که سبب اتحاد من علی الارض است.

داستان نسخ شرایع آن نیست که جاهلان مقلد گفته و می گویند حقیقت معنی نسخ از بین بردن نیست اگر دوباره شرایع استعمال شود بلکه تجدید و تطبیق با مقتضای زمان است ظهور مظاهر مقدسه یکی بعد از دیگری برای آن نیست که شریعت قبله را از میان بردارد بلکه از آن جهت است که اصول فراموش شده را به مردم تذکر دهد و فروع غیر مقتضیه را با زمان خود تطابق بخشد و تغییر و تبدیل فقط مربوط به فروع احکام است و اصول شرایع از اول تا ابد باقی و برقرار بوده و خواهد بود. حضرت عبدالبهاء این معنی را در کمال وضوح تشریح فرموده اند نصوص مبارکه در این خصوص بسیار است و در اینجا به یکی از بیانات مبارکه اکتفا می شود می فرمایند... "ادیان الهیه از یوم آدم الی الآن پیایی ظاهر شده و هر یک آنچه باید و شاید مجری داشته خلق را زنده نموده و نورانیت بخشیده و تربیت کرده که از ظلمات عالم طبیعت نجات یافتند به نورانیت ملکوت رسیدند ولی هر دینی و هر شریعت که ظاهر شد مدتی از قرون کافل سعادت عالم انسانی بود و شجر پرثمر بود ولی بعد از مرور قرون و اعصار چون قدیم شد بی اثر و ثمر ماند لهذا دوباره تجدید شد. دین الهی یکی است ولی تجدد لازم مثلا حضرت موسی مبعوث شد و شریعتی گذاشت بنی اسرائیل بواسطه شریعت موسی از جهل نجات یافته به نور علم رسیدند و از ذلت خلاص گشته عزت ابدیه یافتند ولی بعد از مدتی مدیده آن انوار

غروب کرد و آن نورانیت نماند روز شب شد و چون تاریکی اشتداد یافت کوکب ساطع حضرت مسیح اشراق نمود دوباره جهان روشن شد مقصد اینست دین الله یکی است که مربی عالم انسانی است ولکن تجدد لازم درختی را چون بنشانی روز به روز نشو و نما نماید و برگ و شکوفه کند و میوه تر به بار آورد لکن بعد از مدت مدید کهن گردد از ثمر بازماند لهذا باغبان حقیقت دانه همین شجر را گرفته در زمین پاک می کارد دوباره شجر اول ظاهر می شود دقت نمائید در عالم وجود هر چیزی را تجدد لازم نظر به عالم جسمانی نمائید که حال، جهان تجدد یافته افکار تجدد یافته عادات تجدد یافته علوم و فنون تجدد یافته مشروعات و اکتشافات تجدد یافته ادراکات تجدد یافته پس چگونه می شود که امر عظیم دینی که کافل ترقیات فوق العاده عالم انسانی است و سبب حیات ابدی و مروج فضائل نامتناهی و نورانیت دو جهانی بی تجدد ماند این مخالف فضل و موهبت حضرت یزدانی است و دیانت عبارت از عقاید و رسوم نیست دیانت عبارت از تعالیم الهیست که محیی عالم انسانی است و سبب تربیت افکار عالی و تحسین اخلاق و ترویج مبادی عزت ابدیهی عالم انسانی است... (مکاتیب سوم) درباره سر تجدید ادیان و شرایع نیز بیانات مبارکه بسیار است و در این مقام قسمتی از بیانات حضرت عبدالبهاء که در کتاب مفاوضات مذکور است نقل می شود می فرمایند: شریعت الله بر دو قسم منقسم یک قسم اصل اساس است روحانیات است یعنی تعلق به فضائل روحانی و اخلاق رحمانی دارد این تغییر و تبدیل نمی کند این قدس الاقداس است که جوهر شریعت آدم و شریعت نوح و شریعت ابراهیم و شریعت موسی و شریعت مسیح و شریعت محمد (ص) و شریعت حضرت اعلی و شریعت جمال مبارکست و در دوره جمیع انبیا باقی و برقرار زیرا آن حقیقت روحانیه است نه جسمانیه آن ایمانست، عرفانست، ایقانست، عدالت است، دیانت است، مروت است، امانت است، محبت الله است، مواسات در حال است، رحم بر فقیران است و

فریاد رسی مظلومانست و انفاق بر بیچارگان و دستگیری افتادگان است، پاکی و آزادگی و افتادگی است، حلم و صبر و ثبات است این اخلاق رحمانی است... تا ابدالابد مرعی و برقرار است این فضائل عالم انسانی در هر دوری از ادوار تجدید گردد زیرا در اواخر هر دوره شریعت الله روحانیه یعنی فضائل عالم انسانیه از میان می رود و صورتش باقی می ماند مثلاً در میان یهود در اواخر دوره موسی مقارن ظهور عیسوی شریعت الله از میان رفت صورتی بدون روح باقی ماند... همچنین اصل شریعت حضرت مسیح که اعظم فضائل عالم انسانی است از میان رفته و صورتش در دست قسیسین و رهبانین مانده و همچنین اساس شریعت حضرت محمد از میان رفته و صورتش در دست علمای اسلام مانده آن اساس شریعت الله که روحانی و فضائل عالم انسانی است غیر منسوخ و باقی و برقرار و در دوره هر پیغمبری تجدید می گردد باری قسم ثانی از شریعت الله که تعلق به عالم جسمانی دارد مثل صوم و صلوات و عبادات و نکاح و طلاق و عتاق و محاکمات و معاملات و مجازات و قصاص بر قتل و ضرب و سرقت و جروحات این قسم از شریعت که تعلق به جسمانیات دارد در هر دوری از ادوار انبیا تبدیل و تغییر یابد و منسوخ گردد زیرا در سیاسیات و معاملات و مجازات و سایر احکام به اقتضای زمان لابد از تغییر و تبدیل است..."

موضوع لزوم دین الهی و لزوم تطابق آن با علم و عقل و سر تجدید شرایع الهی در الواح بهاء الله و بیانات عبدالبهاء به تفصیل مذکور و احصای آن خارج از حدود مقام است طالبین به کتب بهائیان مراجعه فرمایند. آقایان محترم حضرت بهاء الله به امر خداوند مأمور به ابلاغ شریعت الله مطابق با مقتضای زمان و از هر جهت کامل و تمام به خلق عالم گردید و با ادله ساطعه قاطعه صدق ادعای خود را اثبات فرموده و امم و ملل جهان را از روی دلائل متقنه عقلیه و نقلیه و

منطقیه به اتباع شریعت الله دعوت فرموده و از هر ملت و امت به او و احکامش گرویده‌اند و در راهش جان نثار کرده‌اند " وَتَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جَائِيَةٍ كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا". (سوره جاثیه ۲۸)

مظلومیت حضرت بهاءالله

بهاءالله مدت پنجاه سال گرفتار بلا و محنت و ظلم اعدا بود و در نهایت مظلومیت جفای اهل عناد را تحمل فرمود بواسطه همین مظلومیت است که در اخبار و احادیث نبوی و ائمه اطهار علیهم السلام از آن حضرت به رجعت و نزول عیسی و رجعت حسینی تعبیر شده است زیرا در میان انبیا و رسل الهی از همه مظلوم‌تر حضرت عیسی علیه السلام بودند و در میان ائمه اطهار (ع) از همه مظلوم‌تر حضرت حسین بن علی علیه السلام بودند. دشمنان دوره مسیح آن حضرت را گرفتند و لباس‌هایش را بیرون آوردند و جامه قرمز رنگی به حضرتش پوشانیدند و تاجی از خار بر سرش گذاشتند و صلیب را گذاشتند که حمل فرماید و در اطرافش پای کوبان و رقص‌کنان حلقه زدند و کلمات زشت به حضرتش می‌گفتند و استهزاء می‌کردند و در مقابل او از راه تمسخر تعظیم می‌کردند و می‌گفتند سلام بر تو ای ملک یهود. سلام بر تو ای ملخ بن داود. یعنی پادشاه از اولاد داود و گاهی نیز سیلی به صورت آن حضرت می‌زدند و زجرش می‌کردند و به او می‌خندیدند و هرچه آن حضرت آنان را نصیحت می‌فرمود گوش نمی‌دادند و بر اعراض می‌افزودند این داستان حزن‌انگیز و مظلومیت حضرت مسیح در اناجیل اربعه ذکر شده و در تاریخ کنیسه ثبت است. حضرت بهاءالله نیز در مظلومیت شباهت تام به حضرت مسیح داشتند و لهذا در اخبار نبوی از آن حضرت به عیسی تعبیر شده است.

و نیز معاندین دوره یزید بن معاویه با حضرت سیدالشهداء حسین بن علی علیه السلام ظلم و جور را به اعلی درجه رسانیدند و نظر به همین است که شیعه در ایام عاشورا این لعنت‌نامه را

می خوانند " اَللّٰهُمَّ اَعَنْ اَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَّآلِ مُحَمَّدٍ، وَاٰخِرَتَايَ لَهٗ عَلٰى ذٰلِكَ، اَللّٰهُمَّ اَعَنْ الْعِصَابَةَ الَّتِي جَاهَدَتِ الْحُسَيْنَ، وَشَايَعَتْ وَبَايَعَتْ وَتَابَعَتْ عَلٰى قَتْلِهِ، اَللّٰهُمَّ اَعْنَهُمْ جَمِيعًا (مفاتيح الجنان جلد ۱ ص ۵۵۸). " یزید پرستان چندین هزار نفر در کربلا مجتمع شدند و سیدالشهداء و اصحاب معدود با وفایش را به شهادت رسانیدند فرزندان او را کشتند حتی به طفل صغیر او رحم نکردند و حرمله بن کاهل اسدی با تیری زهرآلود گلوی آن طفل صغیر را درید و این در وقتیکه حضرت سیدالشهداء طلب آب می فرمود به وقوع پیوست الان در نظر من مجسم است که آن حضرت مظلوم آفاق در مقابل لشکر کفر و نفاق ایستاده و طفلش را بر سر دست بلند کرده و برای اتمام حجت به صدای بلند لشکر کوفه را مخاطب ساخته می فرماید " ان لم ترحمونی فارحموا هذا الطفل... " (تذکرة الخواص، ص ۲۵۲) ناگاه حرمله یا دیگری به اختلاف در روایات تیری به حلقوم آن طفل صغیر زد مظلوم آفاق خون حلقوم طفل را با دست گرفت و به آسمان پاشید و بر زمین ریخت و می گریست و بعد به روایت شیخ مفید فرمود " رَبِّ! اِنْ كُنْتَ حَبَسْتَ عَنَّا النَّصْرَ مِنَ السَّمَاءِ، فَاجْعَلْ ذٰلِكَ لِمَا هُوَ خَيْرٌ، وَاَنْتَقِمَ لَنَا مِنْ هٰؤُلَاءِ الظَّالِمِيْنَ. " (تاریخ الامم والملوک طبری، ج ۵، ص ۴۴۸) امام علیه السلام فرمود " وَيَحْكُمُ يَا شَيْعَةَ آلِ أَبِي سُفْيَانَ! اِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِيْنٌ، وَكُنْتُمْ لَا تَخَافُوْنَ الْمَعَادَ، فَكُوْنُوْا اَحْرَارًا فِیْ دُنْيَاكُمْ هٰذِهِ، وَاَرْجِعُوْا اِلٰی اَحْسَابِكُمْ اِنْ كُنْتُمْ عَرَبًا كَمَا تَزْعُمُوْنَ... اَنَا الَّذِیْ اُقَاتِلُكُمْ، وَتُقَاتِلُوْنِیْ، وَالنِّسَاءُ لَیْسَ عَلَیْهِنَّ جُنَاحٌ، فَامْنَعُوْا عِتَاتِكُمْ وَطَغَاتِكُمْ وَجَهَالَتِكُمْ عَنِ التَّعَرُّضِ لِحَرَمِیْ مَا دُمْتُ حَيًّا... " (بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۹)

عاقبت در میدان پیشانی او را شکستند و به قلبش تیر مسموم زدند که رامی بالاتفاق حرمله بن کاهل بود و سنان بن انس با نیزه پهلویش را شکافت و آن حضرت در آن حال این ابیات را می خواند:

تَرَكْتُ الْخَلْقَ طَرّاً فِي هَوَاكَ وَآيَتُمْتُ الْعِيَالَ لِكَيْ أَرَاكَ
 وَلَوْ قَطَّعْتَنِي فِي الْحُبِّ إِزْباً لَمَاحَنَ الْفُؤَادُ إِلَي سِوَاكَ
 (منتهی الآمال جلد اول)

در اینجا به مناسبت مقام ابیاتی چند از مثنوی معراج المحبه را می نگارم

بمرکز باز شد سلطان ابرار	که آساید دمی از زخم پیکار
فلک سنگی فکند از دست دشمن	بپیشانی وجه الله احسن
چو زد از کینه آن سنگ جفا را	شکست آئینه ایزد نما را
که گلگون گشت روی عشق سرمد	چو در روز احد روی محمد
بدامان کرامت خواست آن شاه	که خون از چهره بزدايد بناگاه
دل روشن تر از خورشید روشن	نمایان شد ز زیر ابر جوشن
یکی الماس وش تیری ز لشکر	بقلب شاه دین بنشست تا پر
سراز پشت و پناه اهل ایمان	برون آورد زهرآلوده پیکان
مقام ایزد دادار بی چون	ز زهرآلوده پیکان گشت پر خون
بدیدارش دل آرا رایت افراشت	سمند عشق بار عشق بگذاشت
سنان زد نیزه بر پهلوی چنانش	که جنب الله بدرید از سنانش
بشکروصل فخر نسل آدم	بروی افتاد و می گفت اندر آن دم

تَرَكْتُ الْخَلْقَ طُرّاً فِي هَوَاكَ وَائْتَمْتُ الْعِيَالَ لِكَيْ أَرَاكَ

اما مصائب پنجاه ساله جمال مبارک رجعت حسینی حضرت بهاءالله قلم نسخ بر همه وقایع گذشته کشید به فرموده سعدی:

قصه لیلی مخوان و غصه مجنون عشق تو منسوخ کرد رمز اوائل

مظلومیت آن حضرت از حدود شرح و بیان بیرون است به قول شاعر عرب:

صُبَّتْ عَلَيَّ مَصَائِبُ لَوْ أَنَّهَا صُبَّتْ عَلَى الْأَيَّامِ صِرْنَ لَيَالِيَا

بر من مصیبت‌هایی فرو ریخت که اگر آنها بر روز روشن ریخته بود شب تاری می گشت.

(بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۷۹، ص ۱۰۶)

اینکه در اخبار ائمه از حضرت بهاءالله تعبیر به رجعت حسینی شده نظر به همین مظلومیت آن حضرتست، در زیارت‌نامه آن حضرت مذکور است:

"اشهد بان مارات عين الابداع مظلوماً شبهك كنت في ايامك في غمرات البلايا مرة كنت تحت السلاسل والاغلال و مرة كنت تحت سيوف الاعداء ومع كل ذلك امرت الناس بما امرت به من لدن عزيز حكيم." در کتاب صحیح علامه بخاری از حضرت رسول (ص) روایت شده که فرمودند "لو لم يبق من الدنيا الا يوم واحد لطول الله ذلك اليوم حتى يخرج فيه ولدي المهدي ثم ينزل عيسى ويصلي خلفه ويبلغ سلطانه المشرق والمغرب" این حدیث را علامه مجلس علیه الرحمه در بحار الانوار روایت فرموده و نیز مجلسی مرحوم در مجلد غیبت بحار الانوار که مجلد سیزدهم است از معصوم روایت کرده که درباره رجعت حسینی (ع) فرموده "ثم يكر الحسين ويملك اربعين سنة حتى تقع حاجباه على عينيه..." این حدیث و امثال آن

را در مجلد غیبت بحار مجلسی می‌توانید مطالعه فرمائید مقصود از عیسی که پس از مهدی باید ظاهر شود حضرت بهاءالله است و فرموده "یبلغ سلطانه المشرق و المغرب" ضمیر سلطانه به عیسی بر می‌گردد و امروز اشعه ساطعه سلطنت معنویه بهاءالله شرق و غرب را فرا گرفته و اینکه از آن حضرت به عیسی و حسین تعبیر شده چنانچه ذکر شد اشاره به مظلومیت آن حضرتست بهاءالله رجعت حسینی است که با کمال مظلومیت در مقابل اهل عالم قیام فرمود و مدت چهل سال به هدایت من علی الارض اقدام کرد یعنی از سال ۱۲۶۹ هجری قمری که نزد بهائیان به سنه تسع معروفست که انتهای دوره بیان و آغاز دوره جدید است تا سال ۱۳۰۹ هجری قمری که سال صعود و وفات بهاءالله است حضرت بهاءالله به امر خدا ندای الهی را بلند فرمود و الواح الهیه را به ملوک و سلاطین و زمامداران سیاسی و روحانی شرق و غرب عالم ابلاغ فرمود. آقایان عیسی مسیح به چه جرم و گناهی گرفتار ظلم اعدا شد؟ حسین بن علی به چه گناهی به شهادت رسید اینها ابداً گناهی نداشتند مردم را به خدا دعوت می‌کردند و در نتیجه این رفتار بود که مورد هجوم اعدا شدند تاریخ کلیسا را بخوانید و با جریان وقایع امروزه که نسبت به اهل بها جریان دارد تطبیق فرمائید و مجدداً حدیث پیغمبر را به خاطر آورید که فرمود "لتسلکن سنن من کان قبلکم... الخ

حضرت سیدالشهدا و اصحابش را معاندین از دم تیغ گذرانیدند امروز هم کار بر همین منوالست. حضرت سیدالشهداء چه گناهی داشت که خودش را کشتند و اهل و عیالش را اسیر کردند و دیار به دیار بردند عین این ظلم را با بهاءالله و اهل و اطفالش مرتکب شدند در لوح ناصرالدینشاه قاجار در این خصوص می‌فرماید "یا سلطان قد خبت مصابیح الانصاف و اشتعلت نار الاعتساف فی کل الاطراف الی ان جعلوا اهلی اساری من الزوراء الی الموصل الحدباء..." اما باید معاندین و ظالمان بدانند که بلا و مصیبت درحقیقت علت پیشرفت و نشو

و نمای شریعت الله و رشد نمو شجره امرالله بوده و هست اگر بلا و محنت نباشد اساس دین الله در عالم گذاشته نمی شود و اگر معاندین بدانند که ظلم و ستم آنان به جای آنکه شریعت الله را محو کند بر عکس سبب پیشرفت و تقدم آن می شود هرگز به عناد و ظلم قیام نمی کنند بهاء الله در لوح ناصرالدین شاه می فرمایند "لم یزل بالبلاء علا امره و سنا ذکره..." و خطاب به میرزا سعید وزیر خارجه می فرمایند: "...محبان کوی محبوب و محرمان حریم مقصود از بلا پروا ندارند و از قضا احتراز نجویند... به پر توکل پرواز نمایند و به جناح توسل طیران کنند نزدشان شمشیر خونریز از حریر بهشتی محبوب تر است و تیغ تیز از شیرام مقبول تر.

زنده دل باید در این ره صدهزار تا کند در هر نفس صد جان نثار

دست قاتل را باید بوسید و رقص کنان آهنگ کوی دوست نمود چه نیکوست این ساعت و چه ملیحست این وقت که روح معنوی سر جان افشانی دارد و هیکل وفا عزم معارج فنا نموده گردن برافراختیم و تیغ بی دریغ یار را به تمام اشتیاق مشتاقیم سینه را سپر نمودیم و تیر قضا را به جان محتاجیم از نام بیزاریم و از غیر دوست برکنار، فرار اختیار نکنیم و به دفع اغیار نپردازیم... این اصحاب را بلا فنا نکند و این سفر را قدم طی ننماید و این وجه را پرده حجاب نشود بلی این معلوم است که با این همه دشمن داخل و خارج که علم اختلاف برافراخته اند و به کمال جد در دفع این فقراء کمر بسته اند البته به قانون عقل باید احتراز نمود و از این ارض بلکه از روی زمین فرار اختیار کرد و لکن به عنایت الهی و تایید غیب نامتناهی چون شمس مشرقیم و چون قمر لائح بر مسند سکون ساکنیم و بر بساط صبر جالس..."

اگر چشم بصیرت ناس باز بود همین جلوس این عبد در ظاهر همه را کافی بود که با همه این اعدا و موارد بلا چون شمع روشنیم و چون شاهد عشق در انجمن، ستر و حجاب را سوختیم و

چون نار عشق برافروختیم ولكن چه فايده كه جميع عيون محبوبست و همه گوش ها مسدود در وادی غفلت سیر می نمایند و در بادیه ضلالت مشی می کنند هم بریئون عما اعمل و انا بری عما يعملون الخ". و این لوح معروفست به لوح شکرشکن زیرا در آغاز آن به شعر حافظ ابتدا فرموده اند که گفته:

"شکرشکن شوند همه طوطیان هند... الخ

بهاء الله در مقابل اعدا مانند رسولان اولوالعزم استقامت فرمود و آوازه امرالله را برغم انف اعداد به سمع مردم دنیا رسانید و از هیچ بلا و مصیبتی روگردان نشد در لوح ناصرالدینشاه قاجار می فرمایند: تالله لو ينهكنى اللغب و يهلكنى السغب و يجعل فراشى من الصخرة الصماء و مؤانسی وحوش العراء لا اجزع و اصبر كما صبر اولوالحزم و اصحاب العزم... سوف تشق يدالبیضاء جیباً لهذه الليلة الدلماء... و يفتح الله لمدينته بابا رتاجا يومئذ يدخلون فيها الناس افواجا... قد جعل الله البلاء غادية لهذه الدسكرة الخضراء و ذبالة لمصباحه الذى به اشرقت الارض و السماء..."

اعداء و دشمنان اقدام نمودند و خون متجاوز از (۲۰۰۰۰) پیروانش را ریختند که امرالله را خاموش کنند ولی به مفاد آیه "یریدون ان یطفئوا نورالله بافواههم و یابى الله الا ان یتنور و لو کره المشرکون"(صف) که مکرر در قرآن مجید نازل شده و از قبل نیز ذکر شده عاقبت ناامید و مایوس شدند و به حفره حرمان خذلان خزیدند و باز هم گاهی عریده ای می زنند و های و هوئی می کنند ولی "ان ربک لبالمرصاد"

آقایان محترم. خون این نفوس بی گناه و بهائیان مظلوم بی پناه بود که آوازه شریعت الله را به شرق و غرب رسانیده سبب هدایت و انتباه هزاران نفس گردید خون بهائیان بی گناه بود که

دانشمندان مشهور جهان غرب و شرق را برانگیخت تا قلم به دست گیرند و از امر بهائی دفاع و تمجید کنند و نمونه آن از پیش گذشت نصوص شهادت و عین نوشتجات آنان در مجلدات عالم بهائی به طبع رسیده و ترجمه فارسی آن به نام "شهادت مستشرقین درباره امر بهائی" منتشر شده است اساس تشکیلات بهائی در سراسر عالم موجود و حکومت‌های جهان دین بهائی را در برخی از اقالیم به رسمیت شناخته‌اند. در حقیقت معاندین بهائیت سبب شدند که آوازه‌ی امر به تمام عالم رسید و فریادهای عنادآمیز آقای فلسفی واعظ بود که در سال ۱۳۳۴ امر بهائی را به مردم عالم معرفی کرد حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند "منکران منادیان امرند" طوایف مختلفه و امم متعدده در ظل امرالله درآمده‌اند حتی طایفه اسکیمو و سرخ‌پوستان امریکا و سیاه‌پوستان افریقا به امر مبارکش روی آورده و دارای تشکیلات بهائی هستند احصائیه آنچه گفته شد در دست است و هر روز بلکه هر ساعت بر عده مقبلین افزوده می‌شود و اقلیم جدیدی به نور امر بهائی روشن و منور می‌گردد در اینجا مختصری در این باره به عرض شما می‌رسانم این احصائیه راجع به سال ۱۳۴۷ می‌باشد و البته تا امروز بر عده آنها افزوده است.

مراکز بهائی ۳۱۵۷۲ مرکز

محافل روحانی ملی ۸۱

محافل روحانی محلی ۶۸۴۰

محافل ملی که در اقالیم مختلفه به تسجیل حکومت درآمده‌اند ۵۵ محفل

کشورهای مستقل و اقالیم و جزایر مفتوحه ۳۱۴ اقلیم

لغاتی که آثار بهائی به آنها ترجمه شده است ۴۱۱ لغت

قبائل و اقلیت‌ها که در ظل امر بهائی وارد شده‌اند ۱۱۱۸ قبیله و اقلیت.

اراضی مشرق الاذکار که خریدار شده ۵۰ قطعه

۷۳

حظيرة القدس های ملی

از ذکر سایر امور و احصای آن برای رعایت اختصار صرف نظر می‌شود. این بود آئین بهائی و دیانت حضرت بهاءالله که ثابت شد با دلایل قاطعه من عندالله است و جمیع علامات و آثار مخصوص دعوت حق من عندالله در آن واضح و آشکار است.

ردّ اتهامات سیاسی

برخی از کوتاه‌نظران بی اطلاع گفته و نوشته‌اند که بهائیت محصول سیاست خارجی است و چند سال قبل کتابی به نام "اعترافات سیاسی دالگورکی" چاپ و منتشر شد این کتاب که از مغز علیل برخی از مخالفین بهائیت تراوش کرده و نام مؤلفین آن معلوم و مشخص است اول بار در مشهد خراسان در ضمن سالنامه‌ای این کتاب مجعول را طبع و نشر کردند و در آغاز انتشار هیاهویی برخاست و تبلیغاتی در اطراف آن کتاب علیه بهائیان شروع شد ولیکن کارگردانان این صحنه عجیب مندرجات آن کتاب را بعد از انتشار نپسندیدند و در صدد برآمدند که پس از اصلاحاتی مجدداً به طبع آن اقدام کنند و لهذا در طهران طبع آن را تجدید کردند و اصلاحات بسیار در آن به عمل آوردند طبع دوم از خیلی جهات مخالف با طبع اول بود و دومی اولی را تکذیب می‌کرد محفل ملی ایران در همان ایام کتابی در ردّ آن رساله عجیبه مجعوله تالیف و نشر فرمود و جمیع موارد اختلاف آن دو نسخه را تعیین نمود و مجعول بودن آن را کالشمس فی رابعة النهار واضح و آشکار ساخت و آن کتاب امروز مطبوع و به تازگی هم نشر شده است و در دسترس همه است نتیجه این شد که کوتاه‌نظران جهول به کلی مشتشان

باز شد و آبروی آنان اگر آبرویی داشتند به کلی ریخت ناچار دم درکشیدند و بیش از آن رسوائی خود را نپسندیدند.

جمعی دیگر برآنند که بهائیت محصول سیاست انگلیس است و در جرائد و مجلات مخصوصاً در این ایام در ضمن داستانی که در یکی از مجله‌های معروف طهران در شرح احوال امیرکبیر می‌نویسد در اثبات این موضوع پافشاری عجیبی می‌کنند و نسبت‌هایی می‌دهند که به اصطلاح "در قوطی هیچ عطاری یافت نمی‌شود" و همه نسبت بی‌دلیل و تهمت ناروا است که "تضحک منها الثکلی" به عقیده شما کدام یک از این گفتار متناقض را باید قبول کرد؟ البته هیچ کدام. چگونه می‌شود دو سیاست به تمام معنی مخالف و رقیب هم بتوانند با هم به خلق چنین نهضتی عظیم بپردازند؟

ویبکی من عواقبها للیب

امور یضحک السفها منها

می‌گویند خود بهاءالله در لوح پادشاه روس فرموده:

قد نصرنی احد سفرائک اذ كنت فی السجن تحت السلاسل والاغلال... و این خود دلیلت که دین بهائی مخلوق آن سیاست است در مقابل این تهمت کوتاه‌نظران در اینجا به دو نکته اشاره می‌شود.

اول آنکه معاند و دشمن برای آنکه به حریف خود غلبه کند از هیچ‌گونه تهمت و افترائی خودداری نمی‌کند چنانچه در دوره رسول الله (ص) همین نسبت را معاندین به آن حضرت دادند و دین اسلام را مخلوق سیاست دولت روم دانسته‌اند و گفته‌اند که در آن ایام دو قدرت در مقابل هم قرار داشتند شاهنشاهی ایران و امپراطوری روم. جزيرة العرب تحت الحماية شاهنشاه ایران بود و در آن ایام جنگی شدید میان ایران و روم درگرفت و در نتیجه لشکر روم

روی به هزیمت نهاد و لشکر ایران بر روم غالب شدند می‌گویند قیصر روم به رسول عرب که در آن ایام دعوت خود را آغاز کرده بود هدایای هنگفت فرستاد و از او خواست که به نحوی شایسته شکست روم را در گفتارهای خود بیان کند و رسول الله حسب الاشاره قیصر روم در قرآن خود آیاتی درباره این واقعه نازل کرد و خبر داد که به زودی قیصر روم بر حریف خود غلبه خواهد کرد و شکست او جبران خواهد شد و این مطلب در سوره روم نازل شده "الم غلبت الروم فی ادنی الارض و هم من بعد غلبهم سیغلبون فی بضع سنین لله الامر من قبل و من بعد..." و گرنه خدای جهان را در آن ایام با روم و ایران چه کاری بود که پیغمبر خود را امر کند تا به دل جوئی روم پردازد و درباره شکست او اولاً و غلبه او ثانیاً آیاتی به رسول خود وحی کند؟ این همه در نتیجه پول گزافی بود که قیصر روم به رسول عرب داد و او را به این گونه گفتار وادار نمود اگر نه این است چه تناسبی می‌توان بین رسول الله و قیصر روم و خبر از غلبه روم بعد از شکست در آیات قرآن یافت؟ آری او مامور بود و المأمور معذور. معاندین اسلام با آب و تاب بسیار مانند معاندین امر بهائی این افترای عجیب را به پیغمبر اکرم (ص) زده‌اند و در صحت آن اصرار دارند مانند مردم کوتاه‌نظر این دوره که عین این افترا را به دیانت بهائی می‌زنند و همه آنچه گفته‌اند دلیل علیل است اگر می‌توانید تهمت دشمنان اسلام را قبول کنید که نسبت به رسول الله گفته‌اند می‌توانید تهمت معاندین امروز را هم نسبت به بهائیان باور کنید به قول معروف. "الجواب. الجواب"

نکته ثانیه آنکه بیانات حضرت بهاء الله در لوح ملک روس به هیچ وجه مفاد سیاسی ندارد بلکه علت اصلی آن به قرار ذیلست:

در آن ایام که غوغای تیراندازی به ناصرالدین شاه بلند بود و جمعی بی‌گناه را به نام بابی به زندان می‌انداختند و می‌کشتند و می‌سوزانیدند حضرت بهاءالله بنابه درخواست صدراعظم وقت میرزا آقا خان نوری از کربلا به طهران آمدند و مهمان صدراعظم بودند و روزی به دیدن خواهرابی و امی خود تشریف بردند شوهر خواهر بهاءالله منشی سفارت روس بود و در نزد سفیر بواسطه حسن عمل تقرب داشت و هر مشکل که برای او پیش می‌آمد با کمک سفیر برطرف می‌ساخت مشارالیه میرزا مجید آهی بود و زوجه‌اش مسمات به نساء خانم بود که دختر میرزا عباس نوری معروف به میرزا بزرگ و خدیجه خانم خواهر بهاءالله بود حضرت بهاءالله در آن روز هیاو در منزل خواهر در عمارت سفارت روس که در زرگنده بود مهمان بود و پس از خروج از منزل آهی گرفتار مامورین دولتی شد و به نام بابی آن حضرت را گرفته و در سیاه چال که زندان شدیدی بود محبوس ساختند با آنکه بهاءالله از همه جا بی‌خبر بود بی‌گناه و بی‌تقصیر بود در لوح آقا نجفی اصفهانی حضرت بهاءالله در این خصوص چنین فرموده‌اند قوله الاحلی "در آن ایام امور منقلب و نارغضب مشتعل جمعی را اخذ نمودند از جمله این مظلوم را لعمرالله ابدا داخل آن امر منکر نبودیم و در مجالس تحقیق هم عدم تقصیر ثابت معذک ما را اخذ نمودند و از نیاوران که در آن ایام مقر سلطنت بوده سربرهنه و پای برهنه پیاده با زنجیر به سجن طهران بردند که یک ظالمی سواره همراه کلاه از سر برداشت و به سرعت تمام با جمعی از میرغضبان و فراشان ما را بردند و چهار شهر در مقامی که شبه و مثل نداشت مقرر معین نمودند اما سجن که محل مظلوم و مظلومان بوده فی الحقیقه دخمه تنگ و تاریک از آن افضل بوده و چون وارد حبس شدیم بعد از ورود ما را داخل دالانی ظلمانی نمودند از آنجا از سه پله سرایشب گذشتیم و به مقری که معین نموده بودند رسیدیم اما محل، تاریک و معاشر قریب صد و پنجاه نفس از سارقین اموال و قاتلین نفوس و قاطعین طرق بوده مع این جمعیت محل

منفذ نداشت جز طریقی که وارد شدیم اقلام از وصفش عاجز و روائح منتنه اش خارج از بیان و آن جمع اکثری بی لباس و فراش الله يعلم ماورد علینا فی ذلک المقام الاتن الا ظلم... الخ

این حبس شدید مدت چهار ماه طول کشید خواهر بهاء الله که زوجه منشی سفارت روس بود از شوهرش خواست که از سفیر روس درخواست کند اگر ممکن است وساطت نماید و برادر او را که بی گناه محبوس شده از زندان برهاند. میرزا مجید درخواست زوجه خود را پذیرفت و بطور خصوصی از سفیر روس درخواست مساعدت کرد سفیر نظربه محبتی که به منشی خود داشت به میرزا آقا خان صدراعظم پیغام فرستاد و تحقیق و رسیدگی شروع شد و بی گناهی بهاء الله ثابت و پس از چهار ماه حبس حسب الامر صدراعظم و موافقت شاه مقرر شد که بهاء الله آزاد شود ولی در طهران نماند و او را به بغداد نفی کردند و با اهل و عیال و بستگان در فصل زمستان و سرمای شدید آنها را به بغداد فرستادند و جمعی از سربازان و عوانان جاهل را همراه آنان کردند که ایشان را به بغداد برسانند خواهر بهاء الله از بیم آنکه مبادا به برادر و همراهانش از ناحیه سربازان و عوانان ستمکار اذیتی برسد مجدداً از شوهر خود خواست که سفیر روس را وادار نماید تا جمعی از مامورین روسی را همراه آنان نماید که تا بغداد با آن قافله همراه باشند سفیر حسب درخواست منشی خود چند مامور روس همراه آنان فرستاد که ایشان را محافظت کنند و تا بغداد همراهی نمایند و مواظب باشند که از ناحیه سربازان متعصب ایرانی به آنان اذیتی نرسد و بهاء الله در لوح آقا نجفی صریحاً به این مطلب اقرار فرموده قوله الاحلی: و چون مظلوم از سجن خارج حسب الامر حضرت پادشاه حرسه الله تعالی مع غلام دولت علیه ایران و دولت بهیه روس به عراق عرب توجه نمودیم. این بود جریان مطلب "هذا هو الحق و ما بعد الحق الا الضلال" انتهى

ملاحظه فرمودید که نه سیاستی در کار بود و نه چیز دیگری. آنچه گفته شده اوهامی است که دشمنان ساخته و پرداخته‌اند ما انزل الله بها من سلطان.

لقب سر

می‌گویند پس چرا جورج پنجم امپراطور انگلیس حضرت عبدالبهاء را مورد ستایش قرار داد و لقب سر به آن حضرت داد و نشان مخصوص فرستاد؟

می‌گویم: آقایان بزرگوار این بهانه جوئی‌ها چیست حضرت عبدالبهاء در آن ایام که قحط و غلای شدید و غیرقابل تحمل سراسر آن دیار را فراگرفته بود از آنجا که رحمة للعالمین بود به فقرای عکا و حیفاً از هر دین و مذهبی و هر طریقه و آئینی دستگیری فرمود و آن مردم بی‌پناه را از گرسنگی نجات داد و از جهت اجرای چنین خدمتی به بندگان خدا جورج پنجم مراتب تشکر و امتنان خود را به حضور مبارک تقدیم کرد و نشان و لقب و پیام محبت‌آمیز خود را تقدیم نمود. امپراطور انگلیس به خیلی‌ها لقب سر و نشان تقدیر داد منحصر به عبدالبهاء نبود مصلح عظیم هندی سرسید احمد خان هم مورد تقدیر امپراطور قرار گرفته دیگران هم بودند که مصدر خدمات به نوع بشر بودند و امپراطور آنان را مورد تقدیر خود قرار داد این موضوع یک جریان معمولی دربار انگلیس بود و به هیچوجه از نظر سیاست نبود اگر انگلیس طرفدار بهاءالله و عبدالبهاء بود چرا به نجات و آزادی آنان از زندان عکا که زندان شدید امپراطور عثمانی بود اقدامی نکرد و مدت (۲۴) سال بهاءالله در آن زندان تیره و تار که از لسان بهاءالله سجن اعظم نامیده شده بی‌ناصر و معین به سر برد و از هر جهت ابواب رخا و سرور بر وجه منیرش مسدود بود؟

بهاءالله در سال ۱۲۸۵ ه.ق به زندان عکا گرفتار شد و به سال ۱۳۰۹ ه.ق از این جهان در حالی که زندانی بود به جهان انوار و ملکوت الهی پرواز فرمود و عبدالبهاء به فرموده خودش جوان بود که به زندان عکا قدم نهاد و پیر بود که از حبس خارج شد در این ملک از هیچکس به آنان نصرت و مساعدتی نشد به هر حال اعتراضات واهی مکابرین انتها ندارد و هرچه بگوئی چیز دیگری را بهانه می کنند که چرا چنین کرد و چرا چنان گفت مدعی هر وقت کوچکتر (ین) مطلبی بدست آورد که بتواند آن را مورد اعتراض جاهلانه قرار بدهد کوتاهی نمی کند مدعیان باید بدانند که هرچه از اینگونه اوهام به هم ببافند بر دامن کبریائی بهاءالله گردی نخواهد نشست و هرچه های و هو کنند و طنین اندازند به عرصه سیمرغ الهی نخواهند رسید.

ای مگس عرصه ی سیمرغ نه جولانگه تست عرض خود می بری و زحمت ما می داری
پیروان شیطان به راهنمایی استاد خود با امر بهاءالله و با پیروانش مخالفت کرده و می کنند ولی
نتیجه ای نخواهند گرفت خدا فرموده "ان کید الشیطان کان ضعیفا"

اگر بنا باشد جواب جمیع اعتراضات و ایرادات و تهمت ها و افتراءات اهل ارتیاب را که به دین بهائی زده و نسبت داده اند جواب بدهم تعداد اوراق این لایحه دفاعیه به شماره اوراق اشجار و صحائف روزگار گردد در رسائل دیگر جواب جمیع اعتراضات آنان را از جزئی و کلی مدافعین شریعت الله داده اند و منتشر و مطبوع است طالبین به آنها مراجعه کنند.

آقایان محترم هیئت محترم مستشاران دیوان عالی کشور... شما در این مجمع رهیب مجتمع شده اید تا درباره تظلم شخصی که به ناحق محکوم شده رسیدگی کنید و از روی حق و عدالت درباره او اظهار نظر فرمائید و ابدای رأی قطعی و نهائی فرمائید شما طرفدار قضاوت حقه واقعیه هستید طرفداران صدور رای صحیح و عادلانه هستید شما همه مسلمان هستید شما همه

شیعه اثنی عشری هستید شما همه پیرو احکام قرآن مجید و فرمایشات ائمه اطهار هستید درباره قضاوت عادلانه خداوند مجید در قرآن کریم می فرماید قوله تعالى "یا داود انا جعلناک خلیفه فی الارض فاحکم بین الناس بالعدل" و خطاب به رسول الله (ص) می فرماید "إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا" (سورة النساء ۱۰۵) حضرت صادق (ع) می فرماید: "يُدُّ اللَّهُ فَوْقَ رَأْسِ الْحَاكِمِ تَرْفِرُ بِالرَّحْمَةِ ، فإذا حَافَ وَكَلَّهُ اللَّهُ إِلَى نَفْسِهِ " امام علی علیه السلام : دست رحمت خدا بر فراز سرقاضی در حرکت است. پس هرگاه ستم (حق کشی) کند، خداوند او را به خودش وا می گذارد. (کافی جلد ۱) و در سوره النساء ۵۸ نازل شده: "إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا" و چون میان مردم داوری می کنید به عدالت داوری کنید در حقیقت نیکو چیزی است که خدا شما را به آن پند می دهد خدا شنوای بیناست. و در سوره المائدة ۴۹ فرموده "وَأَنِ احْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ" حضرت رسول (ص) فرموده اند قوله "لسان القاضي بين الجمرتين من النار حتى يقضى بين الناس فاما في الجنة واما في النار (كتاب قضا در اسلام) و حضرت صادق (ع) فرمودند "الْقَضَاءُ أَرْبَعَةٌ ثَلَاثَةٌ فِي النَّارِ وَوَاحِدٌ فِي الْجَنَّةِ رَجُلٌ قَضَىٰ بِجَوْرِ وَهُوَ يَعْلَمُ فَهُوَ فِي النَّارِ وَ رَجُلٌ قَضَىٰ بِجَوْرِ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ فَهُوَ فِي النَّارِ وَ رَجُلٌ قَضَىٰ بِالْحَقِّ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ فَهُوَ فِي النَّارِ وَ رَجُلٌ قَضَىٰ بِالْحَقِّ وَهُوَ يَعْلَمُ فَهُوَ فِي الْجَنَّةِ" (من لا يحضره الفقيه جلد ۳ ص ۴) امام صادق علیه السلام فرمود: قاضیان بر چهار دسته اند: سه دسته آنها در آتش و یک دسته از آنان در بهشت می باشند، اول مردی که حکم به ستم و ناروا می کند و خود هم می داند که چه کرده است پس او اهل دوزخ است، دوم، مردی که حکم به ناروا می کند ولی نمی فهمد که حکمش نادرست است او نیز اهل آتش است. سوم مردی که حکم به حق و راستی می کند ولی خود

نمی داند که چه کرده است یعنی طبق موازین اسلامی حکم نکرده بلکه همین طور به سلیقه خود حکم به صواب کرده است او نیز اهل آتش است، و اما چهارم آنکه حکم به حق می کند و خود نیز حق و باطل را می شناسد این مرد اهل بهشت خواهد بود. امیرالمومنین علیه السلام به شریح قاضی می نویسد و می فرماید "یا شَرِیحُ ، قد جَلَسْتَ مَجْلِسًا لَا یَجْلِسُهُ إِلَّا نَبِیُّ أَوْ وَصِیُّ نَبِیٍّ أَوْ شَقِیُّ" ای شریح! تو در جایی نشسته ای که جز پیامبری یا وصی پیامبری و یا شقاوتمندی در آن جا نمی نشیند. (الکافی جلد ۲)

درباره شرایط قضاء شهید اول علیه الرحمة در اللمعة الدمشقية می فرماید: "ولا بد من الکمال والعدالة واهلیة الافتاء..." از این قبیل آیات و روایات در قرآن مجید و اخبار ائمه اطهار بسیار است و طالبین به کتب علمای بزرگوار دین و از جمله کتاب قضاء در اسلام مراجعه فرمایند.

آقایان بزرگوار: جناب وکیل پایه یک نسبت خدعه و مکر و پشت هم اندازی به این مظلوم محکوم داده و سخنانی ناروا گفته است که همه شنیدید و در لائحہ اعتراضیه اش خوانده اید. این مظلوم محکوم چه تقصیری دارد؟ تعهدی داده و برای انجام تعهدش از سرو جان حاضر است چرا او را استخدام نمی کنند تا تعهد خود را انجام دهد؟ آقای وکیل و غیره می گویند بهائی است و بهائی فاسد العقیده است... شما دانستید که بهائی فاسد العقیده نیست و بهائی دروغگو نیست این مرد محکوم مظلوم در ورقه استخدام در ستون مذهب در اول وهله چیزی ننوشت و سفید گذاشت و به تحصیل مشغول شد و حال که تحصیلش تمام شده و برای تعهد و اجرای آن حاضر است ورقه استخدام به او دادند سفید گذاشت قبول نکردند از روی صدق و راستی بهائی نوشت به بهانه اینکه فاسد العقیده است او را استخدام نمی کنند با آنکه ثابت شد بهائی فاسد العقیده نیست حال او را محکوم پرداخت مبلغی هنگفت کرده اند اینک او

فرجام خواه است و منتظر است که هیئت مجلله مستشاران دیوان عالی کشور درباره او حکم عادلانه که شیوه مرضیه آنهاست اجرا نمایند و رفع هرگونه ظلم و جور و تهمت و افترائی را از او بنمایند او حاضر برای انجام تعهد است. حاضر برای خدمت به شاه و وطن و مردم است فاسد العقیده نیست اگر او فاسدالعقیده باشد به شرحی که به عرض رسید" پس در همه دهر یک مسلمان نبود" حضرت رسول (ص) می فرمایند "ان الله لایقدس امة لیس فیهم من یأخذ للضعف حقه"

الحمد لله در این مملکت که از هر جهت ملحوظ لحاظ عنایات الهیه است پناه مظلومان بعد از ذات غیب الهی، عطوفت و رافت حضرت شاهنشاهی و عدالت و قضاوت منصفانه هیئت محترم مستشاران دیوان عالی کشور است. این موضوع مهم در تاریخ ثبت خواهد شد و برای آیندگان در خزانه اخبار جهان محفوظ خواهد ماند.

آقایان محترم: ما نوشتیم آنچه لازم بود دیده ما در انتظار شماست. انتهی